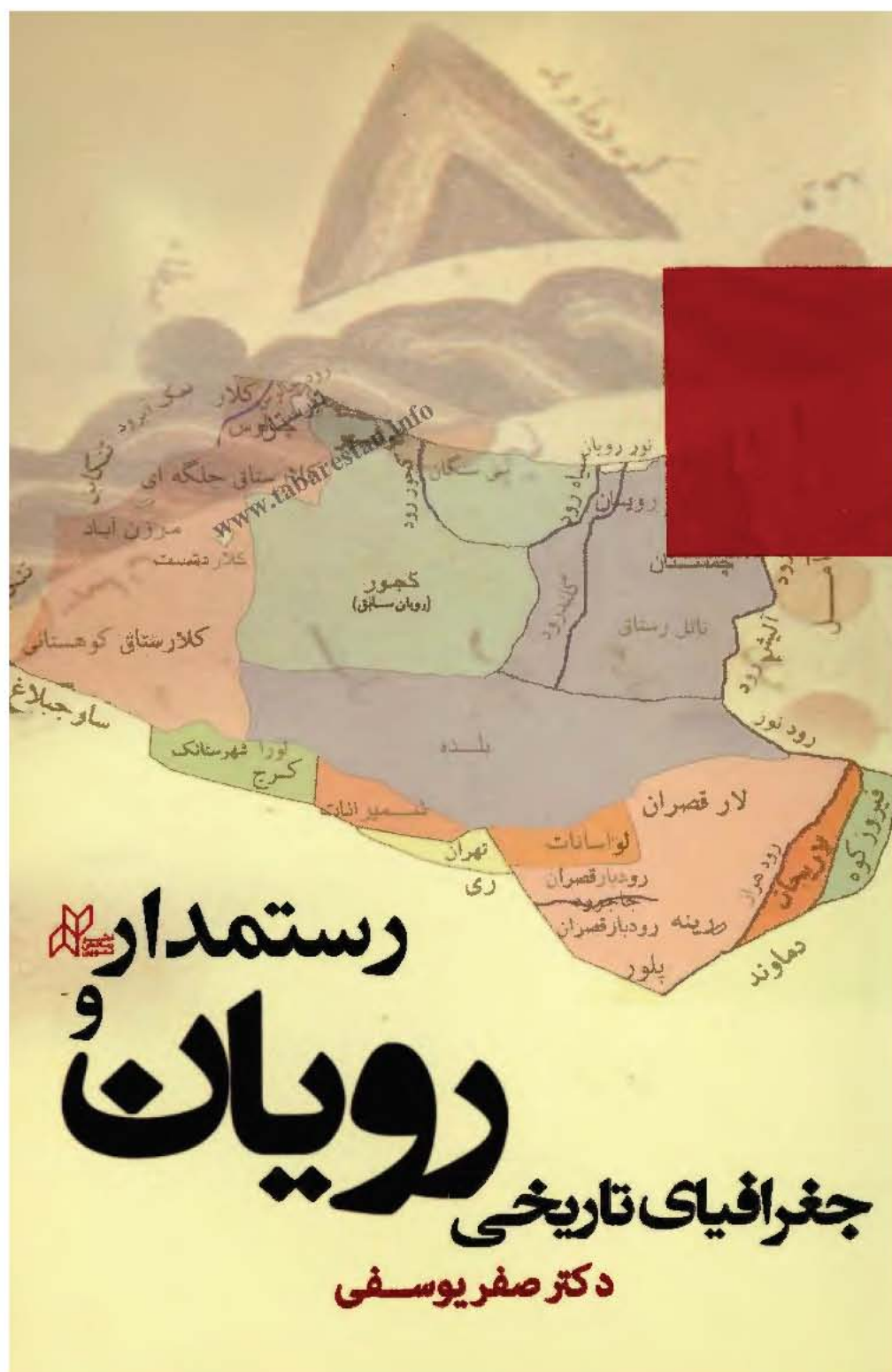




فارسستان
www.farsetan.info

این کتاب پژوهشی درباره چگونگی شکل‌گیری ولایتی به نام رویان است که بعدها رستم‌دار نامیده شد. در این اثر تمام مناطق و سرزمین‌هایی که برای روزگاری طولانی یا مدتی کوتاه جزئی از ولایت رویان و رستم‌دار بودند در بعد کلی آن مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. بنابراین، این پژوهش به تمام آبادی‌ها، شهرها، روستاهای این ولایت با تمام جزئیات مربوط به آن توجه نداشته است. با این حال تمام وجوه کلی مربوط به این ولایت اعم از واژه، معنا، محدوده و وسعت و تغییرات آن‌ها، وجه تسمیه، گزارش‌های منابع جغرافیایی قدیم، نگاهی به دوران اساطیری، حماسه‌ای، تاریخ دوران باستان و دوران اسلامی این ولایت تا تجزیه آن در ۱۰۰۶ق را مورد تحقیق قرار داده است. مولف تلاش کرده است تمام تغییرات محدوده و وسعت جغرافیایی این ولایت از محدوده اولیه تا گسترش آن به غرب و شرق، شکل ثابت شده محدوده آن، خاک ثابت و دائمی رویان، چگونگی تجزیه آن به مناطق مختلف امروزی را با ترسیم نقشه‌های جغرافیایی (ترسیم مکانی و تصویر فضایی و دیداری آن) در تطبیق و مقایسه با وضعیت امروزی و مکان‌های فعلی و نقشه‌های کنونی توضیح دهد.



ISBN 978-600-6826-39-4



9 786006 826394

تبرستان

www.tabarestan.info

به نام خداوند جان و خرد

تبرستان
www.tabarestan.info

جغرافیای تاریخی ولایت

رویان و رستم‌دار

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

دستمدار
رویاک
جغرافیای تاریخی ولایت

www.ghazalstan.info

دکتر صفر یوسفی

رسانش نوین - ۱۳۹۳

سرشناسه : یوسفی، صفر، ۱۳۹۳ -
 عنوان و نام پدیدآور : جغرافیای تاریخی ولایت رویان و رستمدر/صفر یوسفی.
 مشخصات نشر : تهران: رسانش نوین، ۱۳۹۳.
 مشخصات ظاهری : ۱۷۰ ص.
 شابک : 978-600-6826-39-4
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 یادداشت : کتابنامه.
 یادداشت : نمایه.
 موضوع : رویان -- جغرافیای تاریخی
 موضوع : رستمدر -- جغرافیای تاریخی
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۲ ی۹ و/۸۹ DSRT
 رده بندی دیویی : ۹۵۵/۲۲۷۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۵۹۴۱۹



تهران: بهار شمالی. کوچه شکبیا. نبش کوچه شیرازی. پلاک ۷. واحد ۲.
 تلفن: ۹۱۳۱ ۱۳۰ ۰۹۱۲ تلفکس: ۷۷۵۳۰۵۳۶ rasanesh.pub@gmail.com
 www.rasanesh.com

جغرافیای تاریخی ولایت رویان و رستمدر

دکتر صفر یوسفی

طرح جلد و صفحه آرایی: علیرضا علی نژاد

حروف نگاری: فرزانه حسنخانی

لیتوگرافی: فیلم گرافیک

چاپ: متین

صحافی: ولیعصر

چاپ اول، تهران، ۱۳۹۳

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۸۲۶-۳۹-۴

قیمت ۷۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

تبرستان

www.tabarestan.info

۱۱ پیش‌گفتار

۱۳ دیباچه

۱۷ فصل اول: جغرافیای تاریخی ولایت رویان

۱۹ نام‌های رویان

۲۲ معانی و وجوه تسمیه رویان

۲۷ موقعیت و محدوده جغرافیایی رویان

۴۱ رویان در منابع جغرافیایی

۴۵ رویان در اساطیر و حماسه‌های ایران

۴۹ رویان در تاریخ

۶۲ یادداشت‌ها

۷۱ فصل دوم: جغرافیای تاریخی ولایت رستم‌دار

۷۳ کاربرد واژه رستم‌دار

۷۴ نام‌های دیگر رستم‌دار

۷۵ چگونگی پیدایش واژه رستم‌دار

۷۸ معانی و وجوه تسمیه رستم‌دار

۸۲ موقعیت و محدوده جغرافیایی رستم‌دار

۸ ■ جغرافیای تاریخی ولایت رویان و رستمدار

۸۹	رستمدار در منابع جغرافیایی و تاریخی
۹۰	رستمدار در تاریخ
۱۱۳	یادداشت‌ها
۱۱۹	سخن پایانی
۱۲۱	منابع و مأخذ
۱۲۹	نقشه‌های جغرافیایی
۱۴۷	نمایه

فهرست نقشه‌ها

- نقشه شماره ۱. محدوده اولیه و اصلی ولایت رویان ۱۲۹
- نقشه شماره ۲. ولایت دیلم خاصه که از سمت غرب به ولایت رویان اضافه شد ۱۳۰
- نقشه شماره ۳. دهانه رودخانه رودسر که از سمت غرب به ولایت رویان اضافه شد ۱۳۱
- نقشه شماره ۴. محدوده‌ای که از سمت شرق به ولایت رویان اضافه شد ۱۳۲
- نقشه شماره ۵. ولایت رویان در وسیع‌ترین محدوده آن ۱۳۳
- نقشه شماره ۶. ولایت رویان در محدودترین وسعتش ۱۳۴
- نقشه شماره ۷. خاک اصلی و ثابت و دائمی رویان ۱۳۴
- نقشه شماره ۸. رستم‌دار اصلی از ملاط لنگرود و هوسم (رودسر) تا سی‌سنگان ۱۳۵
- نقشه شماره ۹. محدوده ابتدایی رستم‌دار از رودسر در غرب تا پایدشت در شرق ۱۳۶
- نقشه شماره ۱۰. محدوده موقتی ولایت رستم‌دار از ملاط لنگرود و رودسر تا پایدشت ناتل رستاق ۱۳۷
- نقشه شماره ۱۱. ولایت رستم‌دار از وسیع‌ترین محدوده‌اش ملاط تا آلیش‌رود ۱۳۸
- نقشه شماره ۱۲. جداشدن سخت‌سر (رامسر) از رستم‌دار ۱۳۹
- نقشه شماره ۱۳. محدودشدن رستم‌دار از غرب به نمک‌آبرود با جداشدن تنکابن تا آلیش‌رود در شرق ۱۴۰
- نقشه شماره ۱۴. ولایت رستم‌دار پس از جداشدن طالقان و قزوین از آن ۱۴۱
- نقشه شماره ۱۵. ولایت رستم‌دار پس از جدا شدن فیروزکوه از آن ۱۴۲

۱۰ ■ جغرافیای تاریخی ولایت رویان و رستمدر

- نقشه شماره ۱۶. ولایت رستمدر بعد از تجزیه آن به مناطق مختلف ۱۴۲
- نقشه شماره ۱۷. موقعیت ولایت رویان و رستمدر در نقشه کتاب جغرافیای
تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی از گئی (گای) لسترنج که در محدوده داخلی یک
مثلث می‌توان آن را نشان داد ۱۴۳
- نقشه شماره ۱۸. موقعیت ولایت دیلم، دیلم خاصه، رویان و طبرستان از کتاب
صورالاقالیم از ابوزید احمد بن سهل بلخی برگرفته از کتاب ممالک و ممالک
ابوالاسحق ابراهیم اصطخری ۱۴۴

پیش‌گفتار

پژوهش دربارهٔ جغرافیای تاریخی از اهمیت زیادی برخوردار است. خوشبختانه امروزه این نوع پژوهش مورد توجه قرار گرفته است. اما به نظر می‌رسد که در این نوع پژوهش‌ها هنوز در آغاز راه به سر می‌بریم. پژوهش حاضر دربارهٔ جغرافیای تاریخی ولایت باستانی و تاریخی رویان و رستم‌دار تدوین شده است. در این پژوهش به جغرافیای تاریخی ولایت رویان و رستم‌دار به طور کلی توجه شده و جزئیات مربوط به شهرها، آبادی‌ها، مناطق و نواحی و روستاها مورد نظر نبوده است. با امید این که این پژوهش گامی مقدماتی برای پژوهش‌های بعدی در این زمینه باشد و مورد پسند و قبول افتد.

دکتر صفر یوسفی

نور - دی‌ماه ۱۳۹۲

تبرستان
www.tabarestan.info

دیباچه

ولایت رویان باستانی و رستم‌دار تاریخی چنان‌که در این کتاب خواهد آمد در دوره‌های اوج وسعت و گستردگی خود از سخت‌سر (رامسر) و روستای مُلاط و دهانه‌فرضه (بندر) هُوسَم (رودسر) در گیلان، مرز غربی، تا رودخانه‌آلیشه رود در غرب آمل، مرز شرقی را شامل می‌شده است. اگرچه در طول تاریخ و دوره‌های زمانی مختلف و عصر حکومت‌گران و فرمانروایان مختلف پادوسبانی از وسعت آن کاسته یا به آن افزوده می‌شد. در هر حال هر یک از مناطق و شهرها و آبادی‌های این گستره تقریباً وسیع جغرافیایی، در دو بخش جلگه‌ای و کوهستانی حداقل مدتی جزو ولایت رویان و رستم‌دار بوده است.

اگرچه رویان، زمانی بخش بیشتری از غرب مازندران را دربرمی‌گرفت ولی به‌مرور حال رویان زمانی از شرق گیلان و

روستای مُلاط در نزدیکی هوسم (رودسر امروزی) شروع می‌شد و تا سی سنگان در نوشهر منتهی می‌گردید و بعدها در قلمرو شرقی خود تا (پایداشت) در چمستان امروزی هنگامی که هنوز ولایت رویان نامیده می‌شد و تا آلیشه رود در نزدیکی غرب آمل زمانی که بعدها رویان به رستمدر معروف گردید، گسترش یافت و آنگاه از محدوده غربی، سرزمین‌های این ولایت به نمک‌آبرود چالوس محدود گردید.

به‌طور کلی ولایت رویان و رستمدر شامل تمام آبادی‌ها و شهرهایی بود که از محدوده شهرستان رودسر امروزی تا محدوده شهرستان نور را دربرمی‌گرفت بنابراین، رویان و رستمدر شامل شهرستان‌ها و آبادی‌های زیر بوده است:

۱. شهرستان رودسر، ۲. شهرستان رامسر، ۳. شهرستان تنکابن، ۴. شهرستان نوشهر و چالوس (کلارستاق جلگه‌ای)، ۵. شهرستان نور و شهرها و مناطق مهم مرزن‌آباد و کلاردشت (کلارستاق کوهستانی) جزو چالوس، کجور (جزو نوشهر) و شهرستان طالقان از استان قزوین، لاریجان (لارجان) بخشی از آمل امروزی، لار قصران، روستاهای اطراف کرج و ارنگه بزرگ و کوچک، منطقه لورا شمیران، رودبار قصران.

بدیهی است که در این قلمرو وسیع شهرها و آبادی‌ها و روستاهای بسیاری به‌وجود آمده و از بین رفته‌اند یا هنوز وجود دارند. بررسی و پژوهش درباره همه این شهرها و آبادی‌ها و به‌طور کلی جغرافیای تاریخی شهرها و آبادی‌های قدیمی، نابود شده و موجود و شهرهای جدید کاری بسیار دشوار است و نیاز به تألیف ده‌ها جلد کتاب

خواهد بود که در فرصتی مناسب باید بدان همت گماشت اما در این کتاب فقط به ارائه طرحی و به دست دادن چهره کلی و ترسیم چشم اندازی از جغرافیای تاریخی ولایت (سرزمین رویان و رستم‌دار) بسنده خواهد شد.

در پایان لازم می‌دانم که از زحمات دوست عزیزم جناب آقای دکتر رضا اسماعیلی دکترای جغرافیای طبیعی (ژئومورفولوژی) و عضو هیئت علمی گروه جغرافیای دانشگاه مازندران (بابلسر) که در ترسیم اولیه نقشه‌های تاریخی ولایت رویان و رستم‌دار به صاحب این قلم یاری رسانده، سپاسگزاری نمایم و از درگاه احدیت برای ایشان آرزوی سلامتی و موفقیت مسئلت دارم.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل اول جغرافیای تاریخی ولایت رویان

تبرستان
www.tabarestan.info

نام‌های رویان

با این‌که درباره‌ی واژه و کلمه‌ی رویان به همین شکل میان جغرافی‌نویسان و جغرافی‌دانان قدیم، تاریخ‌نویسان، سفرنامه‌نویسان، محققان و پژوهش‌گران جدید عرصه‌ی پژوهش‌های جغرافیای تاریخی و تاریخ در کلیت و نهایت آن اتفاق نظر وجود دارد. با این‌همه کلمه و واژه‌ی رویان در منابع جغرافیایی و تاریخی و سفرنامه‌ها و تحقیقات و پژوهش‌ها به اشکال و انواع دیگری هم آمده و ذکر گردیده است.

به جز واژه‌هایی که به کلمه رویان نزدیک‌اند و برای نام‌گذاری رویان از آن‌ها استفاده شده است و منابع جغرافیایی قدیم آن را برای رویان به کار برده‌اند که به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرند مثل رویانج، روینج، روین، الرویان، رودان، روزان، روان، روزان و روینج، نام‌های دیگری هم برای رویان ثبت شده است. بنابر نوشته اولیاءالله آملی، در تاریخ رویان ظاهراً قدیمی‌ترین نام رویان، استان رستاق بوده است.^۱ و این کلمه به شکل‌های دیگری هم آمده است، از جمله

رستاق استان،^۲ رستاق اشتاد (استان).^۳ اولیاء اللہ آملی در تاریخ رویان درباره نام قدیمی رویان می نویسد: «گویند که استان در قدیم نام این ولایت [رویان و رستمدر] بود و در تواریخ از استان رستاق، بسیار ذکر رفته باشد.»^۴

نام دیگری که برای رویان در گذشته های بسیار دور به کار رفته است، کلمه شارستان (شهرستان)^۵ بوده است. توضیح این نکته در این جا ضروری به نظر می رسد که رویان به منابع جغرافیایی و تاریخی هم به معنای ولایت و هم به معنای شهر به کار رفته است. مثل آنکه اصفهان هم نام استان و هم نام مرکز استان است و یا کرمان، تهران، کرمانشاه، بنابراین، رویان ضمن آنکه نام ولایت بود، شهر مرکزی و تختگاه آن هم در آغاز بود و به نظر می رسد که بعد از نام استان رستاق یا رستاق استان، رویان نامیده شد. بر همین اساس جغرافی نویسان و جغرافی دانان قدیم در منابع جغرافیایی از آن به شارستان (شهرستان)^۶ یاد کرده اند. به جز نام هایی که برای رویان ذکر شده و درباره آن ها توضیح داده شد و نام های دیگری که در دنباله بحث مورد بررسی قرار می گیرند، هم برای ولایت و هم برای شهر رویان به کار رفته اند.

قدیمی ترین منابع جغرافیایی تاریخی البلدان ابن فقیه همدانی و الاعلاق النفیسه تألیف احمد ابن عمر ابن رسته که در اواخر قرن سوم هجری (۲۹۰ ق) نوشته شده اند، کلمه رویان را به کار برده اند.^۷ ابوالاسحق ابراهیم اصطخری در مسالک و ممالک تألیف نیمه اول قرن چهارم هجری (۲۲-۳۱۸ ق) کلمه رویان را ثبت کرده است.^۸ ابن حوقل در صورة الارض تألیف نیمه دوم قرن چهارم (۳۶۷ ق) نام رویان را ضبط نموده است.^۹ مقدسی در احسن التقاسیم فی معرفة

الاقالیم تألیف نیمه دوم قرن چهارم هجری (۳۷۰ ق) نامی از رویان ذکر نکرده ولی ضمن آوردن کلمه (روان) از کلمه «شهرستان» یاد کرده است.^{۱۰} *حدود العالم من المشرق الى المغرب* از مؤلف گمنام و تألیف نیمه دوم قرن چهارم هجری (۳۷۲ ق) برای (شهرک) رویان نام رودان^{۱۱} را آورده است. *معجم البلدان* تألیف یاقوت حموی در نیمه اول قرن هفتم هجری (۶۲۳ ق) و *گزیده مشترک یاقوت حموی* نام رویان را آورده اند.^{۱۲} ابوالفداء آن را به شکل رویان نوشته است.^{۱۳} وابن الفقیه همدانی آن را به دو صورت رویان و رویانج آورده است و اصطخری از کوه های روینج یاد می کند.^{۱۴}

کلمه رویان در جغرافیای موسی خورنی به شکل های رَوَن، رَوین، به فارسی و به عربی الرویان ثبت گردیده است.^{۱۵} بلادزی در *فتوح البلدان* کلمه رویان را به کار می برد.^{۱۶} به جز این ها، نام های دیگری برای رویان ذکر کرده اند. برخی مورخان اسلامی آن را روزان یا رویانج آورده اند.^{۱۷} در دیگر تاریخ های اسلامی به شکل روینج هم دیده می شود.^{۱۸} نام دیگری که برای رویان به کار برده اند دیلم و نیز دیلم خاصه است که بخشی از رویان بزرگ بود و گاهی رویان را نام دیگر دیلم و دیلمان و دیملستان دانسته اند. در اوستا متن دینی زرتشت از رویان یاد شده است. در زامیاد یشت^{۱۹} (Zamyad yasht) *اوستا* و در کتاب *بنددهشن*^{۲۰} (Bondehashan). نام رویان آمده است. در زامیاد یشت به شکل راوی دیتا (Raoidhita) و رائیدیت و در بنددهشن به شکل رویشنمند (Royishnmand) یاد شده و در *اوستا* به صورت روزت (Ruzet) دیده می شود. راوی دیتا (Raoidhita) = رائیدیت (Raizit) شکل رئوذیته (Reuziteh) پهلوی است. و رویشنمند به صورت رویشینومند یا روذیشنومند (Rōdishnomand) آمده است.^{۲۱}

رویان بدون شک همان رویشنومند (Royishnomand) بوندهشن (فصل ۱۲ فقرات ۲ و ۲۷) و رائیذیت زامیادیش و رویشنومند بدون شک یکی از اجزاء یا نام دیگر پتشنوارگر است.^{۲۲} به علاوه در نامه تنسر^{۲۳} که از اسناد معتبر تاریخ است، نام رویان ذکر شده است.^{۲۴}

معانی و وجوه تسمیه رویان

در زمینه نام رویان و معانی آن توضیحات مختلفی داده شده و معانی متعددی برای آن آورده شده است. اگر نام رویان را برگرفته از نام اوستایی در زامیادیش یعنی کلمه روئیشین مند بدانیم به معنای کوه سرخ فام یا کوهی است که رنگ آن به سرخی می زند.^{۲۵} این معنا اگرچه به تمامی قابل پذیرش نیست ولی با توجه به توضیحاتی که بعداً داده خواهد شد، چندان دور از واقعیت نیز نخواهد بود.

معنای دیگری نیز برای نام رویان آورده اند. در لغت نامه دهخدا کلمه رویان به معنی رویدن و رویش آمده است.^{۲۶} و رویان به معنای کوهی دانسته شده است که از آن گیاه فراوان می روید.^{۲۷} داستانی درباره معنای نام رویان در تواریخ محلی طبرستان یعنی تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و تاریخ رویان اولیاء الله آملی آمده است که جزو داستان های شرقی ایران محسوب می شود و مبنای این داستان شاهنامه فردوسی است.

آن داستان چنین است که فریدون پادشاه افسانه ای و پیشدادی در پایان عمر خود به تمیشه (تمیشان امروزی در نور) آمد و قلمرو سلطنت خود را بین سه پسرش تقسیم کرد. شرق یا سرزمین ترکستان و تورانیان را به تور و غرب (اروم = روم) را به سلم و ایران و

(ایران‌شهر) مرکز قلمرو خود را به ایرج داد. برادران ایرج بر او حسد بردند و به هم دستی یکدیگر ایرج را کشتند. فریدون از این قصه و غصه آن پیش خداوند نالید. از ایرج دختری مانده بود، فریدون او را به یکی از برادرزادگان (بستگان) خود داد و به درگاه خداوند دعا کرد تا از این ازدواج پسری به دنیا بیاید تا انتقام خون ایرج را بگیرد. دعایش مستجاب شد و فرزندی به دنیا آمد که کاملاً شبیه ایرج بود و نامش را منوچهر گذاشتند یعنی این‌که «ماند چهرش چهر ایرج» را. بدین ترتیب کودک منوچهر یا منوچهر نام گرفت و او سلم و تور را کشت و جسد آنان را در کنار قبر ایرج در جایی به نام سه‌گنبد در نزدیکی ساری دفن کرد.^{۲۸}

تا این‌جا داستان ارتباطی بین تولد منوچهر با نام رویان وجود ندارد. اما داستان بدین شکل هم نقل شده است که چون فریدون نوزاد یعنی منوچهر یا منوچهر را دید گفت: رویش مانند روی ایرج است یا مانند رویش روی آن (ایرج را) و در این روایت و تعبیر به جای واژه چهر از کلمه روی استفاده شده است.^{۲۹} از سویی دیگر اگرچه در این روایت اشاره‌ای به ارتباط روی آن با سرزمین رویان نشده است. باید اضافه کرد که احتمال دارد تولد منوچهر در نزدیکی سرزمین ولایت و شهر رویان صورت گرفته باشد. چراکه فریدون نیا (جدّ) وی در همیشه یا تمیشان می‌زیست و تا پایان عمر در آن‌جا به سر برد و بنابر افسانه‌ها در همان‌جا مدفون شد. پس سرزمینی که منوچهر در آن به دنیا آمد، روی آن یا رویان نام گرفت. با توجه به آن‌چه گفته شد، این روایت بر ساخته به نظر می‌آید و تفسیر و تعبیر روایت هم با توجه به آن‌چه که توسط صاحب این قلم تکمیل و تشریح گردید، چندان موجه به نظر نمی‌رسد.

دو معنای دیگر نام رویان یکی کوه سرخ فام یا کوهی که رنگ آن به سرخی می‌زند و دیگری کوهی که در آن گیاه فراوان می‌روید، است. در مورد این‌که رویان، کوه سرخ فام یا کوهی که رنگ آن به سرخی می‌زند، این معنا چندان بدون مناسبت نیست زیرا در منطقه‌ای از ولایت رویان و کوه‌های آن یعنی خورتاب رودبار (خورتاوه رودبار) کوهی وجود دارد که رنگ آن شاید بر اثر وجود رگه‌های سنگ‌های فلز مس و یا نوع رنگ خاکش، قرمز رنگ است و خاک این کوه بر اثر تابش خورشید و جذب اشعه‌های آن در طول روز، در شب نیز روشن است و نور قرمز رنگ از خود می‌پراکند. نکته جالب در تناسب نام این کوه با این پدیده طبیعی و انتخاب این اسم برای آبادی و روستایی است که در نزدیکی این کوه قرار دارد. خور + تاب + رودبار یعنی خورشید + تابش + رودبار که در کل به معنای جایی (مسیر رودی) است که در معرض تابش شدید خورشید قرار دارد. تناسب میان این نام با آن پدیده طبیعی شگفت‌انگیز است. پس پُری‌بی‌راه نیست که رویان نام خود را از کوه‌های سرخ‌رنگ گرفته باشد و به معنای کوه سرخ فام باشد. با وجود این‌ها، تناسب و ارتباط واژه‌ای و معنایی میان واژه رویان اگر از ریشه اوستایی آن صرف نظر کنیم با کوه سرخ فام به درستی و به روشنی معلوم نیست.

اگر معنای رویان را کوهی که در آن گیاه فراوان می‌روید، بدانیم. در این باره، چه کلمه رویان را در نظر داشته باشیم و چه واژه اوستایی آن یعنی روئیشین‌مند را مورد ملاحظه قرار دهیم، به نظر می‌رسد میان این واژه‌ها و معانی گرفته شده از آن‌ها تناسب و ارتباط کامل وجود دارد. این تناسب هم در لفظ و ادای کلمات و هم در معانی آن‌ها نهفته است. رویان = روینده و روئیش = رویش و ما امروزه هم کلمه رویان

را به جز اسم خاص این ولایت برای شهر رویان امروزی به کار می‌بریم که به معنای فاعلی روینده است و روئیشن که کاملاً شبیه معنای مصدری کلمه رویش به معنای روئیدن بوده و با آن تناسب و تشابه و تقارن دارد.

«ساختمان ظاهر کلمه هم که با جزء (روین) و (مند) ساخته شده تقارن و تشابه رویان را با (رویشنومند) محتمل می‌سازد با این مقدمه می‌توان گفت که رویان سرزمینی است پُر از روئیدنی‌ها. و در دوران ما اغلب نواحی آن از جنگل و بیشه پوشیده می‌باشد.»

در اوستا هم به طور غیرمستقیم اشاره‌ای به ارتباط میان آب و گیاه و رویش و روئیدن با کلمه رویان شده است. بنابر روایات اساطیری که ریشه در اوستا دارد آرش رازی «إِرْخُش» (Erexsha) از کوه خُشُوْت (Xšutha) اریوخشوت (Arioxašut) به کوه خُوْئُوْت (Xvnavant) تیر انداخت. کوه خُوْئُوْت را باید احتمالاً یکی از کوه‌های اطراف جیحون و حدود فرغانه (در ماوراءالنهر) و نظایر این اماکن دانست و دارمستتر آن را با تردید همان کوه بامیان [در نزدیکی بلخ] می‌داند. اما کوه خُشُوْت که آرش از آن جا تیر انداخت یکی از قلل جبال پتسخوارگر است و جبال پتسخوارگر همان رشته جبال البرز است یکی از قله‌های آن دماوند بوده که به قول میرخوند در *روضه الصفی* آرش از فراز دماوند^{۳۱} تیر خود را پرتاب کرد ولی ابوریحان بیرونی محل پرتاب این تیر را رویان^{۳۲} می‌داند. محل پرتاب این تیر را ساری و گرگان هم گفته‌اند.^{۳۳}

بر این اساس، اگر محل پرتاب تیر آرش رازی کوه خُشُوْت به عنوان یکی از قلل جبال پتسخوارگر باشد و پتسخوارگر همان البرز امروزی بوده و اگر تعبیر و روایت ابوریحان بیرونی درست باشد که آرش از کوه

رویان تیر انداخت و آن را بتوانیم بپذیریم در این صورت رویان همان کوه خُشؤ و یا آریو کشتا (Ariokašta) است و دربارهٔ این کوه در *اوستا* آمده است: «آن‌گاه اهورا مزدا نفخه‌ای بر آن دمید و آب و گیاه و میٔر (= میٔره = میترا)^{۳۴} دارندهٔ دشت‌های بزرگ برای او راهی فراخ باز کردند.»^{۳۵}

بنابراین، اگر کوه خُشؤ همان رویان باشد که اُرش از آن‌جا تیر افکند و اهورا مزدا نَفَس خود را بر آن دمید و آب و گیاه بر آن روید. پس آن‌گاه با توجه به تمامی اسنادی که آورده شد و استدلال‌هایی که از لحاظ زبان‌شناسی و واژه‌شناختی ارائه گردید بهترین و درست‌ترین معنا بر مبنای اسناد کهن یعنی *اوستا* و کالبد شکافی زبانی و واژه‌ای کلمه و تبارشناسی لغوی و وضعیت طبیعی آن یعنی کوهستانی با دامنه‌های سبز و پر از گیاه و درختان، رویان همان‌طوری‌که از نامش برمی‌آید جایی (کوهی) است که در آن روئیدنی‌ها و گیاه و سبزه فراوان می‌روید.

با این‌همه طبق یک نظر دیگر رویان در اصل رودان و رودان بوده چنان‌که در *حدودالعالم...* آمده است. و در لهجهٔ این نواحی (رویان)، (دال) و (ذال) به (ی) تبدیل شده است. (ان) رویان هم پسوند نسبت است. پس رودان و رودان به رویان تبدیل شده است که از قضا با موقعیت این ولایت تطبیق دارد. زیرا در آن منطقه رودهای بسیاری جریان دارد و چشمه‌سارهای فراوان دارد. و رویان به معنای جایی است که رودهای فراوان دارد.^{۳۶} این نظر بسیار صائب و درست بوده و شایستهٔ تأملی ژرف است و به راحتی نمی‌توان از آن گذشت و ردّ و نفی کرد. شاید این رأی صحیح‌ترین نظر باشد که با نظر قبلی قابل جمع است.

موقعیت و محدوده جغرافیایی ولایت رویان

رویان سرزمینی بود که از نظر جغرافیایی و سرزمینی از تنوع طبیعی برخوردار بود. و شامل کوهستان، جلگه، ساحل دریا، جنگل‌ها و بیشه‌ها می‌گردید. چون رویان بخشی از جبال و کوهستان‌های پتسخوارگر یا البرز بود و یکی از معانی پتسخوارگر صحرا و کوهستان و دریا بود، پس رویان از لحاظ جغرافیایی و موقعیت سرزمینی به معنای جایی است که شامل صحرا (دشت و درست‌تر جلگه) و کوهستان و دریا می‌گردید. رویان در ۷۶ درجه و ۳۵ دقیقه طول شرقی و ۳۷ درجه و ۱۰ دقیقه عرض شمالی واقع بوده است.

رویان در ابتدا جدای از طبرستان و ولایتی خاص و مستقل محسوب می‌گردید و ارتباط و پیوستگی سیاسی، حکومتی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و زبانی با طبرستان نداشت. «گفته شده که رویان در روزگار باستان بخشی از دیلم یا دیلمستان به شمار می‌آمده و یا این‌که رویان و دیلم یک بخش بوده‌اند».^{۳۷} رویان با وجود اختلاف نظرها درباره محدوده‌اش جزئی از استان پتسخوارگر قدیم بوده است.

کلمه پتسخوارگر بعدها به صورت فرشوادگر = فرشواذگر درآمد که شامل سه قسمت بود. فرش به معنی هامون (دشت که درست‌تر آن جلگه است) و صحرا و واد به معنی کوهستان و جز به معنی دریا. پس سرزمین رویان شامل ولایت و خاکی بوده است شامل کوه و دشت یا به عبارت بهتر و امروزی جلگه و دریا. این سرزمین و ولایت در غرب طبرستان واقع بود و همان‌طوری که گفته شد ابتدا جزء طبرستان نبود و در مغرب خاک طبرستان قرار داشت. شاهان این منطقه، فرشواذگر نامیده می‌شدند به معنای صاحبان کوه، دشت

(جلگه) و دریا. و به آن‌ها جرّشاهیان نیز می‌گفتند. «جرّ به لغت قدیم کوهستان موضعی را گویند که در او کشت توان کرد و بیشه و درخت در آن جا باشد.»^{۳۸}

از نظر موقعیت، محدوده و مرزهای جغرافیایی رویان (نقشه شماره ۱) باید گفت که حد و مرز شمالی آن دریا و حد و مرز جنوبی آن کوه‌های ری و سامان غربی آن چالوس و کلار^{۳۹} و سامان شرقی آن دهکده‌های ناتل رستاق و رودخانه هراز بوده است و اطراف آن را کوه‌های بلند احاطه کرده بود. البته این ترسیم کلی سیمای محدوده رویان است و میان منابع و جغرافی نویسان، تاریخ نویسان، محققان و پژوهش‌گران درباره محدوده و مرزهای دقیق رویان اختلاف نظراتی وجود دارد که لازم است مورد بررسی قرار گیرد.

برخی از محققان و پژوهش‌گران محدوده و مرزهای رویان را این‌گونه ترسیم کرده‌اند: «این بخش (رویان) را در حقیقت باید تبرستان باختری (غربی) دانست. زیرا تنکابن، کلارستاق، چالوس، کجور (بخش شمالی) رودبار و قصران و طالقان (بخش جنوب) سرزمین رویان را تشکیل می‌داد که مرکزش شهر گُچه (کجور امروزه) و بخش جنوبیش اکنون از آن جدا و ضمیمه شهرستان قزوین و تهران است... مرزهای چهارگانه رویان تاریخی از شمال به دریا، جنوب به شهرهای قزوین و خاور (شرق) به رستمدر^{۴۰} و از باختر (غرب) به گیلان چسبندگی داشت.»^{۴۱}

محدوده رویان گاهی بسیار گستردگی داشت. از غرب تا دهانه فرّضه (رودخانه) هوسم (رودسر)، از شرق تا آتش رود = آلیشه رود در نزدیکی غرب آمل، از شمال به دریا و از جنوب ری و قزوین می‌رسید.^{۴۲} زمانی محدوده آن را تا بابل (مامطیر = بارفروش ده)

گسترش داده‌اند.^{۴۳} گاهی آن را جزوی از دیلم خاصه (نقشه شماره ۲) و دیلم بزرگ یا دیلمان و دیلمستان دانسته‌اند.^{۴۴}

در *حدود العالم*... در این باره آمده است، «دیلمان - ناحیتیست دیلم خاصه [رویان] کی از این ناحیت باشند میان طبرستان و جبال و گیلان و دریا و خزران نهاده است... و این ناحیتیست دیلم [دیلم خاصه] ناحیت آبادان و با خواسته و مردمان وی همه لشکری‌اند یا برزیگر (برزگر = کشاورز) و زنانشان نیز برزیگری کنند و ایشان را هیچ شهری با منبر نیست^{۴۵} و شهرستان کلار^{۴۶} است و چالوس^{۴۷}».

همان‌طوری که قبلاً گفته شد، درباره موقعیت رویان تاریخی نظرات مختلفی ابراز شده و موقعیت آن در منابع تاریخی و جغرافیایی به شکل‌های مختلف ذکر شده است.^{۴۸} گاهی آن را جزئی از طبرستان (مازندران)،^{۴۹} زمانی آن را جزئی از دیلمستان و گیلان^{۵۰} و گاهی دیگر آن را ولایتی مستقل از هر دو استان گیلان و مازندران^{۵۱} و زمانی دیگر آن را جزئی از دیلمان و دیلم^{۵۲} (بزرگ) و نیز دیلم خاصه دانسته‌اند.

در بیشتر منابع جغرافیایی رویان را جزو طبرستان به شمار آورده‌اند ولی در بعضی منابع جغرافیایی رویان ناحیه‌ای جدا از طبرستان ذکر شده است.^{۵۳} باید گفت که نظرات هر دو دسته منابع صحیح است زیرا منابعی که رویان را جزو طبرستان دانسته‌اند به وضعیت طبیعی و جغرافیایی و اقلیمی آن نظر داشته‌اند که بیشتر شبیه طبرستان و ادامه خاک طبرستان است. منابعی که رویان را جدای از طبرستان به شمار آورده‌اند به وضعیت حکومتی و سیاسی آن نظر داشته‌اند، چرا که حکومتی جدا و مستقل از طبرستان به نام پادوسبانان داشت و شاید وضعیت فرهنگی و زبانی نیز در این

جداسازی رویان از طبرستان بی تأثیر نبوده است چرا که فرهنگ و زبان مردم آن با طبرستان تفاوت‌هایی داشت.

با وجود آن‌چه گفته شد در برخی منابع هر دو نظر تجميع شده است یعنی ضمن این‌که ارتباط و پیوستگی جغرافیایی، طبیعی، سرزمینی و اقلیمی رویان را با طبرستان بیان کرده‌اند، و رویان را از آن جهت که از لحاظ حکومتی مستقل است، آن را جدای از طبرستان محسوب کرده‌اند. در *حدودالعالم* در این باره آمده است: «ناتل، چالوس، رودان [= روذان = رویان]، کلار - شهرک‌هایی اند اندر کوه‌ها و شکستگی‌ها و این ناحیتی است هم از طبرستان [از لحاظ جغرافیایی و طبیعی] ولکن پادشایی دیگر است و پادشای او را استندار^{۵۴} خوانند. حدّ وی از حدود ری تا دریا بکشد و کلار و چالوس بر حدیست میان دیلمان خاصه و طبرستان و این چالوس بر کران دریاست و کلار کوهستانی (کلاردشت) اندر کوهست...»^{۵۵}

برخی از منابع رویان را به طور کلی از لحاظ موقعیت طبیعی، جغرافیایی و سرزمینی نیز از لحاظ سیاسی و حکومتی از طبرستان جدا دانسته و ناحیه‌ای جداگانه و مستقل فرض کرده‌اند. ابن الفقیه همدانی در مختصر البلدان می‌نویسد: «رویان جزء [جزو] طبرستان نیست، بلکه خود کوره‌ای [ناحیه‌ای] تک [جدا] است و مستقل... که در گذشته جزء [جزو] ولایت دیلم بود...»^{۵۶}

رویان سرزمین و ولایتی باستانی است که سابقه آن به دوران اساطیری و قبل از اسلام، هخامنشیان، سلوکیان، اشکانیان و ساسانیان می‌رسد. بنابراین، قدمت و سابقه تاریخی رویان به دوران تاریخی پس از اسلام و از قرن اول تا هفتم هجری قمری محدود نمی‌شود. ولایت رویان همان‌طوری که آمد، جزو ولایات استان پدشخوارگر قدیم و باستانی بوده است.

ولایت رویان در دوران ملوک الطوائفی (شهریاران کوچک) که اسکندر مقدونی در ۳۳۰ ق.م کشور پهناور ایران را به نود (۹۰) کشور کوچک تقسیم کرده بود به عنوان یک استان و ولایت مستقل جزو ولایات استان بزرگ پدشخوارگر (پتسخوارگر) نام برده شده است.^{۵۷} و پادشاه استان طبرستان که در این زمان بر رویان حکومت می‌کرد جشنسف (گشنسب) شاه بود.^{۵۸}

تَنَسَر موبد موبدان (هرابد هرابده) اردشیر بابکان (۲۴۱ - ۲۲۴/۲۶ م) مؤسس سلسله ساسانیان در نامه خود ادعا می‌کند که در پایان فرمانروایی اشکانیان پتسخوارگر توأمأ با گیلان و دیلمان، رویان و دنباوند (دماوند) تحت فرمانروایی پادشاهی به نام جشنسف (جشنسف = گشنسب) شاه بوده است.^{۵۹} و در این نامه از رویان یاد شده که تحت حکومت جشنسف شاه بود.

در دوران ساسانیان سرزمین بزرگ و پهناور ایران در زمان خسرو انوشیروان (خسرو اول، ۵۷۹ - ۵۳۱ م) براساس چهار جهت اصلی جغرافیایی: شمال، جنوب، مشرق و مغرب به چهار ناحیه بزرگ یا کوست^{۶۰} (ناحیه) تقسیم شد. و در هر یک از نواحی یا کوست‌ها یک نفر با عنوان سپاهبد یا اسپهبد، اداره امور نظامی و لشکری را به عهده گرفت در صورتی که فرماندهی نظامی تمام نقاط ایران پیش از آن با یک نفر به نام ایران سپاهبد یا ایران اسپهبد بود. از سویی دیگر بر مبنای همین تقسیم‌بندی چهارگانه آورده‌اند که هر ناحیه را پاذگس نامیدند و اداره امور سیاسی را به یک نفر به طور جداگانه - دادند که به وی پاذگسبان می‌گفتند و پاذگس‌های چهارگانه، اباختر (شمال) نیمروز (جنوب)، خُورَبَران یا خُورَوان (غرب)، خُوراسان (شرق) بودند.^{۶۱} کوست‌ها و پاذگس‌های چهارگانه که خود به بخش‌های

کوچک‌تری تقسیم می‌شدند عبارت بودند از: ۱. کوست خُوزَبَران (خُوزَوان)^{۶۲} ناحیه غرب که دارای نه استان بود. ۲. کوست نیمروج (نیمروز)^{۶۳} ناحیه جنوب با نوزده استان ۳. کوست خراسان (خُوراسان)^{۶۴} ناحیه شرق که دارای بیست و شش استان بود. ۴. کوست کَپکوه (kapkuh)^{۶۵} که در نواحی قفقاز و دارای سیزده استان بود و استان و ولایت رویان در شمال استان دوازدهم کوست کَپکوه قرار داشت که - شامل گیلان، شانجان [لارجان] و شیرجان (شیرود تنکابن) [طبرستان، رویان و آمل بوده است.^{۶۶}

در اواخر دوران ساسانیان و در زمان یزدگرد سوم ساسانی (۶۵۲-۶۳۲م) که آذرولاش نامی در طبرستان حکومت می‌کرد گیل گیلانشاه یا گیل گاوباره از نوادگان جاماسب (پسر پیروز، برادر قباد و عموی خسرو انوشیروان) در گیلان و رویان و طبرستان به قدرت رسید و به دستور یزدگرد تمامی این مناطق را آذرولاش به گیل گیلانشاه یا گیل گاوباره داد. اندکی بعد آذرولاش در میدان بازی چوگان (گوی بازی) از اسب به زیر افتاد و مُرد و در نتیجه تمامی طبرستان و رویان و گیلان بر گیل گاوباره مسلم شد. وی از اواخر دوره ساسانیان و حمله اعراب و شکست‌های ایرانیان و آن‌گاه کشته شدن یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی و از سال ۱۴ تا ۴۰ ق ضمن حکومت بر طبرستان و گیلان بر رویان هم فرمانروایی داشت. در سال ۴۰ ق گیل گاوباره حکومت رویان را به پسر دوش پادوسبان داد و او مؤسس و آغازگر حکومتی در رویان است که به نام خودش به پادوسبانان^{۶۷} معروف شده و حدود هزار سال از ۴۵/۴۰ تا ۱۰۰۶ ق، سقوط این حکومت به دست فرهاد خان اعتمادالدوله، سردار شاه عباس یکم صفوی بر رویان حکومت کرده‌اند. رویان تا اواخر قرن اول هجری از نظر سیاسی و حکومتی مستقل بود.

رویان در اصل ناحیه منحصربه فردی بود که در دوران قدیم جزء سلطان‌نشین دیلم بوده است.^{۶۸} این شهر [و ولایت] در زمان سعید بن العاصی (العاص) در سال ۳۰ ق و یزید بن مهلب در سال ۹۸ ق^{۶۹} مانند دماوند [دماوند] قلمرو مستقلی بوده است که عمر بن العلاء آن را ضمیمه طبرستان کرد.^{۷۰}

گفته شد که سامان شمالی رویان دریا، جنوب آن ری و قزوین، شرق آن الیسه رود در نزدیکی آمل و رودخانه هراز و غرب آن دهانه فرّضه (رودخانه هوسم) (رودسر) (نقشه شماره ۳) و روستای مُلاط در جنوب لنگرود بود. سامان شمالی آن یعنی دریا و سامان شرقی آن یعنی آلیسه رود در نزدیکی آمل و رودخانه هراز، تغییری یا حداقل تغییر زیادی نیافت ولی مرز غربی آن از مُلاط لنگرود یا دهانه رودخانه هوسم یا رودسر و مرز جنوبی آن در طالقان، رودبار، قصران تغییرات زیادی پیدا کرد و تا پایان قرن ششم هجری (۵۹۰ ق) و آغاز قرن هفتم که این ولایت نام رویان داشت این تغییرات در مرزهای غربی و جنوبی، به ویژه سامان غربی آن ادامه یافت تا این که در آغاز قرن هفتم نام این ولایت به رستم‌دار تغییر یافت که موضوع گفتار فصل دوم ما در این کتاب است. اینک در این جا تغییرات مرزی سامان غربی رویان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

پیش از آن که بحث درباره محدوده اصلی خاک رویان و تغییرات جغرافیایی صورت گرفته در آن مطرح گردد، برخی از مطالب و نوشته‌های منابع جغرافیایی و تاریخی درباره قلمرو و محدوده خاک رویان نقل می‌شود. ولی قبل از آوردن روایت‌ها تذکر یک نکته ضروری است و آن این که براساس پاره‌ای نظرات رویان اصلی از چالوس و نمک‌آبرود تا رودخانه هراز در کوهستان نور (بلده) و

لاریجان محدود بوده و بعدها فرمانروایان پادوسبانی آن را گسترش دادند.

ابن فقیه همدانی در کتاب *البلدان* یا *مختصر البلدان* تألیف ۲۹۰ ق درباره رویان و حدود آن می نویسد: «در خاک رویان شهری است که کجه (رویان سابق) خوانند این شهر مرکز حاکم نشین رویان است. حدود خاک رویان متصل به کوه های ری است.»^{۷۱}

اصطخری در *مسالك و ممالك* می نویسد: «در این زمان [زمان تألیف *مسالك و ممالك* به وسیله اصطخری بین سال های ۳۲۳-۳۱۸ ق] سلاطین کوه های روینج (= رویان) از میان رفته اند و آن چه از خاک رویان متصل به ری بود، جزء خاک ری و آن چه متصل به طبرستان است، جزء [جزو] خاک طبرستان شده است.»^{۷۲}

در *حدود العالم من المشرق الى المغرب* که به سال ۳۷۲ ق تألیف شده، درباره رویان آمده است: «قسمتی از خاک طبرستان [رویان] سلطانی جداگانه به نام "استندار" داشت و شهرهای ناتل و چالوس و روذان (= رویان) و کلار جزء [جزو] این قسمت بود.»^{۷۳}

یاقوت حموی در *معجم البلدان* تألیف سال ۶۲۳ ق درباره رویان این گونه نوشته است: «... پاره ای گفته اند که رویان جزء [جزو] طبرستان نیست بلکه ولایتی مستقل و جداگانه است که اطراف آن را کوه های بلند احاطه کرده است.»^{۷۴}

پیرامون محدوده اصلی خاک رویان و سرزمینی که ابتدا رویان نامیده می شد، گفته شده که: «رویان در اصل نواحی کجور، کلارستاق و تنکابن کنونی (بخش شمالی) و رودبار محمد زمان خانی و طالقان و قسمتی از ارنگه رودبار و لورا»^{۷۵} (بخش جنوبی) این ولایت را تشکیل می داده است... حد غربی رویان تا سال ۵۹۰ ق (دهکده مُلاط در

جنوب لنگرود و آن سوی فُرضه (رودخانه) هُوسَم (رودسر امروزی) و چسبیده به گیلان بود.^{۷۶} حد شرقی رویان در ابتدا رودخانه مانهیر یا موز باستانی^{۷۷} یا کجور رود امروزی و سی سنگان و در جنوب کوهستان‌ها و کشتزارهای ری و از شمال به دریای خزر محدود بوده است.^{۷۸} ولی بعدها تغییراتی در این محدوده به وجود آمد.

اختلاف نظرهای میان منابع جغرافیایی و تاریخی که از قرن سوم هجری قمری به بعد نوشته شده‌اند و برداشت‌های محققان بیشتر ناظر به دوره بعد از تغییرات قلمرو، مرز، حدود و سامان رویان است. اگرچه تاریخ نوشته شدن منابع جغرافیایی قدیم به قبل از این تغییرات برمی‌گردد. چنان‌که گفته شده حد و سامان رویان در غرب قریه مُلاط و «حدّ اصلی رستم‌دار (رویان) شرقی سی سنگان که رودخانه مانهیر (کجوررود) است و آن طرف سی سنگان داخل مازندران بود...»^{۷۹}

از اواسط قرن ششم (۵۵۸ ق) هجری به بعد تغییراتی در مرزهای شرقی و غربی ولایت رویان پدید آمد. بر مبنای این تغییرات مرزهای شرقی رویان گسترش بیشتری پیدا کرد ولی در مرزهای غربی آن نیز تغییرات اندکی به وجود آمد. این تغییرات تا اواخر قرن ششم هجری و به سال ۵۹۰ ق ادامه پیدا کرد. آنگاه مرزهای رویان تا اوایل قرن هفتم هجری و پایان دهه چهل نیمه اول قرن هفتم ثابت باقی ماند، ولی در واقع از آغاز قرن هفتم نام ولایت از رویان به رستم‌دار تغییر یافت. تغییرات مرزی آغاز قرن هفتم هجری قمری به بعد در این ولایت در فصل دوم و در مباحث مربوط به ولایت رستم‌دار مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در زمان فرمانروایی استندار شهرنوش بن هزاراسف (۵۳۵-۵۰۸ ق)،

فرمانروای پادوسبانی رویان و در سال ۵۳۴ ق، تاج‌الملوک مرداویج برادر^{۸۰} شاه غازی رستم باوندی (۵۶۰-۵۳۴ ق)، پادشاه طبرستان با حمایت و پشتیبانی سلطان سنجر سلجوقی (۵۵۲-۵۱۱ ق) که خواهر سنجر را به زنی گرفته و داماد او بود، به مخالفت با برادر خود برخاست. در آغاز استندار شهرنوش از تاج‌الملوک مرداویج حمایت کرد. ولی هنگامی که نتیجه‌ای حاصل نشد. استندار شهرنوش حاضر شد که به جای تاج‌الملوک مرداویج از شاه غازی رستم پشتیبانی کند در صورتی که شاه غازی خواهر خود را به ازدواج استندار شهرنوش در بیاورد و شاه غازی نیز پذیرفت. پس از موفقیت شاه غازی و غلبه او بر تاج‌الملوک مرداویج برادرش (در برخی منابع عم = عمویش)، شاه غازی به وعده خود وفا کرد و خواهر خود را به ازدواج استندار شهرنوش درآورده و استندار از ولایت طبرستان (مازندران از پایدشت^{۸۱} تا سیاه‌رود^{۸۲} را به عنوان کابین (مهریه) به اسپهبد شاه غازی داد^{۸۳} و به این ترتیب مرزهای شرقی ولایت رویان تغییر پیدا کرد و از سی سنگان و رودخانه مانهر یا موز باستانی (کجورود) به سیاه‌رود و بعدها به پایدشت در ناتل رستاق^{۸۴} در نزدیکی آمل رسید. پس از استندار شهرنوش نوبت به حکومت برادرش کیکاووس بن هزاراسب (۵۷۲-۵۳۵ ق) رسید. و کیکاووس املاک میان آلیشه‌رود تا سیاه‌رود را به مبلغ بیست و چهار هزار دینار از شاه غازی رستم گرفت. اولیاء‌الله آملی در *تاریخ رویان* در این‌باره می‌نویسد: «... [کیکاووس بن هزاراسب] املاک مهری را از آلیش رود تا سیاه‌رود به مبلغ بیست و چهار هزار دینار از شاه غازی رستم به ضمان (ضمانت) بستاند و هر هفته‌ای به روز یک‌شنبه به قسط به آمل ادا می‌کرد...»^{۸۵} بنابراین، مرز شرقی رویان تا آلیش رود در غرب آمل و

شرق ناتل رستاق و منطقه چمستان امروزی گسترش یافت. (نقشه شماره ۴)

با مرگ شاه غازی رستم در ۵۶۰ / ۵۵۸ ق و جانشینی پسرش علاءالدوله حسن به جای او، شرفالملک علاءالدوله حسن که مورد غضب و خشم پدرش شاه غازی رستم قرار گرفت، استندار کیکاووس به مدت یک سال تیرگی روابط پدر و پسر به علاءالدوله حسن (۵۶۷-۵۶۰ ق) کمک کرده «... با او دوستی پیوسته بود و فاصد می فرستاد و میان ایشان عهد و میثاق بود. چون علاءالدوله بعد از پدر حاکم شد، آن صداقت و اخلاص با استندار [کیکاووس بن هزاراسب] زیاده گردانید و از ایشه رود تا به کنس [کندسان] در کجور املاک مهری را که استندار به بیست و چهار هزار دینار به ضمان داشت، جمله را بدو بخشید...»^{۸۶} بر این اساس مرز شرقی رویان در آلیش رود تثبیت شد. و مرز غربی این ولایت تا این زمان هم چنان قریه و دهکده مُلاط در آن سوی هوسم (رودسر) و جنوب لنگرود بود. (نقشه شماره ۵)

با روی کار آمدن استندار هزاراسف (اسپ) بن شهرنوش (۵۸۶-۵۷۲ ق)، او با اردشیر بن الحسن پادشاه مازندران مخالفت کرده، ضد او شورش کرد. استندار هزاراسپ (اسف) برخلاف عمویش، کیکاووس که به اتفاق اسپهبدان باوندی طبرستان با اسماعیلیه می جنگید، با ملاحده (اسماعیلیه) صلح کرد و طریق دوستی در پیش گرفت. در سال ۵۹۰ ق استندار هزاراسپ از سخت سر (رامسر) تا مُلاط را به اسماعیلیان داد و از این زمان به بعد تا پایان قرن ششم (۶۰۰ ق) و آغاز قرن هفتم که هنوز این ولایت رویان نام داشت و تا سال ۶۴۰ ق تا عهد استندار شهرآگیم بن نماور بن بیستون (۶۷۱-۶۴۳ ق) که در این زمان و از سال (۶۰۰ ق) و آغاز قرن هفتم هجری

قمری نام رویان به رستمدر تغییر یافت، مرز غربی رویان و رستمدر سخت سر (رامسر) بود.

مرعشی می نویسد: «اما به زمان ملک هزاراسف بن شهرنوش، هزاراسف به پادشاه اردشیر مازندران خلاف کرده بود و با ملاحده (اسماعیلیه) اتفاق نموده از سخت سر (رامسر) تا مُلاط به ملحدان (اسماعیلیان) مسلم داشت، و سخت سر (رامسر) را سامان غربی استندار (رستمدر = رویان) گردانید و این در سنهٔ تسعین و خمسمائه (۵۹۰ ق) بود.»^{۸۷}

اگر طبرستان قدیم را با کشیدن خطی از لب دریا تا حدود ری در حوالی رود هراز به دو بخش تقسیم کنیم، بخش غربی خاک رویان است^{۸۸} و اگر مراد از رویان، ولایت رویان باشد (نه شهر رویان سابق = کجور فعلی)، شامل سرزمینی است که شهرهای کجور، ناتل، پایدشت، کلار، سعیدآباد و چالوس در آن قرار داشت و شهرهای چالوس و نوشهر و نور مناطق جلگه‌ای و کوهستانی آن را دربرمی‌گرفت.^{۸۹} و هم‌چنین دربارهٔ محدودهٔ رویان آورده‌اند که رویان از غرب به نمکاوه رود (نمک‌آبرود) و از شرق به رود هراز و از جنوب به کوهستانات ری و حتی قسمت‌هایی از جاجرم (بخشی از بجنورد) و از شمال به دریای مازندران محدود می‌شده است.^{۹۰}

دربارهٔ حدود رویان هم‌چنین نوشته‌اند که رویان ناحیه‌ای است شامل کوه و دشت در مغرب خاک طبرستان میان درودخانه چالوس و کرج از یک طرف و رودخانهٔ هراز از طرف دیگر و کوه‌های توچال در شمال ری، شامل شهرهای ناتل، چالوس، کلار، سعید آباد، کجه یا کجور، حاکم‌نشین رویان از شمال به دریا، از جنوب به کوه‌های ری، از غرب به چالوس و کلار و از شرق به دهکدهٔ ناتل رستاق (محدودهٔ شرقی شهر چمستان) محدود است.^{۹۱}

رویان در اقلیم چهارم است. طول آن ۷۶ درجه و ۳۵ دقیقه و عرض آن ۳۷ درجه و ۱۰ دقیقه است. فاصله میان گیلان و رویان دوازده فرسنگ (فرسخ)^{۹۲} است. پاره‌ای (برخی) گفته‌اند که رویان جزء [جزو] طبرستان نیست بلکه ولایتی مستقل و جداگانه است که اطراف آن را کوه‌های بلند احاطه کرده است.^{۹۳}

کوره (ناحیه) رویان خاکی است شامل کوه و دشت [جلگه]، در مغرب خاک طبرستان، شامل شهرهای ناتل، چالوس، کلار، سعید آباد، کجه (حاکم‌نشین رویان = کجور) یا شهر رویان سابق که طول آن از جزایر خالدات ۷۶ درجه و ۳۵ دقیقه و عرض آن از خط استوا ۳۷ درجه و ۱۰ دقیقه، گیلان‌آباد، پایدشت، بهرامه ده، قراطادان (قراطغان)، ولاشجرد و به نام‌های روینج و روذان نیز (هم) خوانده می‌شود.^{۹۴}

قسمت‌های اصلی و ثابت شامل سرزمینی است که امروزه کجور نامیده می‌شود، هم‌چنان که مرکز حکومت آن ولایت، شهر کجور بود. بر این اساس، رویان شامل سرزمین‌های غرب رستم‌دار بود.^{۹۵} بنابراین، خاک رویان از مغرب به رودخانه چالوس و کرج رود و از مشرق به رودخانه هراز و بژم (گردنه، کتل) موشا (مُشاء)^{۹۶} (کتل امام‌زاده هاشم امروز) و حدود دماوند و از جنوب به کوه‌های توچال که در شمال ری قدیم است و از شمال به حاشیه دریا محدود می‌شود.^{۹۷}

مرزهای قدیم آن (رویان) را می‌توان چنین دانست: شمال: دریای خزر، جنوب: شهرستان قزوین و ری، خاور (شرق): شهرستان نور و لاریجان، باختر (غرب): گیلان.^{۹۸} اصطخری در **مسالک و ممالک** می‌نویسد که بخشی از رویان که بر دامنه جنوبی البرز جای داشت از

مرکز ری و بخش شمالی آن از مرکز طبرستان اداره می‌شد.^{۹۹} ولی مرزهای رویان تا مُلاط در هوسم (رودسر) از غرب و تا رودخانه مانهیر (موز باستانی = کجوررود) یا سی سنگان در شرق و در پایان قرن ششم (۵۹۰ ق) از سخت‌سر (رامسر) تا پایدشت و آلیش رود گسترش پیدا کرد.

ولایت کوهستانی رویان و یا رویانج که در هر دو دامنه سلسله عمده کوه [البرز] و بلاواسطه در شمال ری واقع بود در ابتدا جزء [جزو] دیلم بود. شهر شالوس (چالوس) را هم جزو ولایت مزبور می‌دانستند. شهر عمده این ولایت کجه (کجور) بود. ولایت رویان فقط در زمان فرمانروایی عمر بن العلاء که سکه‌های او از سنه (سال) هفتصد و هفتاد میلادی به بعد شروع می‌شود به طبرستان ملحق شد.^{۱۰۰}

نام رویان دست‌کم تا زمان نگارش تاریخ رویان از مولانا اولیاءالله آملی، در ۷۶۴ ق (نیمه دوم سده هشتم هجری) به کار می‌رفته و پس از آن کم‌کم از جغرافیای مازندران ناپدید و رستمدر جانشین آن شد.^{۱۰۱} در مقدمه تاریخ رویان آمده است: بخش‌های جغرافیایی زیر جزء خاک رویان (بوده) است: ۱. کوهستان، شامل: کلارستاق، بیرون بشم، میان بشم و کلاردشت. ۲. کجور (قسمت کوهستانی) شامل: زندرستاق، پنجک رستاق، زانوس رستاق، میخ ساز رستاق، خورشید رستاق (شهر کجور در این بخش است) فیروزکلا و کالج. ۳. کجور (قسمت دشت [جلگه] و زمین‌های هموار) شامل: گران، خیرودکنار، بندی، چلندر، کلورودی، کچه رستاق. ۴. نور (قسمت کوهستانی) شامل: اوزرود، کمرود، یالورود، رودبار علیا، تته رستاق، خورتاب رود[بار]، نائیج، نمارستاق (بخش اخیر امروز جزء [جزو] لاریجان

آمل است). ۵. نور (قسمت دشت [جلگه] و زمین‌های هموار) شامل: ناتل کنار و ناتل رستاق بخش‌های زیر جزء [جزو] پشتکوه رویان به‌شمار آمده‌اند. ۶. لورا، شامل دهکده‌های کنار کرج رود تا دو آب شهرستانک ۷. شهرستانک و سرک و شلنک ۸. ارنگه بزرگ (= گته ارنگه) شامل: دهکده‌های کنار کرج رود از دو آب شهرستانک به پایین و ارنگه کوچک شامل ارنگه و دی‌های (روستاهای) آن. ۹. رودبار قصران شامل: دهکده‌های کنار رودخانه جاجرود به‌انضمام لواسان بزرگ. ۱۰. لارقصران شامل دهکده‌هایی که در کنار شعبه اصلی هراز بوده است با مراتع میان کوه‌های خرسنگ و خاتون بارگاه تا دهنه زیر پلور. ۱۱. پاره‌ای از دهکده‌های کوهستانی شمیران نظیر پس قلعه.^{۱۰۲} اما باید توجه کرد که بخش‌های بالا تمام محدوده رویان نبود.

رویان در منابع جغرافیایی

درباره اوضاع اقتصادی (کشاورزی و تجارت)، اوضاع نظامی، اجتماعی، جمعیت زیاد، آثار، بناها، عمران و آبادانی، محصولات و تولیدات، رفاه و آسایش مردم، اوضاع اقلیمی و طبیعی، شهرها و آبادی‌ها و روستاها، حاصلخیزی خاک، وسعت سرزمین و فراوانی آب، رودخانه‌ها و سرسبزی و طراوت رویان در منابع جغرافیایی و تاریخی مطالبی آمده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

ابن حوقل در *صورة الارض* درباره رویان می‌نویسد: «رویان سرزمینی است با باغستان‌های گسترده و ساختمان‌های پیوسته که دورتادور آن را کوه‌های بلند در برگرفته است. رویان شهرهای بزرگ دارد و نهرها و چشمه‌ساران و نعمت‌های انبوه و دارای درختان و

بیشه بوده است و آب‌های آن‌ها بسیار و نعمت فراوان و مردمان این ولایت همه اهل کشت و چارپای و ولایت مضبوط و آبادان و هوایش به گرمی ملایم است...»^{۱۰۳}

ابن‌الفقیه همدانی در *مختصر البلدان* (*کتاب البلدان*) می‌نویسد: «و [رویان] شهرهای بزرگ دارد و نه‌رها و چشمه‌ساران و نعمت‌های انبوه، کوه‌هایی بزرگ دارد و ولایتی چند که آن را در میان گرفته‌اند...»^{۱۰۴} رویان ولایت مستقلی است و یک سلسله جبال عظیم آن را احاطه کرده است. عمارت رفیع دارد و باغ‌های فراوان در اطراف آن می‌باشد.^{۱۰۵}

میان کوه‌های رویان و دیلمان، دهکده‌های زیادی است که از هر یک، چهارصد هزار تا مرد بیرون آید. روی هم تا پنج هزار^{۱۰۶} مرد جنگی در این دهکده‌ها زندگی می‌کنند. خراج رویان در زمان هارون‌الرشید به صد و پنجاه هزار درهم می‌رسید.^{۱۰۷} اصطخری می‌نویسد که [در] کوه‌های روینج (رویان) درخت و آب آن فراوان است.^{۱۰۸}

در *حدود العالم*... آمده است: «... و از روزان [رودان = رویان] جامه سرخ خیزد پشمین کی از وی بارانی کنند و به همه جهان ببرند و گلیم‌های کبود خیزد کی هم بناحیت طبرستان به کار دارند.»^{۱۰۹} با توجه به آن‌چه گفته شد به نظر می‌رسد که بتوان این‌گونه استنباط کرد که رویان در آغاز شامل بخش محدودتری نسبت به دوره‌های بعدی بوده است. رویان گاهی جزئی از دیلمان یا دیلم بزرگ بود و بعدها با نام دیلم خاصه نیز شناخته می‌شد و معروف بود. اگرچه از نظر سیاسی و حکومتی از زمان قباد (۵۳۱-۴۷۸ ق) و پسرش خسرو انوشیروان و حداقل در زمان یزدگرد سوم ساسانی و حکومت

آذرولاش حاکم طبرستان جزئی از طبرستان محسوب می شد و حتی در روزگار حکومت گشنسب شاهیان جزئی از حکومت طبرستان به شمار می آمد.

با روی کار آمدن گیل بن گیلانشاه معروف به گیل گاوباره (۴۰ - ۲۴ق) و تصرف طبرستان به وسیله وی که از اولاد جاماسب و اوپسر فیروز و برادر قباد و عموی خسروانشیروان بود و مرگ آذرولاش، رویان به همراه گیلان و دیلم (دیلمان) و طبرستان در اختیار و تصرف او قرار گرفت. پایتخت گیل گاوباره در فومن گیلان بود. گیل گاوباره در پایان عمر حکومت طبرستان را به پسرش دابویه (۵۷ - ۴۰ق) و حکومت رویان را به پسر کوچک ترش پادوسبان (۷۵ - ۴۰ق) داد و از این جا سلسله ای به نام پادوسبانان از ۴۰ یا ۴۵ ق در رویان به وجود آمد و گیل گاوباره خود تا پایان عمر بر گیلان و بخشی از غرب مازندران تا چالوس فرمانروایی داشت.

به نظر می رسد که خاک رویان در آغاز میان چالوس در غرب و سی سنگان و رودخانه مانهر یا موز و یا کجوررود امروزی در بخش جلگه ای وکلاردشت و رویان (کجور) و کوهستان نور تا رودخانه هراز محصور و محدود بود. و فرمانروایان پادوسبانی اولیه در این محدوده حکومت و فرمانروایی داشتند. آن گاه در عهد علویان طبرستان به ویژه زمان ناصرکبیر (علی الاطروش) (۳۰۴ - ۳۰۱ق) و پادوسبانان بعدی به سمت غرب و گیلان گسترش یافت بنابراین، مرز و محدوده رویان با گیلان ابتدا چالوس در غرب و از دوران ناصرکبیر داعی علوی و پادوسبانان بعد از او تا سال ۵۹۰ق به روستای مُلاط در آن سوی هوسم (رودسر) و نزدیکی [جنوب] لنگرود رسید. حتی گاهی برخی از فرمانروایان پادوسبانی مثل استندار هروسندان پورتیدا (۳۰۹ -

(۳۰۵ق) به عنوان حاکم گیلان در تاریخ از آن‌ها یاد شده است که ناظر به مطالب یاد شده بالاست.

بنابراین، پادوسبانان بر بخش‌هایی از گیلان شامل رودسر تا نزدیکی لنگرود حاکم بودند و جزء ملوک گیلان هم بوده‌اند. البته اولین بار در سال ۱۴۵ق و یک سال بعد از مرگ اسپهبد خورشید (۱۴۶ - ۱۱۶ق) آخرین فرمانروای حکومت دابویهی گیلان و مازندران در ۱۴۴ق پادوسبان دوم (۱۴۵ - ۱۰۵ق) پسر خورزاد (۱۰۵ - ۷۵ق) گیلان را که قلمرو گاوبارگان دابویهی (۱۴۴ - ۴۲ق) بود تصرف کرد.

از سال ۵۳۴ق و فرمانروایی استندار شهرنوش بن هزاراسف (هزاراسپ) قلمرو و مرز شرقی رویان از سی سنگان تا پایدشت (در چمستان امروزی) و در زمان حکومت برادرش کیکاووس بن هزاراسف و تا سال ۵۶۰ - ۵۵۸ق به آلیشه رود در غرب آمل گسترش یافت. ولی استندار هزاراسف بن شهرنوش از مُلاط تا سخت‌سر (رامسر امروزی) را به اسماعیلیان داد و بدین ترتیب مرز غربی رویان کاهش یافت و محدودتر گردید و این واقعه در سال ۵۹۰ق بود.

در سال ۶۴۰ یا ۶۴۳ق ملوک و فرمانروایان گیلان از سخت‌سر (رامسر) تا نمک‌آبرود را از استندار شهرآگیم بن ناماور (۶۷۱ - ۶۳۳ق) گرفتند و مرز و سامان غربی رویان سابق و در این تاریخ رستمدر که از آغاز قرن هفتم و در سال ۶۰۰ق این نام به آن اطلاق گردید، به نمک‌آبرود محدود شد.

بر این اساس، در یک محدوده زمانی از تاریخ یعنی بین سال‌های ۵۳۴ تا ۵۵۸ق به مدت ۲۴ سال محدوده ولایت رویان وسعت زیادی یافت و از مُلاط در آن سوی هوسم (رودسر) و نزدیکی جنوب

لنگرود تا پایدشت در چمستان امروز را شامل می‌شد. سپس در بین سال‌های ۵۶۰ / ۵۵۸ تا ۵۹۰ ق به گسترده‌ترین وسعت جغرافیایی خود از مُلاط تا آلیشه‌رود در غرب آمل به مدت ۳۲ سال دست یافت و از ۵۹۰ تا ۶۰۰ ق و آغاز قرن هفتم که نام رویان به رستم‌دار تغییر یافت، از وسعت آن کمی کاسته شد و شامل سخت‌سر (رامسر) در غرب و آلیشه‌رود در شرق گردید. بنابراین، وسیع‌ترین محدوده‌ای که برای رویان می‌توان در نظر گرفت بین سال‌های ۵۵۸ تا ۵۹۰ ق به مدت ۳۲ سال است که رویان شامل مُلاط هوسم (رودسر) تا آلیشه‌رود در غرب آمل در بخش جلگه‌ای و کلاردشت، کجور، کوهستان نور (بلده)، طالقان، لار قصران، لاریجان، فیروزکوه، لورا در شهرستانک کرج، شمیرانات، لواسان بزرگ، جاجرود تا پلور در کوهستان بود.

مردم این نواحی [رویانی] از تیره (مردها) یا (آماردها) بوده و به سبب موقعیت سخت و سنگین جغرافیایی محل سکونتشان، مردمی بردبار، سرسخت، کوشا و شایسته سپاهیگری و بی‌باک و دلیر بودند و از این رو شاهنشاهان هخامنشی به‌هنگام لشکرکشی از این طایفه که در تیراندازی، شمشیرزنی، کمانداری و نیزه‌پرانی مهارت داشتند در ارتش خود استفاده می‌کردند. رؤسای قوم مردها در نواحی مختلف این سرزمین از اعزام سپاه دریغ نداشتند.^{۱۱۰}

رویانیان در اساطیر و حماسه‌های ایران

نام ولایت رویان با اساطیر پیوند خورده است. این سرزمین تحولات زیادی را از دوران داستانی و باستانی تا دوره‌های تاریخی پشت سر گذاشته است. ردپای چندین حادثه اساطیری تاریخی را در رویان

می‌توان پی‌گیری کرد که از جمله آن‌ها حضور فریدون پیشدادی در شهر تمیشه (تمیشان فعلی در نور)، حضور منوچهر پیشدادی نوۀ فریدون در ناتل رستاق چمستان نور، رویان، کجور و ایجاد شهر رویان اساطیری باستانی، نبردهای وی با افراسیاب تورانی در منطقه رویان، افسانۀ آرش کمانگیر، و داستان‌های حماسی و پهلوانی تاریخ ایران هم‌چنین نبرد رستم با دیو سپید مازندران و نبرد رستم و سهراب که بنابر اساطیر و حماسه‌ها در ولایت رویان اتفاق افتاد.

داستان حضور فریدون پیشدادی در تمیشه (تمیشان) رویان و تولد منوچهر، نواده‌اش در مطلب مربوط به وجه تسمیۀ رویان یاد گردید. بنابراین، از تکرار این قسمت از داستان خودداری می‌شود. اما به‌جز حضور فریدون در رویان و تولد منوچهر افسانۀ دیگر باستانی مربوط به حضور منوچهر پیشدادی نوۀ فریدون در این ولایت است که به اجمال و اختصار بیان می‌شود. منوچهر پس از کشتن سلم و تور برادران جدّش (پدرش) ایرج، مورد حمله افراسیاب تورانی قرار می‌گیرد که به عنوان و بهانه قتل تور به ایران حمله می‌کند. چون تولد منوچهر در رویان (تمیشه = تمیشان) محل زندگی فریدون نیایش (جدّش) اتفاق افتاد که در آخر عمر در آن‌جا زندگی می‌کرد. پس یکی از پایگاه‌های مهم منوچهر باید رویان بوده باشد. در هر حال به‌دستور منوچهر سرداران وی قارن کاوه و آرش رازی و قباد، افراسیاب تورانی را چندین بار در گرگان شکست می‌دهند ولی با توطئه افراسیاب، قارن کاوه از فرماندهی سپاه ایران عزل و آرش رازی کمانگیر جای او را می‌گیرد. منوچهر سپس به ری می‌رود و افراسیاب در تعقیب وی به دولا ب تهران می‌آید. منوچهر دژ و قلعه طبرک را در ری ساخت با این همه در مقابل افراسیاب شکست خورد و در نتیجه از راه لاریجان و

تمیشه (تمیشان) رویان به این ولایت آمد و در کورشید رستاق (خورشید رستاق) مستقر شد و در چلندر توقف کرد و دستور داد خندقی بین ونوشه ده (ونوش امروزی) تا کنس (کندسان) در کجور حفر کردند و خانواده خود را در قریه موز (مانهیر) کجور رود امروزی در غاری جای داد و در آن جا قلعه‌ای ساخت و تخت‌گاه خود را در صحرای کجور بالای کوه «کوش» (کوس) قرار داد. در آن وقت منطقه کجور زیر آب دریاچه‌ای بود. به دستور منوچهر دهانه دریاچه را که رودخانه موز (مانهیر) و یا کجور رود فعلی از آن جاری بود، باز کردند و آب، تخته سنگ‌های بزرگ را با خود به ساحل دریا آورد. جایی که به سی سنگان مشهور است و منوچهر شهر رویان را در منطقه کجور فعلی ساخت.

افراسیاب تورانی در تعقیب منوچهر به رویان آمد و در منطقه ناتل رستاق (چمستان فعلی) در دهکده عدول ده «که قبلاً خسروآباد (خسروهاباد) نام داشت در زیر درخت "شاه موزی بن" اردو زد. سپس هرچه تلاش کرد نتوانست بر منوچهر غلبه کند و این مقابله دوازده سال طول کشید. سرانجام تصمیم به صلح گرفتند و قرار بر آن شد که مرز ایران و توران با پرتاب تیری مشخص شود. از میان سپاهیان دو طرف، آرش رازی کمانگیر مأمور این کار گردید و او تمام نیروی خود را بر سر پرتاب این تیر گذاشت و بعد از پرتاب آن تیر جانش از بدن خارج شد و بدنش پاره پاره شد.^{۱۱۱}

آری آری جان خود در تیر کرد آرش

کار صدها صد هزاران نیزه و شمشیر کرد آرش^{۱۱۲}

درباره محل پرتاب تیر نقاط مختلفی را ذکر کرده‌اند. از جمله دماوند، ساری، گرگان و رویان را نام برده‌اند. میرخواند در *روضه الصف*

دماوند^{۱۱۳} و فخرالدین اسعدگرگانی ساری را ذکر می‌کنند. فخرالدین اسعدگرگانی می‌گوید:

از آن خوانند آرش را کمانگیر

که از ساری به مرو انداخت یک تیر^{۱۱۴}

ولی ابوریحان بیرونی پرتاب تیر را رویان می‌داند.^{۱۱۵} پس اگر روایت ابوریحان درست باشد که منابع اساطیری بر آن صخه می‌گذارند شعر فخرالدین اسعدگرگانی را باید این گونه خواند و تصحیح کرد.

از آن خوانند آرش را کمانگیر

که از رویان به مرو انداخت یک تیر

این نکته که آرش از کدام نقطه ولایت یا کوه‌های رویان تیر را پرتاب کرد دقیقاً معلوم نیست ولی احتمالاً باید قلعه منفرد و پیش آمده سوردار^{۱۱۶} فعلی در نور با ارتفاع تقریبی ۱۸۰۰ هزار متر از سطح دریا باشد که بر کل ولایت رویان و رستم‌دار بعدی در بخش جلگه‌ای آن مسلط و مشرف بوده است. پس تاریخ رویان با یک حادثه اساطیری و حماسی مهم پیوند خورده است و آن افسانه آرش شوارتیر = سیوارتیر = سوارتیر است.^{۱۱۷} یادمان و بازتاب این افسانه در آیین‌های بعدی حتی امروزی مردم رویان و رستم‌دار سابق و مازندران امروز جشن و آیین تیرماه سیزده شو است.^{۱۱۸}

رویان محل وقوع رویدادهای حماسی تاریخ ایران از جمله نبرد رستم با دیو سپید مازندران و نبرد رستم با پسرش سهراب بوده است. بنابر روایات محلی نبرد رستم با دیو سپید در قلعه آسپی ریز = اسپه روز در روستای پی سپرس^{۱۱۹} فعلی نزدیک کالج در رویان امروز بود و به نقلی دیگر قلعه دیو سپید در چلندر نوشهر بوده است.^{۱۲۰} بنابر روایات حماسی، نبرد رستم با پسرش سهراب در لیکش [؟] رویان اتفاق افتاد.^{۱۲۱}

رویان در تاریخ

اقوام بومی ساکن در رویان قبل از اسلام کاسی ها = کاسیت ها در اصل کاسپی ها و آنگاه مردها یا آماردها بودند. رویان قبل از اسلام ابتدا تحت حکومت فردی به نام فرادات (فرهاد) تیدری (تیوری) ساتراپ یا شهربان خزر جنوبی و یا مازندران بود که با کراتر سردار اسکندر مقدونی سازش کرد و با تسلیم مازندران به وی بدون جنگ و سازش با او در مقام خویش باقی ماند. اما سردار دیگر اسکندر پارمین در گیلان متوقف شد. اسکندر به منظور کمک به وی به رویان آمد ولی با مقاومت شدید مردها یا آماردهای بومی در کجور و نور واقع شد. رویان در این زمان جزو استان پتشیوارگر معروف و یک واحد جغرافیایی در غرب طبرستان و ادامه بخش غربی مازندران بود که دارای حکومت واحدی بودند.

در زمان سلوکیان و جانشینان اسکندر در ایران، حکومت گشنسب شاهیان یا به تعبیر مورخین اسلامی جشنسف شاهیان^{۱۲۲} که از آن ها به ماه گشنسب^{۱۲۳} هم یاد شده آغاز می گردد که بین سال های ۳۳۰ ق. م تا ۵۲۹ م و به مدت بیش از ۸ قرن و نیم و دقیقاً ۸۵۹ سال فرمانروایی کردند.^{۱۲۴} ولایت رویان جزئی از طبرستان و ولایات شمال زیر نفوذ و حکومت گشنسب شاهیان بود.

قبل از حمله اسکندر مردهای رویان چنان که گفته شد به عنوان چریک و پارتیزان در سپاهیان شاهان هخامنشی، کورش، داریوش، خشایارشا، کمبوجیه و اردشیر حضور داشتند. در زمان اشکانیان و فرهاد یکم یا اشک پنجم، مردها یا آماردهای رویان جنگ خونینی با وی داشتند، که سه سال طول کشید و فرهاد بر آن ها غلبه نموده و سران آن ها را کشتار کرد. فرهاد مردم آن جا یعنی آماردها را دو دسته

کرد یک دسته را به باکتریان = باکتریان (باختر) در خراسان و عده‌ای را به خوراکس (خوار ورامین) و گرمسار کنونی کوچ داد.^{۱۲۵}

گشنسب یا جشنسف شاهیان، بنابر نامه تنسر فرمانروایان طبرستان و گیلان و دیلمان و رویان و دماوند و جبال پتسخوارگر بودند.^{۱۲۶} حکومت آنان در زمان ساسانیان به دلیل همراهی شان با اردشیر بابکان و دیگر سلاطین ساسانی تا عهد فیروز ساسانی ادامه پیدا کرد تا این که قلمرو آنان مورد هجوم ترکان ملوراء النهر قرار گرفت و آنان نتوانستند از قلمرو خویش دفاع کنند و رو به ضعف رفتند. در زمان پادشاهی قباد پسر پیروز (۴۸۳ - ۴۵۹ م) ساسانی، وی فرزندش خسرو انوشیروان را به حکومت طبرستان و رویان و جبال پدسخوارگر فرستاد و در پایان عمرش حکومت طبرستان و رویان را به پسر دیگرش کیوس داد و انوشیروان را ولیعهد و جانشین خود ساخت. کیوس ترکان را مغلوب ساخت و در طبرستان و رویان باقی ماند و به فرمانروایی خاندان گشنسب در ۵۲۹ م و بعد از حدود ۸ قرن و نیم خاتمه بخشید. پس از کیوس فرمانروایی طبرستان و رویان در خاندان او و پسرش شاهپور و نوه اش پاپویا با و که اولین فرد خاندان باوندی اسپهبدان طبرستان بود، ادامه یافت. کیوس برادر خسرو انوشیروان از مادری دیگر در زندان او در مداین با زهر خود را کشت و به روایتی کشته شد ولی پسرش شاهپور نزد عمویش خسرو انوشیروان محبوب بود. وی در تبرستان و رویان آبادانی بسیار کرد و بیشتر عمر خود را در آن جاها گذراند. مردم تبرستان به او دلبستگی و علاقه داشتند و او نزد آنها بی اندازه گرامی بود و نفوذ بسیاری داشت. پسرش باو در خدمت شاهان ساسانی از خسرو دوم، پرویز (۶۲۸ - ۵۹۱ م) تا یزدگرد سوم بود. پس از مرگ کیوس، خسرو

انوشیروان حکومت طبرستان و رویان را به زرمهر نامی داد و از این زمان فرمانروایی این سامان در خاندان زرمهر ادامه پیدا کرد تا آخرین آن‌ها که آذرولاش نام داشت، در عهد یزدگرد سوم حکومت کرد. تا این‌که گیل بن گیلانشاه یا گیل گاوباره از نوادگان جاماسب پسر فیروز و برادر قباد ساسانی به طبرستان و رویان آمد و به آذرولاش در جنگ با ترکان کمک نمود. در این زمان آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد سوم درگیر جنگ با اعراب بود. به دستور وی آذرولاش حکومت طبرستان و رویان را در ۱۵ ق ۶۳۶ م به گیل گاوباره واگذار کرد و او حاکم گیلان و رویان و طبرستان شد و مرکز حکومت وی در فومن گیلان بود. در سال ۳۰ ق و ۶۵۰ م آذرولاش در میدان گوی بازی (چوگان) در آمل از اسب به زیر افتاد و مُرد و گیل گاوباره مستقل شد.^{۱۲۷}

رویان زمانی که به وسیله شاهزادگان ساسانی اداره می‌گشت، محل سکونت پادکوست پان (پاذگسبان) که بعداً به تحریف پادوسبان گردیده بود و آمل، محل استقرار ولیعهد یا جانشین شاه خزر جنوبی و فومن در گیلان شاه نشین بود. این روش اداری تا روزگار فتح ایران به وسیله اعراب مسلمان ادامه داشت.^{۱۲۸}

فرمانروایی گیل گاوباره در طبرستان و رویان و گیلان از سال ۲۲ تا ۶۲ ق، ۱۱ تا ۵۰ یزدگردی به مدت ۴۰ سال طول کشید و در سال ۴۰ ق حکومت رویان را به پسرش پادوسبان واگذار کرد. بنابراین، گیل گاوباره از ۲۲ تا ۴۰ ق به مدت ۱۸ سال حاکم رویان به همراه گیلان و طبرستان بود. در زمان او حملات اعراب به طبرستان و رویان شروع شد ولی آن‌ها نتوانستند موفقیتی به دست آورند و گیل گاوباره آن‌ها را ناکام گذاشت.

پادوسبان یکم از ۴۰ تا ۷۵ ق به مدت ۳۵ سال بر رویان حکومت

کرد. از این مدت حدود ۲۲ سال و از سال ۴۰ تا ۶۲ ق سال مرگ گیل‌گاو‌یاره جانشین و نایب‌السلطنه پدر و از ۶۲ تا ۷۵ ق به مدت ۱۳ سال به طور مستقل حکومت کرد. از زمان فرمانروایی پادوسبان یکم، فرمانروایی مستقلی در ولایت رویان آغاز می‌شود.^{۱۲۹}

«در این مدت ولایت رویان علاوه بر دارا بودن هویت جغرافیایی بسیار کهن، به استقلال سیاسی نیز دست یافت در حالی که سراسر ایران زیر مهمیز (شلاق) قدرت تازیان خردگشته بود، رویان با خصوصیات نیرومند قومی و فرهنگ خالص ایرانی خویش، حیاتی مستقل، دیرپا و پرحادثه را آغاز نمود.»^{۱۳۰}

در زمان حکومت گیل‌گاو‌یاره و پسرش پادوسبان، ایران که در گرداب حملات اعراب فرو رفته بود و طوفان تهاجم آن‌ها ایران را فراگرفته بود این گرداب و طوفان به طبرستان و رویان نزدیک شد. چنان‌که حمله به مازندران (طبرستان) و رویان در زمان خلافت عثمان (۲۳-۳۵ ق) و از سال ۲۹ ق به بعد شروع شد. اولین لشکرکشی مهم به رویان در ۵۸ ق در زمان حکومت معاویه (۶۰-۴۱ ق) به فرماندهی مصقلة بن هبیره شیبانی صورت گرفت و این لشکرکشی عواقب شومی برای اعراب داشت و مصقلة و تمام سپاهیان‌ش تا آخرین نفر در کجور کشته شدند.^{۱۳۱} فرمانروای طبرستان در این زمان اسپهبد فرخان بزرگ از خاندان و شاخه اول گاو‌یارگان به نام دابویه بود.

سرانجام اعراب با نیرنگ بر اسپهبد خورشید فرمانروای طبرستان غلبه کردند و او در ۱۴۴ ق خودکشی کرد، اگرچه رویان تا این زمان به وسیله اعراب فتح نشد سرانجام رویان حداقل در مناطق جلگه‌ای تسلیم اعراب شد و فرمانروایان پادوسبانی در کوهستان‌ها به حکمرانی خود ادامه دادند.^{۱۳۲}

اعراب برای اداره بهتر طبرستان و رویان و جلوگیری از شورش‌ها ۴۵-۴۶ پادگان در زمان خلافت منصور (۱۵۸ - ۱۳۶ ق) خلیفه عباسی، به وسیله ابوالعباس طوسی حاکم طبرستان برپا کردند که ۱۰ تای آن‌ها در ولایت رویان بود. ولی مردم طبرستان و رویان به دلیل تعدیات اعراب به خصوص عبدالحمید مضروب، حاکم مهدی (۱۶۹ - ۱۵۸ ق) خلیفه عباسی، شورش کردند و در هرکجا عربی یافتند او را کشتند. مهدی خلیفه عباسی دو سردار خود یکی به نام سالم فرغانی مشهور به سالم شیطانی که از او دلاورتر در عرب نبود و دیگری به نام فراشه را فرستاد که هر دو با سپاهیان‌شان نابود شدند. این شورش در سال هجدهم سلطنت شهریار یکم پادوسبانی (۱۷۵-۱۴۵ ق) بود که او و مردم رویان به همراه ونداد هرمز سوخرایی و مسمغان (مسمغان) ولاش و شروین باوندی و مردم طبرستان و سوادکوه در این شورش شرکت کرده بودند.^{۱۳۳}

در سال ۱۷۹ یا ۱۸۰ ق مردم رویان و چالوس و سعیدآباد (مرزن‌آباد) رویان در زمان خلافت هارون الرشید (۱۹۳ - ۱۷۰ ق) بار دیگر ضد ستم حکام عرب شورش کردند و سلام نام معروف به سیاه مرد، نایب عبدالله بن حازم فرماندار رویان را بیرون کردند، که رهبر این شورش قاضی صدام (صرام) قاضی ولایت رویان بود. عبدالله بن حازم شورش را سرکوب و انتقام وحشتناکی از مردم چالوس و سعیدآباد گرفت. چون شورش در ماه رمضان بود، عبدالله بن حازم، قاضی صدام را به دار آویخت و مردم را در باغی جمع کرده و هنگام اذان و افطار در جلوی درباغ نان و انگور می‌خورد و با هر دانه انگوری که می‌خورد، دستور می‌داد یک نفر را از باغ بیرون آورند و گردن بزنند سپس شهر سعیدآباد (مرزن‌آباد) را ویران کرد.^{۱۳۴}

ولایت و مردم رویان در جریان شورش مازیار در ۲۲۴ ق ابتدا

به همراهی با او و مردم طبرستان برخاستند ولی مازیار برای پیشبرد قیام و شورش و اهداف استقلال طلبانه خود با هم‌دستی کارگزارانش به سخت‌گیری و ستم بر مردم پرداخت تا این‌که مردم رویان به همراه آمل علیه مازیار قیام کردند و با نیروهای عبدالله بن طاهر (۲۳۰ - ۲۱۳ق) سردار خلیفه عباسی معتصم (۲۳۷ - ۲۱۸ق) در سرکوب مازیار همراه شدند، اگرچه بخشی از سپاهیان و یکی از فرماندهان مازیار به نام درّی و یک جبهه مهمش به نام «مرو» از رویان بود. به هر حال شورش ضد مازیار از رویان و چالوس شروع شد به وسیله مازیار سرکوب گردید ولی باعث تضعیف مازیار و همکاری مردم رویان و طبرستان با نیروهای خلیفه و سرکوب مازیار گردید.^{۱۳۵}

سرکوب شورش مازیار تبعات شوم و ناخوشایندی به دنبال داشت و آن تسلط حکام ظالم طاهری به نام‌های محمد بن اوس در رویان و سلیمان بن عبدالله طاهری در مازندران و ساری بود. محمد بن اوس سه مالیات از مردم رویان و چالوس یکی به نام خود یکی برای پسرش و یکی برای وزیرش که مجوسی (زرتشتی) بود، می‌گرفت. پس مردم چالوس و رویان و کجور به سادات علوی زیدی در کجور و ری متوسل شدند. سید محمد کیا دبیر صالحانی که در کجور بود، مردم را به دامادش حسن بن زید علوی که در ری بود، راهنمایی کرد. مردم، عبدالله بن وندا امید (۲۴۱ - ۲۰۷ق) اولین حاکم پادوسبانی مسلمان را نزد حسن بن زید فرستادند و او پذیرفت و با رهبری حسن بن زید، محمد بن اوس و طاهریان از رویان و چالوس بیرون رانده شدند و حکومت علویان طبرستان به وسیله حسن بن زید که به داعی کبیر ملقب شد در ۲۵۲ق به وجود آمد.^{۱۳۶} و اسلام در رویان و طبرستان رواج پیدا کرد. از این زمان عنصر قومی دیلمی یا دیالمه وارد رویان شدند و شروع به نقش‌آفرینی کردند.

در حمله یعقوب لیث صفاری (۲۶۵-۲۵۳ق) به رویان در ۲۶۰ق اگرچه فرمانروای پادوسبانی رویان، آفریدون بن قارن (۲۷۱-۲۵۱ق) با یعقوب روش دوستانه‌ای در پیش گرفت ولی مردم ولایت رویان از حسن بن زید حمایت کردند و حاکم دست‌نشانده یعقوب در چالوس را کشتند و یعقوب بر مردم رویان خشم گرفت و دستور داد سربازانش مردم را شکنجه و غارت کردند و آن‌قدر از مردم خراج گرفت که در کجور برای مردم غذا و لباس نماند و در ناتل رویان کشتار کرده و خانه‌ها را ویران و درختان را از ریشه برکند و سوزاند و همه جا حتی محصولات را به آتش کشید و میوه‌ها و کشت‌ها را از بین بردند و خسارات و زیان‌های بسیاری بر مردم رویان وارد ساختند. پس از خروج یعقوب لیث از رویان این ولایت صحنه درگیری عامل یعقوب یعنی لیث بن فنه در رویان با حسن بن زید علوی گردید که سرانجام لیث بن فنه کشته شد.^{۱۳۷}

در فاصله سال‌های ۲۷۲ تا ۲۹۰ق و دوران فرمانروایی شهریار دوم (۳۰۵-۲۹۰ق)، فرزند پادوسبان سوم (۲۹۰-۲۷۲ق) بر رویان وی با سامانیان از در دوستی درآمد و در نتیجه عنصر قومی ترک بر رویان تسلط یافت. رویان در جریان منازعات رافع بن هرثمه سردار خراسان و فرمانده فراری عمرولیث که بین سال‌های ۲۷۲ تا ۲۷۷ق با ستم و بیدادگری بر طبرستان حکومت کرد با محمد بن زید (۲۸۷-۲۷۰ق) برادر و جانشین حسن بن زید و هم‌چنین درگیری محمد بن هارون، نایب رافع بن هرثمه در رویان در ۲۷۷ق که در ناتل رویان و اطراف آن به زور از مردم کمک گرفت با محمد بن زید پادوسبان سوم و پسرش شهریار دوم از رافع بن هرثمه و محمد بن هارون حمایت کردند و ولایت رویان و مردم آن آسیب‌های زیادی دیدند.^{۱۳۸}

«این سال‌ها کشمکش میان رافع بن هرثمه، حکام علوی زیدی و

ترکان نیروی سپاهی فرمانروایان سامانی در مازندران و رویان سال‌هایی پرحادثه، ملال‌آور و ناامن برای ولایت رویان ساخته بود.^{۱۳۹}

در جریان نبرد محمدبن هارون سردار شورشی سامانیان به اتفاق ناصر کبیر علوی (۳۰۴ - ۳۰۱ ق) جانشین محمدبن زید علوی که در ۲۸۷ ق در گرگان به دست همین محمدبن هارون کشته شده بود، با محمدبن نوح پسر عمو و حاکم جدید امیر اسماعیل سامانی (۲۹۵ - ۲۷۹ ق) در طبرستان که با شهریار دوم پسر پادوسبان سوم متحد شده بود و مدت چهل روز به طول انجامید، در صحرای «تمنکا» یا صحرای «گازر» در آمل ابتدا محمدبن نوح و شهریار شکست خوردند و محمدبن نوح به ممطیر = بارفروش ده = بابل گریخت ولی در جنگ بعدی محمدبن هارون و ناصر کبیر شکست یافتند. اندوه این شکست تا سال ۳۰۱ ق برای ناصر کبیر ادامه یافت تا این که در این سال با یاری سپاهیان گیلان، رویان، دیلم و اسپهبد کلار با ۱۵ هزار سپاهی در «بورآباد» چالوس محمدبن صعلوک حاکم سامانیان را شکست داد و چالوس را تصرف کرد.^{۱۴۰} او با تخریب کامل دژ کهن چالوس برای همیشه به پایگاه ضد دیلمی این شهر خاتمه داد.^{۱۴۱}

در قرن چهارم هجری بر بستر از پیش آمده حضور نیروهای دیلمی در دستگاه حکومتی علویان که از این زمان وارد عرصه سیاست و حکومت و امور نظامی در رویان و طبرستان شدند. دوران قدرت سیاسی دیلمیان آل زیار و آل بویه، آغاز می‌گردد. کانون فعالیت اولیه سرداران دیلمی و نزاع میان آنان و درگیری آنان با داعیان علوی یک چندی ولایت رویان بود و سرداران دیلمی مثل علی بن بویه، اسفاربین شیرویه، مرداویج بن زیار، حسن فیروزان و ماکان بن کاکلی دست به ائتلاف و اتحاد زدند که چندان دوام نیافت و سرانجام کار به اختلاف

و منازعه میان آن‌ها کشید و از میان آنان مرداویج (۳۲۳ - ۳۱۵ ق) سلسله زیار (۴۸۳ - ۳۱۵ ق) و علی بن بویه (۳۳۸ - ۳۲۲ ق) با یاری برادرانش حسن (۳۶۶ - ۳۳۵ ق) و احمد (۳۵۶ - ۳۳۴ ق) دولت آل بویه (۴۵۴ - ۲۲۰ ق) را به وجود آوردند ولی هیچ کدام از این دولت‌ها در ولایت رویان و قلمرو پادوسبانات نفوذ آن‌چنانی نیافتند. جز آن‌که مرداویج، حسن بن قاسم داعی صغیر (۳۱۶ - ۳۰۴ ق) را به انتقام کشته شدن دائیش هروسندان بن کیدا (۳۰۹ - ۳۰۵ ق) فرمانروای پادوسبانی، کشت. هروسندان بن تیدا برگیلان دست یافت و قلمرو رویان و پادوسبانات در زمان او به گیلان می‌رسید و وی را رئیس گیلان می‌خواند. در اواخر دوره زیاریان (۴۲۵ ق) با [ابو] کاليجار (دایی) نوه قابوس (۴۰۲ - ۳۶۷ ق) بن وشمگیر زیاری (۳۵۶ - ۳۲۳ ق) به همراه نوشیروان (۴۳۱ - ۴۲۰ ق) کودک خردسال فلک‌المعالی منوچهر (۴۲۰ - ۴۰۲ ق) که خواهرزاده ابوکاليجار بود با سلطان مسعود غزنوی (۴۳۲ - ۴۲۱ ق) درافتاد و منجر به حمله مسعود غزنوی به ناتل شد که در بحث مربوط به دوره غزنویان بررسی می‌شود.^{۱۴۲} در دوره آل بویه رویان صحنه درگیری‌های حسن فیروزان، داماد حسن رکن‌الدوله بویه و وشمگیر زیاری و استندار قباد پادوسبانی (۳۴۷ - ۳۳۳ ق) و الثائر بالله علوی (۱۷ - ۳۱۶ ق) می‌شود. ولی با وجود این‌که استندار قباد به همراهی ابوالفضل الثائر العلوی معروف به سیدابيض (سفید) مدتی آمل را تصرف کرد درکل با پذیرش قدرت آل بویه، قدرت و قلمرو خود را حفظ کرد.^{۱۴۳}

«قرن چهارم را باید طلیعه بنیاد حکومت‌های دیلمی در گیلان و مازندران و سپس فتح سراسر ایران و سقوط بغداد کانون توطئه و جنایت و فساد عصر به وسیله سربازان دیلمی دانست. در این قرن و قرون مشابه آن پادوسبانات بر موج‌های حوادث سوار می‌شدند و

چون گیاهی که پس از سقوط هر بهمن کمر راست می‌کند، آنان نیز در برابر هر رویداد سنگین لجوجانه برپای می‌خاستند. گاه ولایت رویان تسخیر می‌شد و پادوسبانان در میان کوهستان‌های گسترده و صعب‌العبور رویان رو پنهان می‌کردند و جابه‌جا می‌شدند و با سخت جانی دوباره بر سر فرمانروایی مستقر می‌گشتند.»^{۱۴۴} (نقشه شماره ۶)

سرانجام نوبت به دورانی از تاریخ ایران می‌رسد که به عصر حاکمیت ترکان (غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان) معروف است. در بین این سه سلسله ترک‌نژاد که از ترکستان و ماوراءالنهر سربرآوردند تنها مسعود غزنوی با پای خویش به ناتل در ولایت رویان آمد. و دخالت و نفوذ سلجوقیان در رویان غیرمستقیم و سلطان محمد خوارزمشاه هم مازندران را در سال ۶۰۶ ق فتح کرد و هم در آن‌جا مُرد و مغولان در تعقیب وی در ۶۱۸ ق به مازندران و ولایت رویان درآمدند. (نقشه شماره ۷)

در زمان سلطنت مسعود غزنوی در اثر مخالفت باکاليجار، نوۀ سلطان قابوس بن وشمگیر زیاری به همراه نوشیروان کودک خردسال فلک‌المعالی منوچهر خواهرزاده ابوکاليجار و مستقر شدن وی در شهر ناتل، مسعود غزنوی در سال ۴۲۶ ق به گرگان، طبرستان و ناتل در رویان لشکرکشی کرد و آن‌جا را محاصره کرد. بر اثر وجود استحکامات در شهر مسعود غزنوی به سختی آن‌جا را گشود و دست به کشتار و قتل عام هولناکی در شهر زد و شهر را تخریب کرده و به ویرانه‌ای تبدیل نمود. فرمانروای پادوسبانی رویان در این زمان استندار اردشیر یکم (۴۳۴ - ۴۰۹ ق) بود.^{۱۴۵}

در جریان منازعات میان خاندان اسپهبدان باوندی یعنی مخالفت تاج‌الملوک مرداویج با برادرش شاه غازی رستم بن علی

(۵۵۸ - ۵۳۴ ق) که به پشتوانه حمایت سلطان سنجر سلجوقی (۵۵۲ - ۵۱۱ ق) و بستگی خویشاوندی با وی و ازدواج با خواهر سنجر صورت گرفت، استاندار شهرنوش (۵۳۳ - ۵۰۸ ق) از شاه غازی رستم بن علی حمایت و در نتیجه شاه غازی خواهرش را به ازدواج شهرنوش درآورده و از پایدشت تا سیاهرود را به عنوان جهیزیه خواهرش به استاندار شهرنوش داد. براین اساس، مرزهای شرقی رویان در سال ۴۹۲ ق گسترش یافت و از سی سنگان و قریه موز و رودخانه مانهر (کجوررود) به پایدشت در ناتل رستاق (چمستان فعلی) رسید.^{۱۴۶}

در دوران استاندار کیکاووس (۵۷۲ - ۵۳۵ ق) مرزهای شرقی رویان تا آلیش رود در غرب آمل رسید و با مرگ شاه غازی رستم در ۵۵۸ ق و روی کار آمدن پسرش علاءالدوله حسن (۵۶۷ - ۵۵۸ ق) این مرز تثبیت شد. بین استاندار کیکاووس با شاه غازی رستم در پایان عمر شاه غازی، اختلاف به وجود آمد که در نتیجه آن شاه غازی رستم به رویان حمله برد و بر کیکاووس در سرداب رود چالوس پیروز شد و شهر کجور را به آتش کشید و خشک و تر همه را سوخت.^{۱۴۷}

با روی کار آمدن خوارزمشاهیان (۶۲۸ - ۴۷۰ ق)، سلسله اسپهبدان باوندی (۷۵۰ - ۴۵ ق) در زمان آخرین فرمانروای آنها شمس الملوک رستم (۶۰۶ - ۶۰۲ ق) پسر و جانشین حسامالدوله اردشیر (۶۰۲ - ۵۶۷ ق)، دچار ضعف شدیدی شد و فرمانروایان پادوسبانی از این وضعیت سود جسته و استقلال کامل یافتند. با درافتادن شمس الملوک رستم با خوارزمشاهیان و کشته شدن وی در ۶۰۶ ق شاخه دوم و اسپهبدیه خاندان باوندی منقرض شد و سلطان محمد خوارزمشاه (۶۱۷ - ۵۹۶ ق) در همان سال مازندران و رویان را

تصرف کرد و استندار فخرالدوله نام آور دوم (۶۴۰-۶۱۵ق) دست‌نشانده او و باجگزار و خراجگزار دولت خوارزمشاهیان شد. فخرالدوله نام آور دوم به دلیل تحریک اسماعیلیان به ریاست علاءالدین محمد سوم (۶۵۳-۶۱۸ق) پسر حسن سوم (۶۱۸-۶۰۷ق) و فشارهای مالیاتی با قیام عمومی مردم روبه‌رو گردید و به دربار سلطان محمد خوارزمشاه رفت و یک سال در آن‌جا ماند. او حاضر به پرداخت باج و خراج گردید سپس با چند هزار سپاه و نیروی کمکی خوارزمشاه به رویان و رستمدر آمد و شورش را سرکوب و خراج سالانه به دربار خوارزمشاه می‌فرستاد.^{۱۴۸} از این زمان ولایت رویان به تدریج تغییر نام داد و به نام استندار سپس به شکل تغییر یافته آن رستمدر مشهور و معروف شد.

فعالیت فرقه اسماعیلیه در سال ۴۸۳ ق به وسیله حسن صباح شروع شد. آنان از آن زمان تا ۶۵۴ ق، سقوط قلاع آن‌ها به دست هولاکوخان مغول به مدت ۱۷۱ سال، در اواخر قرن پنجم و تمام قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم، قدرتی تعیین‌کننده و هراس آور بودند. آن‌ها در سراسر البرز قلاعی بنا کردند که مهم‌ترین آن‌ها الموت و لمسر بود، اولی در طالقان و دومی در گیلان.

استنداران پادوسبانی به ویژه استندار شهرنوش و برادرش استندار کیکاووس با وجود خویشاوندی و بستگی سببی با اسماعیلیان پیوسته با آن‌ها پیکار می‌کردند به ویژه کیکاووس که قلاع متعددی را از آن‌ها گرفت و از زخم شمشیر وی تمام مازندران و رویان از تعرض و تجاوز آن‌ها ایمن شد و اسماعیلیان از دست او آرامش نداشتند. [اسماعیلیان] هرکجا آبادی پدید می‌آوردند، کیکاووس می‌سوزانید و از بین می‌برد. تا جایی که نمی‌توانستند به کشت و زرع پردازند.^{۱۴۹}

با این حال جانشین وی هزاراسپ (۵۸۶ - ۵۷۲ ق) پسر شهرنوش که برادرزاده کیکاووس بود با اسماعیلیان از در صلح و آشتی وارد شد و نه تنها با آنها طریق دوستی و مودت در پیش گرفت بلکه شروع به سرکوب و کشتار مخالفان آنها کرد. بزرگان و مردم رویان از هزاراسب به نزد شاه اردشیر بن حسن باوندی پناه برده و شکایت کردند. هزاراسب نصیحت شاه باوندی طبرستان را نپذیرفت و کار به جنگ کشید و هزاراسب بر اثر غرور رویان را به تباهی و خرابی داد و استندار هزاراسب شکست خورد و به نورالدین خداوند محمد دوم (۶۰۷ - ۵۶۱ ق) اسماعیلی پناه برد. پس از آوارگی و پناهندگی بی ثمر به طغرل سوم سلجوقی (۵۹۰ - ۵۷۱ ق)، آخرین سلطان سلجوقی عراق، با استمداد از سراج الدین قایماز سلطان ری به رویان بازگشت ولی از هژیرالدین خورشید حاکم ملک اردشیر بن الحسن باوندی شکست خود و مجبور به صلح گردید تا این که در ۵۸۶ ق کشته شد.^{۱۵۰}

«قرن پنجم و ششم هجری زمانه پر آشوب ظهور اسماعیلیان الموت و نامبرداری آنان در تاریخ جهان گشت. رویان در این زمان ها که پس از تغییر نام به استنداریه به تدریج به رستمدر تحریف می گشت، سلاطین آن دهه های طولانی با الموت و الموت نشین ها به ستیزه و جنگ های فرساینده دست زدند. فدائیان اسماعیلیه که دایره نفوذ خویش را به میان ساکنین غرب رود چالوس خاصه کوهستان کلار (کلارستاق کوهستانی) مستقر نموده و دژهای فراوانی از سرچشمه های این رود تا دریا بنا نهاده بودند به دفعات به وسیله پادشاهان پادوسبانی رویان به تشویق و حمایت اسپهبدان مازندران مورد هجوم قرار گرفتند که قتل عام ها و کله منار ساختن های مکرر از پیروان این فرقه در تواریخ محلی ثبت است.»^{۱۵۱}

یادداشت‌ها

۱. آملی، اولیاءالله، تاریخ رویان، ص ۱۲۰.
۲. همان، ص ۸۸.
۳. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ج ۱، متن و حاشیه ص ۲۲۹. در نسخه الف تاریخ طبرستان استان و در سایر نسخ اشتاد آمده است. نک: آملی، اولیاءالله، همان.
۴. آملی، ص ۱۲۰.
۵. ظاهراً میان شارستان و شترستان که کلمه‌ای فارسی در قدیم است ارتباطی وجود دارد و نام شارستان و شهرستان از همان کلمه شترستان گرفته شده است. در هر حال شارستان به بخش مرکزی و یا اصلی فعالیت‌ها و سکونت شهرها در دوره اسلامی گفته می‌شد و هر شهری از سه قسمت مهم تشکیل می‌گردید. ۱. کهن‌دژ یا قهندژ که همان ارک سلطنتی یا حکومتی و محل سکونت شاهان و حاکمان بود. ۲. شارستان یا بخش اصلی شهر و سکونت مردم و مراکز اداری و اقتصادی و فعالیت‌های مردم ۳. رَیض یا حومه هر یک از این قسمت‌ها با دیوارهایی از هم جدا می‌شدند.
۶. به نقل از: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۳۹۹؛ پروین گنابادی، برگزیده مشترک یاقوت حموی، ص ۱۰۱.
۷. همدانی (ابن الفقیه)، مختصر البلدان، به نقل از: حکیمیان، علویان طبرستان، ص ۲۲؛ ابن رُسته، الاعلاق النفیسه، ص ۱۷۶.
۸. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۱۶۹.
۹. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۲۰.
۱۰. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۵۲۰ و ۵۲۷-۵۲۸. شاید رویان همان روان یا «بروان» باشد که مقدسی به آن اشاره کرده است و آن را جزء دیلمان یا دیلم به‌شمار آورده است.
۱۱. حدود العالم من المشرق المغرب، ص ۱۴۶.
۱۲. پروین گنابادی، همان، ص ۱۰۱؛ معجم البلدان، به نقل از حکیمیان، علویان طبرستان، ص ۲۲۶-۲۲۷؛ ابن خرداذبه در المسالک و الممالک از رویان و کوهستان رویان یاد می‌کند. ص ۱۱۹-۱۱۸ و ۲۳۲.
۱۳. ابوالفداء به نقل از لسترنج، ص ۳۹۹.
۱۴. ابن الفقیه به نقل از حکیمیان، همان؛ اصطخری، همان، ص ۱۶۹.
۱۵. مارکوارت، ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ص ۲۵۵.

۱۶. بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۴۶۹، ۴۷۴ و ۴۷۶.
۱۷. برزگر، *تاریخ تبرستان*، ج ۲، ص ۱۸.
۱۸. حجازی کناری، *پژوهشی در زمینه نام‌های باستانی مازندران*، ص ۶۳.
۱۹. «سرود دینی ایرانیان و چکامه رزمی ایرانیان در ستیز با تورانیان» (اوشیدری، *دانشنامه مزدیسنا*، واژه‌نامه توضیحی آیین زرتشت، ص ۳۰۱).
۲۰. «کتابی دینی و تاریخی درباره آفرینش و غیره»، (اوشیدری، ص ۱۷۰).
۲۱. مهجوری، *تاریخ مازندران*، ج ۱، ص ۵۴-۵۳. درباره نام رویان: *در اوستا* نک: ستوده. *مقدمه تاریخ رویان از اولیاءالله آملی*، صفحه هفت، حجازی کناری، ص ۶۴؛ برزگر، ص ۱۸؛ اعظمی سنگسری، *گاو بارگانی پادوسپانی بازماندگان ساسانیان در رویان از ۲۲ تا ۱۰۰۶ هجری*، ص ۶؛ صفا، *حماسه سرایی در ایران*، ص ۵۹۰؛ ظفری، *تاریخ ناتل*، ص ۱۰؛ یوسفی، *رویان و رستم‌دار پژوهشی درباره معنا، مفهوم و محدوده جغرافیایی*، فرهنگ مازندران، ص ۸۵.
۲۲. صفا، همان، *پتشخوارگر* یا *پدشخوارگر* به شکل *فرشوادگر* = *فرشوادگر* هم آمده که منظور از آن، همان کوه‌های البرز است. استان *پتشخوارگر* (پدشخوارگر) شامل آذربایجان، گیلان، طبرستان، ری و قومس (کومش)، دامغان و سمنان امروزی بود که بعدها به شکل *فرشوادگر* به عنوان لقب شاهان طبرستانی درآمد. *فرشوادگر*، را دو گونه معنا کرده‌اند یکی عیش کن به سلامت و دیگری شاهان صحرا و کوهستان و دریا. برای آگاهی بیشتر رک: ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۵۶؛ مشکور، *مقدمه تاریخ طبرستان و رویان و مازندران* از سیدمیر ظهیرالدین مرعشی، صفحه صدویازده؛ صفا، همان؛ حکیمیان، ص ۳۰-۲۸؛ ظفری، حاشیه ص ۱۰؛ مهجوری، ص ۴۵-۳۸؛ حجازی کناری، ص ۵۱-۳۵.
۲۳. تنسر یعنی کسی که همه تن او همچون سراسر است و بر تمام اعضای بدن او همچون سرش موی روییده بود. او موبد موبدان یا هرابد هرابده اردشیر بابکان بود. نامه‌ای که وی در پاسخ جشنسف شاه (گشنسب‌شاه) پادشاه طبرستان نوشته بود، بسیار معروف است و در مقدمه *تاریخ طبرستان* ابن اسفندیار آمده است. (ابن اسفندیار، ص ۱۵).
۲۴. ابن اسفندیار، ج ۱، همان.
۲۵. ستوده، همان؛ اعظمی سنگسری، ص ۶.
۲۶. دهخدا، *لغت‌نامه*، حرف «ر»، ص ۱۲۴۲.
۲۷. نک: یشت‌ها، ج ۲، ص ۳۲۵؛ مهجوری، حاشیه ص ۵۴؛ حجازی کناری، ص ۶۴.
۲۸. ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۶۰-۵۹؛ آملی، ص ۱۶-۱۵.

۲۹. برزگر، ج ۲، ص ۱۸.
۳۰. حجازی کناری، ص ۶۴.
۳۱. میرخواند، *روضه الصفیاء*، ص ۱۱۸.
۳۲. بیرونی، *آثار الباقیه عن القرون الخالیه*، ص ۳۳۵.
۳۳. صفاء، حاشیه ص ۵۸۹. فخرالدین اسعدگرانی در *ویس و رامین* ساری را محل پرتاب تیر آرش رازی می‌داند (حجازی کناری، ص ۶۷).
۳۴. میترا خدای جنگاوران و شبانان آریاهای اولیه و مادها و میترائیسم اولیه در مقابل میترائیسم دوره اشکانیان که در آئین زرتشت به صورت یکی از ایزدان دینت‌نشانده و زیردست اهورامزدا درآمد، همان ایزدمهر است که بخشی از اوستا به نام مهریشت، سرودی درباره ستایش ایزد مهر است.
۳۵. اوستا، یشت ۸، تیشتریشت، فقرات ۶-۷.
۳۶. کریمان، *قصران*، ج ۱، ص ۲۷۵-۲۷۳.
۳۷. حجازی کناری، ص ۶۳.
۳۸. مرعشی، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، ص صدویازده؛ ابن‌اسفندیار، ج ۱، ص ۵۶.
۳۹. شهر باستانی و تاریخی در ولایت رویان. ستوده، *مقدمه تاریخ رویان*، ص ۱۲.
۴۰. نام بعدی ولایت رویان از قرن هفتم و هم‌زمان با حمله مغولان به ایران که در فصل دوم مورد بررسی قرار می‌گیرد.
۴۱. برزگر، ج ۲، ص ۱۸-۱۹.
۴۲. مرعشی، بخش مقدمه، ص ۱۱۱.
۴۳. یوسفی، ص ۸۴.
۴۴. شمس طالقانی، *جغرافیای تاریخی ولایت باستانی رویان و رستمدر*، ص ۱۵؛ ستوده، همان، ص ۱۰-۱۱.
۴۵. در حرف پیشینیان بودن در آبادی و شهرها کنایه از آن بود که آن آبادی دارای مسجد جامع است یعنی شهر است و ده نیست. (کریمان، *ری باستان*، ص ۴۷۱). هرجایی که جامع و مصلی و نمازگاه داشت، شهر محسوب می‌شد. در حدود العالم... از مسجد جامع به «مزگت» یاد شده است. مثل «مزگت جامع شهر تمیشه» نک: *حدود العالم*...، ص ۱۴۵.
۴۶. به نظر می‌رسد که مرکز و تختگاه اولیه ولایت دیلم خاصه، رویان شهر باستانی کلار بوده است چنان‌که *حدود العالم*... به آن اشاره کرده و چالوس شهر مهم دیگر آن به‌شمار می‌رفت.

فصل اول: جغرافیای تاریخی ولایت رویان ■ ۶۵

برخی معتقدند مرکز رویان اول شهر رویان بعد کجه (کجور) سپس قلعه کلاز بود و کلاز قلعه‌ای بود که اکنون خرابه‌های آن در کلاردشت واقع است. (شمس طالقانی، ص ۵؛ ستوده، از آستارا تا استاریاد، ج ۳، ص ۱۳۱-۱۳۰).

۴۷. حدود العالم...، ص ۱۴۸.

۴۸. یوسفی، ص ۸۳.

۴۹. لسترنج، ص ۳۹۹.

۵۰. همدانی (ابن الفقیه)، ص ۱۴۹.

۵۱. اصطخری، مسالك و ممالك، ص ۱۶۹.

۵۲. حدود العالم...، ص ۱۴۸؛ همدانی، ص ۱۴۹.

۵۳. یوسفی، ص ۸۵.

۵۴. استندار = آستاندار = استندریه = (استاندار امروزی) لقب برخی از فرمانروایان پادوسبانی که بعدها تغییر شکل آن به صورت رستم‌دار نام بعدی ولایت رویان شد.

۵۵. حدود العالم...، ص ۱۴۶.

۵۶. همدانی، همان.

۵۷. شمس طالقانی، ص ۶.

۵۸. نامه تنسر به جشنسف یا گشنسب شاه، پادشاه طبرستان در مقدمه تاریخ طبرستان از ابن اسفندیار، ص ۱۵.

۵۹. مشکور، مقدمه تاریخ طبرستان و...، از ظهیرالدین مرعشی، ص ۱۳؛ مارکوارت، ص ۲۴۶. نام جشنسف یا گشنسب به صورت «ماه گشنسب» آمده است. مارکوارت، همان و جشنسف‌شاه. ابن اسفندیار، ص ۷ و ۸۴ به بعد.

۶۰. به معنای طرف و جانب در معنای اصلی آن. مارکوارت، حاشیه ص ۳۷.

۶۱. کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، حاشیه ص ۳۷۶؛ پیرنیا، تاریخ ایران قبل از اسلام (ایران قدیم)، (یک جلدی مختصر)، ص ۲۳۸.

۶۲. خُوزِبران یا خُوزِوان غرب یا همان باختر قدیم یا جایی که خورشید غروب می‌کند. و خورشید به آن سمت روان می‌گردد.

۶۳. نیمروز یا جنوب که نام دیگر استان سیستان بوده است.

۶۴. خراسان یا خُوراسان، شرق و یا جایی که آفتاب از آن برمی‌آید و یا جای طلوع خورشید جایی که خُورسان یا مانند خورشید است.

۶۵. کُپکوه یا کُوپکوه، کوه قاف افسانه‌ای و باستانی و داستانی، قفقاز امروزی است. رک: مشکور،

جغرافیای تاریخی ایران قدیم، ص ۲۴۷؛ نفیسی، تاریخ تمدن ساسانی، ص ۲۲۲-۳۲۰.

۶۶ مارکوارت، ص ۳۹-۳۷. احتمالاً پاژگس تعبیر دیگری از پاژکوست (پادکوست) است که به معنای دارنده کوست یا ناحیه است.

۶۷ گفته اند که پادوسبان تغییر شکل و برگرفته از کلمه پاژگس یا پاژگسبان است که پیشتر درباره آن توضیح داده شد و پاژگسبان اصل پاژکوست بود.

۶۸ ابن الفقیه همدانی، ص ۱۴۹؛ ابن رسته، ص ۱۵۰.
 ۶۹ بلاذری، ص ۳۳۵، ۳۳۸.

۷۰ ابن رسته، همان، ص ۱۵۰؛ مارکوارت، ص ۲۵۵.

۷۱ همدانی (ابن فقیه)، ص ۳۰۵.

۷۲ اصطخری، ص ۲۰۶.

۷۳ حدود العالم...، ص ۱۵۰.

۷۴ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۰۴.

۷۵ ارنگه رودبار شامل ارنگه بزرگ و ارنگه کوچک بود. ارنگه بزرگ (= گته ارنگه) شامل دهکده های کنار کرج رود از دو آب شهرستانک به پایین و ارنگه کوچک شامل ارنگه و دی های آن و لورا شامل دهکده های کنار کرج رود تا دو آب شهرستانک (ستوده: مقدمه تاریخ رویان، ص ۱۳).

۷۶ سرزمین گیلان در آغاز و در قدیم از دهکده ملاط به سمت غرب آغاز می شده و شهر قدیمی لاهیجان حاکم نشین گیلان بوده است. (شمس طالقانی، ص ۵).

۷۷ مرعشی، تاریخ طبرستان و... بخش مقدمه، ص ۱۱۱.

۷۸ شمس طالقانی، ص ۵.

۷۹ مرعشی، همان صفحه. حد غربی رویان ملاط، کوه کوشک ملاط یا همان قریه دُمک بود (حجازی کناری، ص ۶۷).

۸۰ در تاریخ طبرستان و... از ظهیرالدین مرعشی، در یک جا تاج الملوک مرداویج عمو و در جای دیگر برادر شاه غازی رستم ذکر گردیده است. در ص ۱۱۱ بخش مقدمه، تاج الملوک مرداویج عمو شاه غازی رستم و شاه غازی رستم برادرزاده تاج الملوک مرداویج آمده و در ص ۱۶ برادر هم یاد گردیده اند. به نظر می رسد که این دو برادر هم بوده اند. نک: آملی، اولیاءالله، چاپ ستوده، ص ۱۲۵.

۸۱ شهری باستانی در ناتل رستاق چمستان نور که سابقه آن قبل از آمل و قدمت آن بیشتر از این شهر معروف مازندران بود.

فصل اول: جغرافیای تاریخی ولایت رویان ■ ۶۷

۸۲. سیاه‌رود در رویان امروز (المده = علمده سابق) و نرسیده به سی‌سنگان و کجور رود نوشهر.
۸۳. املی، ص ۱۲۶-۱۲۴؛ مرعشی، بخش مقدمه، ص ۱۱۱ و ص ۱۷-۱۶؛ ابن‌اسفندیار، ج ۱، ص ۱۱۳ و ج ۲، ص ۸۵-۸۰.
۸۴. ناتل رستاق، آبادی‌های قسمت شرقی شهر باستانی و تاریخی ناتل به مرکزیت پایدشت باستانی و امروزه شهر چمستان، در مقابل ناتل کنار که به آبادی‌های سمت غربی شهر ناتل اطلاق می‌گردید.
۸۵. املی، ص ۱۲۹؛ مرعشی، بخش مقدمه ص ۱۱۱ و ص ۱۸.
۸۶. همان، ص ۱۳۹.
۸۷. مرعشی، بخش مقدمه، ص ۱۱۱.
۸۸. ستوده، مقدمه تاریخ رویان، ص ۷.
۸۹. اعظمی سنگسری، ص ۶.
۹۰. مجتهدزاده، شهرستان نور، ص ۱۳۲.
۹۱. اعظمی سنگسری، ص ۶.
۹۲. هر فرسخ یا فرسنگ معادل شش کیلومتر یا شش هزار متر است.
۹۳. یاقوت حموی، ج ۳، ص ۱۰۴.
۹۴. ستوده، مقدمه تاریخ رویان، ص ۱۲.
۹۵. مجتهدزاده، همان.
۹۶. بژم به معنای گردنه و کتل و موشا همان منطقه مشاء امروزی است که در پایین گردنه و کتل و گدوگ امام‌زاده هاشم قرار دارد و شامل روستاهای متعدد آباد و سرسبز و دره‌ای باز قرار گرفته و از سمتی دیگر به ابلعی نزدیک است.
۹۷. ستوده، مقدمه تاریخ رویان، ص ۱۳-۱۲.
۹۸. مهجوری، تاریخ مازندران، ج ۱، ص ۵۵.
۹۹. بارتولد، ص ۲۸۵ به نقل از مهجوری، همان صفحه.
۱۰۰. بارتولد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ص ۲۳۶-۲۳۵.
۱۰۱. مهجوری، همان.
۱۰۲. ستوده، همان، ص ۱۳.
۱۰۳. ابن حوقل، ص ۱۱۹؛ جیحانی، اشکال العالم، ص ۱۴۵؛ مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۹۷.
۱۰۴. همدانی، ص ۱۴۹.

۱۰۵. برزگر، ص ۱۱-۱۰؛ مهجوری، ص ۴۰-۳۸؛ حجازی کناری، ص ۶۳.
۱۰۶. پنجاه هزار نفر هم نوشته‌اند که ظاهراً صحیح نیست یا اشتباه چاپی است. حجازی کناری، ص ۳؛ شمس طالقانی، ص ۱۳.
۱۰۷. ابن الفقیه همدانی، ص ۳۰۴؛ ستوده، همان، ص ۹.
۱۰۸. اصطخری، ص ۲۰۵-۲۰۴؛ ستوده، همان، ص ۱۰.
۱۰۹. حدود العالم، ص ۱۴۶.
۱۱۰. برزگر، ص ۴۴؛ حجازی کناری، ص ۶۷.
۱۱۱. ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۶۰-۵۹؛ آملی، ص ۱۶-۱۵؛ مرعشی، ص ۷۶.
۱۱۲. از شعر آرش کمانگیر سروده سیاوش کسرای.
۱۱۳. میرخواند، ص ۱۱۸.
۱۱۴. صفا، حاشیه ص ۵۸۹؛ حجازی کناری، ص ۶۷.
۱۱۵. بیرونی، ص ۳۳۵.
۱۱۶. ظفری، ص ۲۸.
۱۱۷. دانای علمی، «آرش یا سیوارتیر»، ص ۱۰۰-۹۱؛ صفا، ص ۵-۵۸۹.
۱۱۸. خلعت‌بری لیماکی، «آیین‌های جانبی جشن تیرگان و تیر ما سیزده شو»، ص ۱۲۴-۱۱۹.
۱۱۹. یوسفی، «پی‌اسپرس در تاریخ»، ص ۵.
۱۲۰. رابینو، مازندران و استرآباد، ص ۲۳۳؛ ستوده، از آستارا تا استرآباد، ج ۳، ص ۳۲۴-۳۲۳.
۱۲۱. رابینو، ص ۱۷۰.
۱۲۲. ابن اسفندیار، ج ۱، مقدمه، ص ۷ و ۱۵ و ۸۴ به بعد؛ مشکور، مقدمه تاریخ طبرستان و...، ص ۱۳؛ مرعشی، ص ۱۳.
۱۲۳. مارکوارت، ص ۲۴۵.
۱۲۴. به نقلی و روایتی تا سال ۶۵۰ ق و حدود ۹۸۰ یا هزار سال. برزگر، ج ۱، ص ۸۳.
۱۲۵. برزگر، ج ۲، ص ۵۹-۵۸.
۱۲۶. ابن اسفندیار، بخش مقدمه، نامه تنسر، ص ۱۵.
۱۲۷. برزگر، ج ۱، ص ۸۶-۶۸ و ج ۲، ص ۹۲-۸۳.
۱۲۸. همان، ج ۱، ص ۸۲؛ سلطانی لرگانی، ص ۳۶.
۱۲۹. آملی، ص ۱۲۴-۱۱۹؛ غفاری قزوینی، تاریخ جهان‌آرا، ص ۱۸۳-۱۸۲؛ اعتمادالسلطنه، التدوین فی احوال جبال شروین تاریخ سوادکوه مازندران، ص ۱۹۹.

فصل اول: جغرافیای تاریخی ولایت رویان ■ ۶۹

۱۳۰. سلطانی گرگانی، ص ۳۷.
۱۳۱. ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۵ و ۱۵۷؛ آملی، چاپ ستوده، ص ۱۴۸؛ مرعشی، ص ۱۲۵؛ اعتمادالسلطنه، ص ۱۰۲.
۱۳۲. همان، ج ۱، ص ۱۷۷ - ۱۷۶؛ بلاذری، ص ۴۵۷؛ آملی، ص ۵۹؛ مرعشی ص ۱۵ - ۱۴؛ غفاری قزوینی، ص ۱۸۳؛ اعتمادالسلطنه، ص ۱۰۳؛ زامباور، ص ۲۹۰، مهجوری، ص ۸۱؛ برزگر، ج ۲، ص ۱۱۴ - ۱۰۴، ۳۷۹.
۱۳۳. همان، ج ۱، ص ۱۸۰ و ۱۸۵-۱۸۳؛ آملی، ص ۶۵۶؛ غفاری قزوینی، ص ۱۸۳؛ برزگر، ج ۲، ص ۱۱۹ و ۱۲۵-۱۲۴؛ مرعشی، ص ۶۱؛ زامباور، ص ۲۹۰؛ مهجوری، ص ۸۷ و ۹۳؛ یوسفی‌نیا، تاریخ تنکابن، ص ۱۰۹-۱۰۸.
۱۳۴. ابن خلدون، العبر و...، ج ۲، ص ۳۵۰-۳۴۸؛ ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۱۹۰-۱۸۹؛ آملی، ص ۶۹-۶۸؛ برزگر، ج ۲، ص ۱۳۷-۱۳۶.
۱۳۵. درباره مازیار و شورش او، رک: طبری، تاریخ الرسل والملوک یا تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۹۰۴-۵۸۹۰؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۲، ص ۴۷۵-۴۷۴؛ دینوری، اخبار الطوال، ج ۲، ص ۴۴۴؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۷، ص ۵۰۴-۵۰۲؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۹۰-۱۸۹؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۱۱، ص ۱۳۴؛ مقدسی، آفرینش و تاریخ، ج ۲، ص ۹۷۷؛ ابن خلدون، العبر و...، ج ۲، ص ۴۱۵-۴۱۱ و ۴۱۷ و ۳، ص ۶۰۴؛ میرخواند، روضة الصفی، ص ۴۶۹-۴۷۱ و خواند امیر، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۲، ص ۲۶۷-۲۶۶ و ۴۰۶ و ۴۰۸ و ۴۱۸؛ ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۰۶؛ آملی، ص ۶۸ و ۷۶-۷۱ و ۹۲ و ۹۴؛ مرعشی، ص ۶۷-۶۳ و ۹۴ و ۱۶۰ و ۱۶۴؛ برزگر، ج ۲، ۱۷۲-۱۴۳؛ مهجوری، ۱۱۷-۱۰۳ و ۱۶۷ و ۱۷۲.
۱۳۶. ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۲۳ و ۲۲۸؛ آملی، ص ۷۶؛ مرعشی، ص ۶۷؛ اعتمادالسلطنه، ص ۲۰۰؛ برزگر، ج ۲، ص ۱۷۴-۱۷۵ و ۱۸۳ و ۳۸۲؛ حکیمیان، ص ۷۵-۷۴.
۱۳۷. غفاری قزوینی، ص ۱۸۳؛ ابن اسفندیار، ص ۲۴۶-۲۴۵؛ رابینو، دودمان علویان مازندران، ص ۲۷؛ یوسفی‌نیا، ص ۱۴۰-۱۳۶.
۱۳۸. ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۵۴-۲۵۲؛ برزگر، ج ۲، ص ۳۸۶-۳۸۵؛ یوسفی‌نیا، ص ۱۴۷-۱۴۴.
۱۳۹. سلطانی لرگانی، ص ۴۰؛ یوسفی‌نیا، ص ۱۴۳-۱۴۱.
۱۴۰. ابن اسفندیار، ص ۲۵۳ و ۲۵۷ و ۲۶۰-۲۵۹ و ۲۶۳-۲۶۲؛ آملی، ص ۱۰۵؛ مرعشی، ص ۱۳۹ و ۱۴۲ و ۱۴۵-۱۴۴.
۱۴۱. سلطانی لرگانی، ص ۴۰.

۷۰ ■ جغرافیای تاریخی ولایت رویان ورستمدار

۱۴۲. ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۲۸۵-۲۹۵ و ۲۹۸-۳۰۰؛ آملی، ص ۱۱۵-۱۱۴؛ مرعشی، ص ۱۵۳-۱۵۲؛ اعظمی سنگسری، ص ۲۸.

۱۴۳. ابن اسفندیار، ص ۲۹۸-۳۰۰؛ آملی، ص ۱۱۶-۱۱۵؛ مرعشی ص ۱۵ و ۷۶-۷۵؛ مهجوری، ص ۱۷۷-۱۷۶؛ اعظمی سنگسری، ص ۳۴-۳۱.

۱۴۴. سلطانی لرگانی، ص ۴۰.

۱۴۵. بیهقی، تاریخ بیهقی، به کوشش علی اکبر فیاض، ص ۵۹۳-۵۹۰ و به کوشش خلیل خطیب رهبر، ص ۶۸۳-۶۷۷؛ ابن اسفندیار، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۰؛ مرعشی، ص ۸۸؛ مهرآبادی، تاریخ سلسله زیاری، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۱؛ پیرنیا و اقبال، تاریخ ایران، ص ۱۳۴-۱۳۳؛ قزوینی، غزنویان از پیدایش تا فروپاشی، ج ۲، ص ۲۲۵-۲۲۲؛ ترکمنی آذر، دیلمیان در گستره تاریخ ایران (حکومت‌های محلی آل زیار، آل بویه)، ج ۱، ص ۵۷-۵۶؛ مفرد، ظهور و سقوط آل زیار، ص ۱۳۸ و ۱۹۶ و ۲۲۹.

۱۴۶. ابن اسفندیار، ص ۵۰؛ آملی، چ ستوده، ص ۱۲۷-۱۲۴ و چ خلیلی، ص ۸۹-۸۷؛ مرعشی، ص ۱۷-۱۶ و ۱۰۰-۹۶؛ غفاری قزوینی، ص ۱۸۴؛ زامباور، ص ۷۳ و ۲۸۶، ۲۹۱ و ۳۲۹-۳۳۰؛برزگر، ص ۳۹۴-۳۹۳؛ اعتمادالسلطنه، ص ۲۰۱؛ اعظمی سنگسری، ص ۴۸-۳۵.

۱۴۷. ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۱۰۸ و ج ۳، ص ۱۰۵-۹۶؛ آملی، چ ستوده، ص ۱۳۹-۱۲۴ و چ خلیلی، ص ۱۰۰-۸۹؛ مرعشی، ص ۲۶-۱۶؛ غفاری قزوینی، ص ۱۸۴؛ گیلانی، تاریخ مازندران، ص ۸۳-۸۲؛ زامباور، ص ۲۹۳-۲۹۱ و ۳۳۰-۳۳۳؛برزگر، ج ۲، ص ۳۹۸-۳۹۳؛ اعظمی سنگسری، ص ۴۸-۳۵؛ لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ص ۱۳۵ و ۱۶۱.

۱۴۸. ابن اسفندیار، ج ۲، ص ۱۶۳-۱۶۲؛ آملی، چ ستوده، ص ۱۵۰ و ۱۵۴-۱۵۲ و چ خلیلی، ص ۱۰۷-۱۰۶؛ مرعشی، ص ۵۵-۵۳ و ۵۹؛ مهجوری، ص ۲۹۲-۲۹۰؛ مشکور، مقدمه تاریخ طبرستان و...؛ مرعشی، ص ۲۹؛ پیرنیا، اقبال، ص ۳۳۹.

۱۴۹. ابن اسفندیار، ج ۳، ص ۱۰۵-۹۶؛ آملی، چ ستوده، ص ۱۳۹-۱۲۴؛ مرعشی، ص ۲۶-۱۶؛ غفاری قزوینی، ص ۱۸۴؛برزگر، ج ۲، ص ۳۹۸-۳۹۳؛ اعظمی سنگسری، ص ۵۳-۴۸.

۱۵۰. ابن اسفندیار، ج ۲، ص ۱۵۱-۱۴۲؛ آملی، چ خلیلی، ص ۱۰۵-۱۰۰ و چ ستوده، ص ۱۵۱-۱۴۳؛ مرعشی، ص ۲۹-۲۷؛ اعتمادالسلطنه، ص ۲۰۲؛برزگر، ج ۲، ص ۴۰۱-۳۹۸؛ اعظمی سنگسری، ص ۵۳-۴۸؛ مهجوری، ص ۲۸۲-۲۷۹.

۱۵۱. مرعشی، ص ۱۷؛ سلطانی لرگانی، ص ۴۰.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوم جغرافیای تاریخی ولایت رستم‌دار

تبرستان
www.tabarestan.info

کاربرد واژه رستم‌دار

درباره واژه و کلمه رستم‌دار باید گفت که این واژه‌ای مستحدث و جدیدتر از رویان است که از آغاز قرن هفتم هجری و هم‌زمان با حمله مغولان به ایران، کاربرد پیدا کرد. البته مفهوم این سخن آن نیست که واژه رویان به یکبارگی ناپدید شد بلکه کلمه رویان حداقل تا سال ۷۶۴ ق که سال پایان تألیف تاریخ رویان است هم‌چنان به کار می‌رفت^۱ ولی در کنار آن از کلمه رستم‌دار استفاده می‌شد. در واقع این دو واژه در کنار هم و با هم از آغاز قرن هفتم هجری تا سال تألیف تاریخ رویان اولیاء‌الله آملی به کار می‌رفتند و در تاریخ رویان حدود سی بار از کلمه رستم‌دار استفاده شده است.^۲

رستم‌دار نامی جدیدتر از رویان است که بر منطقه‌ای که پیشتر رویان خوانده می‌شد، اطلاق گردید. اگرچه رستم‌دار واژه چندان جدیدی نیست [ولی نسبت به واژه رویان به همین صورت جدیدتر است]. ولایتی که رستم‌دار نامیده شد تا قرن هفتم

هجری قمری و هم‌زمان با تهاجم مغولان به ایران به رویان معروف بود.^۳

لغت رستمدر از اوایل قرن هفتم هجری قمری در منابع تاریخی و جغرافیایی دیده می‌شود. در **تاریخ رویان** از اولیاءالله آملی تألیف ۷۶۴ ق و **تاریخ طبرستان و رویان و مازندران** از ظهیرالدین مرعشی تألیف ۸۸۱ ق، **تاریخ خانی** از شمس‌الدین علی لاهیجی تألیف ۹۲۰ ق، **تاریخ گیلان و دیلمستان** از ظهیرالدین مرعشی تألیف ۹۹۳ ق و **نزهة القلوب** اثر حمدالله مستوفی بارها واژه رستمدر ذکر شده است.^۴

بدین ترتیب در آغاز پیدایش، نام رستمدر مدتی به‌جای رویان به کار برده می‌شد و رویان مدتی فراموش شده بود و گاهی به جای یکدیگر استعمال می‌شدند. سپس از قرن دهم به بعد رویان و رستمدر مترادف هم [و به عبارتی بهتر و دقیق‌تر هم‌زمان با هم] و در دو بخش جداگانه در نقشه‌ها دیده می‌شود. بدین‌گونه که نواحی کجور و کلارستاق ولایت رویان و نور و لارجان (لاریجان) ولایت رستمدر خوانده می‌شدند و ولایات پشتکوه رویان و رستمدر (از طالقان تا قصران) پس از انقراض سلسله پادوسبانی توسط شاه عباس یکم [صفوی جزو تهران و قزوین درآمدند].^۵

نام‌های دیگر رستمدر

کلمه رستمدر به شکل‌های دیگری هم به کار برده شده و در منابع تاریخی و جغرافیایی آمده است. به جز نام رستمدر، این کلمه به شکل استندار، استندریه، آستاندار، استانداریه و رستمدریه ثبت و ضبط گردیده است.

رستمدر، استندار یا استندریه هم نامیده شده است.^۶ مازندران شرقی، به مناسبت شاهزادگانش اسپهبد یا اسپهبدان خوانده می شد، چنانکه ناحیه رستمدر را «استنداریه» می گفتند. اولیاءالله آملی در تاریخ رویان اولین بار از ملوک استندار یاد می کند.^۷

کوهستان رویان را به اعتبار لقب فرمانروایان پادوسبانی آن که در آغاز اسپهبد و بعد استندار نامیده می شدند، ناحیه استندار می گفتند. از قرن هفتم هجری به بعد در کتابهای جغرافیا و تاریخ از رویان به نام رستمدر یاد شده که شکل منحرف شده استندار است.^۸

چگونگی پیدایش واژه رستمدر

واژه رستمدر کلمه ای مجعول و ساختگی و تحریف شده است که بر اثر تغییر شکل و تحریف و تصحیف (خطا در نوشتن) کلمه استندار به وجود آمده است. استندار دومین لقب و یا لقب دومین گروه از فرمانروایان پادوسبانی بود. چرا که فرمانروایان خاندان و سلسله پادوسبانان از سه دسته از القاب استفاده می کردند؛ اسپهبد، استندار، ملک. دسته اول از پادوسبان یکم (۷۵ - ۴۰ ق) تا محمد یکم (۳۳۳ - ۳۲۱ ق) پسر شهریار سوم (۳۲۱ - ۳۰۹ ق) که تعداد آنها ۱۲ تن بود، عنوان و لقب اسپهبد داشتند و دسته دوم از قباد یکم (۳۴۷ - ۳۳۳ ق) پسر شمس الملوک محمد (۳۳۳ - ۳۲۱ ق) تا شهریار چهارم (۷۲۵ - ۷۱۷ ق) پسر شاه کیخسرو (۷۱۲ - ۷۰۱ ق) یعنی (۷۲۵ - ۳۳۳ ق) که تعداد آنها ۱۸ تن بود، عنوان و لقب استندار داشتند و دسته سوم از زیار (۷۳۴ - ۷۲۵ ق) پسر شاه کیخسرو تا جلال الدوله کیومرث یکم (۸۵۷ - ۸۰۷ ق) و مظفر (۸۵۷ ق) پسر او (۱۰۰۶ - ۷۲۵ ق) به تعداد ۷ تن و فرمانروایان پادوسبانی آل کاووس

(۱۰۰۶-۸۵۷ق) نور ۱۱ تن و شاخه بنی اسکندر کجور (۱۰۰۶-۸۶۰ق) ۹ تن عنوان و لقب ملک داشتند.

به جز هروسندان پسر تیدا (۳۰۹-۳۰۵ق) دهمین فرمانروای پادوسبانی که با لقب استندار از او یاد شده است، اولین فرمانروای پادوسبانی که به طور رسمی از عنوان و لقب استندار به جای اسپهبد، لقب قبلی فرمانروایان پادوسبانی استفاده کرد، قباد اول (۳۳۳-۳۴۷ق) بود. و مملکت و سرزمین و قلمرو فرمانروایان پادوسبانی به دلیل استفاده آن‌ها از لقب استندار، به سرزمین استندار یا استندریه معروف شد. استندار چنان‌که در معنا و وجه تسمیه رستمدر توضیح داده خواهد شد، به معنای فرمانروای کوهستانی و استنداریه یا استندریه به معنای سرزمین و قلمرو کوهستانی استنداران معروف شد.^۹

واژه استندار و استنداریه بعدها در اثر کثرت تلفظ و تحریفی که حاصل نمود به رستمدر تغییر شکل داد و لغت کهنسان رویان و هم‌چنین استندار [و استنداریه] به فراموشی رفت و کلمه رستمدر نام تازه این ناحیه قدیمی شد. زمان ثبت این تحریف قرن هفتم هجری و به زمان شاهی بیستون اول (۶۱۵-۶۱۰ق) است که به کل (Kal) استندار یا گچل^{۱۰} مشهور بود.^{۱۱}

در این جا و در این زمان در حوادث مربوط به دوران استندار شرف‌الدوله بیستون اول به جای کلمه استنداریان از واژه رستمدریان استفاده شده است^{۱۲} و اولیاءالله آملی یا به عمد این کلمه را جعل کرده و یا به سهو کلمه استنداریان را به تصحیف رستمدریان ثبت کرده است. ولی به نظر می‌رسد که زمان ثبت واژه و کلمه رستمدر خیلی قبل از قرن هفتم و زمان فرمانروایی استندار بیستون یکم باشد

چرا که اولیاء اللہ آملی نخستین بار در مطلب مربوط به آغاز فرمانروایی ملوک پادوسبانی از لغت رستمدر استفاده کرده در حالی که کمی قبل از آن که ارتباط با همان مطلب دارد از کلمه استندار استفاده نموده است. یعنی ابتدا، اصطلاح «ملوک استندار در رویان» سپس در ادامه همان مطلب عبارت «ملوک رستمدر در رویان» را به کار برده است.^{۱۳} سپس اولیاء اللہ آملی چند صفحه بعد واژه رستمدر را تکرار می کند و کلمه استنداری را به کار می برد و می نویسد: «و سادات علویه و داعیان را مبدأ خروج از رستمدری و رویان بود و ملوک رستمدر که اولاد پادوسبان اند، ایشان را به طریقه امامت، متابعت می کردند...»^{۱۴} با این همه شاید بتوان گفت که کلمه رستمدر در این زمان یعنی به ویژه در آغاز حکومت پادوسبانان در ۴۰ ق و یا خروج سادات علوی در ۲۵۰ ق، واژه و لغتی شایع نبود و رواج و شیوع آن از قرن هفتم هجری قمری و هم زمان با حمله مغولان بوده است.

«در این قرن [قرن هفتم هجری قمری] اولیاء اللہ آملی در تاریخ رویان برای اولین بار [سومین بار] جای استندار لفظ عامیانه رستمدر را به کار برد و سبب ماندگاری این تحریف گردید. از آن پس چه در زبان محاوره (گفت و گو) و چه زبان قلم، رستمدر را گفتند و نوشتند و تمامی تألیفات متأخر از این قاعده پیروی نمودند.^{۱۵} و رفته رفته رستمدر به جای قلمرو استندار به کار آمده است.^{۱۶} وضع و استعمال این لغت تازه است یعنی تقریباً از اوایل قرن هفتم در متون جغرافیایی تاریخی به آن برمی خوریم.^{۱۷}

شاید نفوذ عمیق شاهنامه فردوسی در میان مردم و دبستگی آنان به پهلوانان نامی و ملی ایران، رستم دستان در این تغییر نام (استندار

به رستمدر) تأثیر گذارده بوده است.^{۱۸} با این همه باید گفت تغییر نام استندار به رستمدر علی رغم استنباط معانی از خود واژه رستمدر که به معنای جایی که رستم آن جا را در اختیار و تصرف خود گرفته و به تسخیر خویش درآورده بود. چنان که در اساطیر تاریخی ایران به روایتی رستم در قلعه پی اسپرس (آسپی ریز) با دیو سپید نبرد کرد و او را شکست داد^{۱۹} و نقل است که نبرد سوم رستم و سهراب در لیکش در رویان (رستمدر) اتفاق افتاد.^{۲۰} چندان صحیح به نظر نمی رسد. به احتمال قوی پیدایش واژه رستمدر با تصحیف و یا خطا در نوشتن چنان که گفته شد و یا اشتباه شنیداری پدید آمد چرا که رستمدر از نظر شنیداری بسیار نزدیک استندار است.

معانی و وجوه تسمیه رستمدر

معنا و وجه تسمیه رستمدر را باید در اصل کلمه رستمدر که همان استندار و استنداریه است، جست وجو کرد چرا که کلمه رستمدر مجعول و ساختگی و شکل تحریف شده واژه های استندار، استنداریه است. با این حال برخی از نویسندگان واژه رستمدر را به همین شکل جعلی و ساختگی و تحریف شده آن معنی کرده اند و سعی کرده اند آن را توضیح داده و وجه تسمیه رستمدر را روشن سازند که البته چندان صحیح به نظر نمی رسد. چنان که در توضیح واژه رستمدر نوشته اند: «ظاهراً این لقب مرکب از دو جزء رستم و دار به معنی درخت ترکیب شده است.»^{۲۱}

اگر واژه رستمدر را به همین شکل بپذیریم و بدون آن که باور داشته باشیم که این واژه از کلمه استندار یا استنداریه تغییر پیدا کرده آیا می توانیم آن را در ارتباط با رستم دستان معنا کنیم و بگوییم

رستمدر به معنای جایی است که رستم آن جا را به تسخیر و تصرف خویش درآورده است. یا جایی است که رستم دارنده (دار = دارنده مثل زمین دار، دارنده زمین) آن جا بوده است نه این که دار را به درخت معنا کنیم، ولی چنین معنا و استنباطی بسیار بعید به ذهن می رسد. اگرچه همان طور گفته شد در اساطیر فارسی به مبارزه رستم با دیو سپید مازندران در قلعه آسی ریز (روستای پی اسپرس در رویان امروز) و یا قلعه دیو سپید در چلندر از توابع نوشهر و نبرد رستم و سهراب در لیکش [؟] رویان اشاره شده است.

براین اساس، رستمدر را باید برمبنای شکل اصلی و غیر تحریف شده آن یعنی استندار معنا کرده و وجه تسمیه آن را روشن ساخت. چرا که «ولایت رویان را استندار یا استندریه هم می خوانده اند. زیرا شاهان محلی پادوسبانی رویان به جهت داشتن ولایت استندار یا استندریه لقب استندار جلوی اسم خود داشتند. چنان که اسپهبدان مازندران جلوی اسم خود لقب (اسپهبد) داشتند. به اعتبار شاهان مازندران آن ولایت را اسپهبدان نیز می خواندند.»^{۲۲}

همان طور که پیشتر گفته شد، قباد اول پادوسبانی به جای لقب اسپهبد از لقب استندار استفاده کرد و استندار به معنای فرمانروای کوهستان بود و سرزمین کوهستانی رویان نیز به استنداریه موسوم گشت. علت این نام گذاری جدید، تصرف دشت مازندران و رویان به وسیله اعراب مسلمان و بعدها ترکان ماوراءالنهر بود. زیرا آبادی های جلگه ای مازندران و رویان از قلمرو اسپهبدان مازندران و قلمرو خاندان گاوباره [پادوسبانان] خارج شده بود و ولایت رویان منحصر به نقاط کوهستانی در دو سوی البرز خشک و مرطوب گشته بود. از این رو این نقاط به استنداریه یعنی

قلمرو کوهستانی موسوم شد و شاهان آن به استندار مشهور گشتند. در حالی که پیش از آن ولایت رویان به هر دو بخش دشت (جلگه) و کوه متفقاً [با هم] اطلاق می‌گردید. واژه استندار و استنداریه بعدها در اثر کثرت تلفظ و تحریفی که حاصل نمود به رستمدر تغییر شکل داد.^{۲۳}

لقب استندار که به وسیله فرمانرویان پادوسبانی رویان و رستمدر مورد استفاده قرار گرفت تقلیدی از لقب استنداران دوران ساسانی است که شغل آنان مدیریت املاک خالصه (خاصه = شاهی) بود. چرا که فرمانروایان پادوسبانی ابتدا خود را اسپهبد و سپس استندار و سرانجام ملک خواندند. بنابراین چون حاکمان رویان نیز خود را استندار نامیدند. شکل تحریف شده استندار بر سرزمین تحت فرمانروایی آنان اطلاق گردید و منطقه حکومتی آن‌ها رستمدر نامیده شد.^{۲۴}

برخی از مورخان رستمدر را تحریف شده کلمه استندار می‌دانند که مباشران املاک شاهی بوده‌اند. بعضی استندار = استندار را برگرفته از کلمه استان در زبان ارمنی دانسته‌اند. استان در زبان ارمنی به معنای زمین یا شهر متعلق به پادشاه بود که به هنگام بروز فتنه و آشوب مباشران و کار به‌دستان دولتی به حاکمان لشکری مبدل می‌شدند.^{۲۵} هم‌چنین واژه رستمدر را تغییر یافته «استندار» و «استندار» و کلمه «استان کوه» دانسته‌اند و گفته‌اند استان و آستانه واژه فارسی باستانی است. چوب یا سنگی را گویند که در پیش در خانه نشانند و به معنی در خانه و بارگاه فرمانداران و استانداران و پادشاهان است. آستانه دار کسی را نامند که صاحب دیوانخانه یا مهمانخانه باشد. استان به زبان بومی تبری، کوه را هم گویند. آستاندار به معنی

پادشاه سرزمین کهنسال و پناهگاه باشد و استندار مخفف آستاندار است.^{۲۶}

ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران سه معنی و وجه تسمیه برای واژه استندار آورده است. وی می‌نویسد: «اسم استندار می‌گویند در لغت طبری استان کوه را می‌گفتند چون کوه‌های بزرگ و بسیار در آن ولایت بود بدان نام باز خواندند و هم می‌گویند که معنی استندار، آستاندار است. یعنی که آستان ایشان مَلَأَ و مَلَجَای [هر دو به معنای پناهگاه] مردم کار افتاده بودی، و به رسم دیلم، خوان [سفره] و نان از هیچ آفریده باز نمی‌گرفتند و هم می‌گویند که آستان نام پادشاهی بود - که در این ولایت والی بود - به اسم او باز می‌خواندند.»^{۲۷}

با توجه به همه معانی و وجوه تسمیه‌ای که برای رستمدر که اصل آن واژه استندار بوده است و در واقع یعنی برای کلمه استندار بیان شد به نظر می‌رسد که متقن‌ترین و موثق‌ترین آن‌ها برگرفته شدن واژه استندار از نام مباشران املاک شاهی در عهد ساسانیان باشد. چرا که واژه استندار در عهد ساسانی کاربرد داشت و استندار یا استندار کسی بود که یک ایالت یا استان را از سوی شاه اداره می‌کرد. پس معنای دقیق و درست استندار، همان استندار عهد ساسانی یعنی حاکمان ولایات و استانداران و مباشران شاهی در املاک خاصه‌اش می‌باشد که بعدها پادوسبانیان که خود بازماندگان ساسانیان در رویان بودند از آن به عنوان لقب خود استفاده کردند و پس از آن استندار به شکل تحریف شده و تغییر یافته رستمدر رواج پیدا کرد.

موقعیت و محدوده جغرافیایی رستمدر

درباره محدوده رستمدر نه تنها اتفاق نظر وجود ندارد بلکه اختلاف نظرهای [زیادی] وجود دارد. گاهی محدوده آنرا از رودسر گیلان تا آمل، زمانی از نمک آبرود (نمک آوه رود) در غرب چالوس تا آلیشه رود در غرب آمل و گاهی از رویان شهر (المده = علمده سابق) تا آلیشه رود ذکر کرده اند و از رویان شهر تا نمک آبرود و منطقه کجور را هم چنان رویان خوانده اند. گاهی کجور را جزء رستمدر آورده اند و بعضی حدود رستمدر را با حدود رویان کاملاً قابل تطبیق دانسته اند.^{۲۸}

گاهی رستمدر را ولایتی می گفتند که در امتداد شاهرود بزرگ که شعبه خاوری (شرقی) سفیدرود است، واقع شده و ولایتی از طبرستان (مازندران) بود بین گیلان (رودسر) و آمل و یا بارفروش ده (بابل) که شهرهای نور، کجور و تنکابن در آن قرار داشتند.^{۲۹} لسترنج می نویسد: «در سرچشمه شاهرود بزرگ، که شعبه خاوری سفیدرود است ولایت رستمدر واقع است... این ولایت که از نهادهای متعدد مشروب می شد میان قزوین و آمل در سمت خاور (شرق) ولایت رویان قرار داشت.»^{۳۰} براساس نوشته لسترنج ولایت رستمدر جدای از رویان و محدوده آنها با هم فرق می کرد و ولایت رستمدر در شرق ولایت رویان واقع بود.

به نظر برخی محققان حدود رستمدر کاملاً با حدود ولایت رویان تاریخی برابر است و تفاوتشان در این است که رستمدر نامی حدیث (جدید) و رویان نام قدیم این ولایت است.^{۳۱} نظر برخی این است که تفاوت رستمدر و رویان در این است که خاک رستمدر در مناطق جلگه ای تا نمک آوه رود (نمک آبرود) را در برمی گرفته در حالی که

حدود رویان در جلگه تا چالوس بوده است. منوچهر ستوده در مقدمه تاریخ رویان در این باره می نویسد: «... حدود خاک رستمدر کاملاً قابل انطباق با حدود خاک رویان است فقط خاک رستمدر در دشت و زمین های هموار تا رودخانه نمکاوه رود پیش رفته است، در صورتی که حدود رویان به خاک چالوس ختم می شد... بنابراین، رویان و رستمدر یک سرزمین و بخش جغرافیایی است که دومی در دنبال اولی به ناحیه ای با حدود سابق اطلاق شده است.»^{۳۲} بارتولد می نویسد: «رستمدر ولایتی را می گفتند که در امتداد رود شاهرود که شعبه سفیدرود است واقع شده [است].»^{۳۳} منوچهر ستوده در جایی دیگر می نویسد: «حدود رستمدر و رویان تقریباً یکی است و رستمدر بعداً شامل تمام مازندران غربی یعنی خاک میان سخت سر (رامسر) و آمل بوده است.»^{۳۴}

ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران می نویسد: «... و حد مازندران شرقی از بیشه انجدان می باشد و غربی مُلاط ملاحق (ضمیمه) به حد شرقی استندار که مذکور شد... حد اصلی رستمدر شرقی سی سنگان که رودخانه مانهر (کجوررود) است و آن طرف سی سنگان داخل مازندران بود.»^{۳۵}

بنابراین، محدوده اصلی رستمدر (در آغاز) از روستا و آبادی مُلاط که روستایی از هوسم (رودسرفعلی) گیلان بود تا سی سنگان را شامل می شد که حد شرقی رستمدر یا حد اصلی رستمدر شرقی بود.^{۳۶} (نقشه شماره ۸)

درباره حدود رستمدر نوشته اند: «حد مازندران از همیشه جنگل انجدان در مشرق بوده تا نمک آبرود در مغرب که آنرا از رستمدر جدا می کرد و محل اخیر اصلاً از سی سنگان یا رود مانهر تا مُلاط

توسعه داشته ولی به واسطه انتزاع (جدا شدن) قسمتی از اراضی به دست ملاحده اسماعیلیه و هم چنین تصاحب بعضی املاک که به استندارها از طرف زنان ایشان به عنوان جهیزیه رسیده بود حد مزبور به نمک آبرود (نمک آورود) در سمت گیلان و به آلیش رود در مغرب آمل انتقال یافت.^{۳۷}

نمک آبرود سابقاً [در گذشته] مرز غربی رستمدر بود. حدود حقیقی رستمدر به گفته ظهیرالدین از سمت مشرق سی سنگان یا رودخانه مانهیر و از مغرب ملاط بود... نواحی تنکابن و کلارستاق و کجور سابقاً [در گذشته] جزء رستمدر بودند... رستمدر و رویان و نور و کجور، سرزمینی [بود] که میان گیلان و آمل واقع [بوده] است.^{۳۸}

ظاهراً محدوده رستمدر بیشتر به میزان قدرت حکومت محلی منطقه یعنی پادوسبانان بستگی داشت.^{۳۹} تغییرات محدوده و مرزهای رویان در فصل اول توضیح داده شد. بر مبنای این دگرگونی‌ها حد غربی رویان از ملاط در هوسم (رودسر) به سخت سر (رامسر) و حد شرقی اصلی آن که رودخانه مانهیر (کجوررود) و سی سنگان بود به پایدشت در زمان شهرنوش در چمستان نور (نقشه شماره ۹) و آلیشه رود (نقشه شماره ۱۰) در نزدیکی غرب آمل و شرق چمستان نور تغییر یافت و این دگرگونی‌ها و تغییرات تا پایان قرن ششم هجری قمری و شروع دهه پایانی آن یعنی سال ۵۹۰ ق که هنوز این ولایت رویان نام داشت، صورت گرفت. تا این که با شروع قرن هفتم هجری قمری و هم زمان با حمله مغولان (۶۱۷ ق) نام ولایت از رویان به رستمدر تغییر پیدا کرد. از آغاز قرن هفتم (۶۰۰ ق) تا شروع دهه چهارم یعنی سال ۴۳ / ۶۴۰ مرزهای غربی در جلگه و کوهستان ولایت رستمدر فعلی و رویان سابق ثابت ماند. در مرزهای شرقی از

جلگه تا آلیش رود بود و در کوهستان به فیروزکوه تا دماوند رسید. (نقشه شماره ۱۱) تا این که در این سال دوباره تغییراتی در مرزهای غربی آن به وجود آمد و از سخت سر (رامسر) به نمک آبرود چالوس محدود گردید. (نقشه شماره ۱۲)

در زمان فرمانروایی استمدار شهرآگیم (شراگیم) (۶۷۱ - ۶۴۳ق) بن‌نماور بیستون (۶۴۰ - ۶۱۵ق) در سال ۴۳ / ۶۴۰ق میان او و فرمانروایان گیلان اختلاف به وجود آمد و منجر به جنگ گردید. فرمانروایان گیلان دیلمستان را از شراگیم گرفتند. شراگیم با آنان پیوسته در کنار ساحل دریا می‌جنگید ولی توان مقاومت را نداشت، در نتیجه لشکرگاه‌ها را رها کرده و مکرر عقب‌نشینی کرد و سپاهیان گیلان تمام نواحی مابین قلمرو سابق رویان یعنی مُلاط در جنوب لنگرود و نزدیکی هوسم (رودسر) و آن‌گاه سخت سر (رامسر)، سامان بعدی رویان و ولایت رستمدر را تا نزدیکی نمک‌آبرود از استمدار شهرآگیم گرفتند ولی شهرآگیم در نمک‌آبرود مقاومت سرسختانه‌ای کرد و سپاهیان گیلان هرچه تلاش کردند، نتوانستند وی را از آن‌جا بیرون کنند و میان آنان صلح شد و نمک‌آبرود سامان و مرز رستمدر و گیلان گردید.^{۴۰} و بدین ترتیب بود که مرز غربی جدید ولایت رستمدر فعلی و رویان سابق ترسیم گردید و از آن پس ولایت رستمدر بین نمک‌آبرود در غرب و آلیشه‌رود در غرب محدود گردید. البته مناطق کوهستانی کجور، نور و طالقان و قصران هم جزء رستمدر بود. و این مرزها چنان‌که توضیح داده خواهد شد ثابت نماند و تغییراتی نیز در آن‌ها به وجود آمد.

تا این زمان حد غربی رستمدر که اصلاً دهکده مُلاط بود به نمک‌آبرود تغییر کرد و حد شرقی نیز از سی‌سنگان تا پایدشت و

آلیش رود در نزدیکی آمل تغییر و گسترش پیدا کرد. بدین ترتیب خاک رویان از مُلاط تا سی سنگان و رودخانه مانهیر (کجوررود) و رستمدر از نمک آبرود تا آلیش رود بوده است. و این که گفته اند خاک رستمدر کاملاً قابل انطباق با رویان بوده، صحیح به نظر نمی رسد و یا حداقل این که همیشه این گونه نبوده و مرزهای خاک اصلی رویان با حدود خاک رستمدر یکی نبوده اگرچه اشتراکاتی هم داشته است.

بیشترین انطباق و سازگاری خاک رستمدر با رویان بین سال های ۴۳ / ۶۴۰-۶۰۰ ق بود که مرز رستمدر بین سخت سر (رامسر) در غرب و پایدشت و آلیش رود در شرق بود و به مدت چهل سال اشتراک در خاک رستمدر و رویان وجود داشت و این دو ولایت دارای خاک مشترک بوده و سرزمین رستمدر و رویان خاکشان با هم انطباق و سازگاری داشت که شامل سرزمین های بین سخت سر (رامسر) و پایدشت و آلیشه رود بود.

بعد از سال ۴۳ / ۶۴۰ ق تغییر وسیعی در قلمرو رستمدر پدید آمد و همان طوری که گفته شد تمام بخش غربی ولایت رویان سابق و رستمدر جدید از سخت سر (رامسر) تا نمک آبرود از آن جدا گردید و ولایت رستمدر محدود به سرزمین های مابین نمک آبرود در غرب چالوس تا آلیش رود در غرب آمل گردید که شامل مناطق کوهستانی کلاردشت، کجور و کوهستان نور و لاریجان، طالقان، قصران، فیروزکوه می شد. بنابراین، جابه جایی اساسی در خاک رستمدر و رویان صورت پذیرفت. خاک رویان از مُلاط تا سی سنگان و خاک اصلی رستمدر از نمک آبرود تا آلیش رود بود. این درست است که گسترش مرز رویان به سمت شرق از ۵۵۸ ق شروع شد و تا سال ۶۱۷ ق که نام ولایت رویان به رستمدر تبدیل می شود، مرزهای

شرقی رویان به پایدشت و آلیش رود می‌رسد ولی باید توجه کرد که هنوز این ولایت رویان نام دارد و رستمدری وجود ندارد که خاکش با رویان تطبیق داده شود تا اشتراک خاک رویان و رستمدر را که تا سال ۵۹۰ ق از مُلاط در جنوب لنگرود نزدیک هوسم (رودسر) تا آلیش رود، زمان سی و دو ساله و از آن به بعد از سخت‌سر (رامسر) تا آلیش رود در یک محدوده زمانی بیست و هفت ساله بدائیم. بنابراین، این اشتراک و سازگاری و انطباق خاک رویان و رستمدر که از سخت‌سر (رامسر) تا آلیش رود را در برمی‌گرفت در یک فاصله زمانی بیست و هفت ساله بوده است. و نکته دیگر آن‌که تنها بخشی از خاک دو ولایت رویان و رستمدر که از زمان پیدایش نام ولایت رستمدر در آغاز قرن هفتم هجری (۶۰۰ ق) تا سقوط و نابودی آن و ولایت رویان از آغاز تا پایان قرن ششم مشترک بوده اراضی میان نمک‌آبرود تا رودخانه مانهیر (کجوررود) و سی‌سنگان نوشهر بوده است.

منطقه رستمدر بعد از مرگ ملک کیومرث در ۸۵۷ ق به تدریج از رویان جدا شد و شامل دشت رستمدر^{۴۱} و به تعبیری دقیق‌تر جلگه نور و ناتل رستاق و منطقه کوهستانی بلده آن گردید ولی نام رویان برای منطقه چالوس و کجور هم‌چنان به کار می‌رفت.^{۴۲} و به این ترتیب رستمدر به کوهستان طالقان، فیروزکوه، لاریجان و قصران و کجور و نور و جلگه نور و نوشهر و چالوس محدود گردید. در دوره صفوی ولایت رستمدر و نام آن از بین رفت و کجور و نور جای آن را گرفت. درباره ولایت رستمدر نوشته‌اند: «مقصود از رستمدر سرزمینی است که از حدود دماوند تا کوهستان شمالی و مغربی خوار (در ورامین) امتداد می‌یابد و از آن‌جا تا قلل البرز که به سمت مازندران سرازیر می‌شود کشیده شده به نزدیکی جلگه‌های مازندران منتهی

می‌گردد.^{۴۳} این توضیح دربارهٔ سرزمین رستمدر و وضعیت جغرافیایی و محدودهٔ آن مربوط به منابع عصر صفوی و وضعیت رستمدر در اواخر حیات آن است، چراکه در این هنگام در رستمدر مدعیان مختلفی حکومت می‌کردند که هر کدام بر پاره‌ای از رستمدر تسلط داشتند و مرکز حکومت واحدی هم در رستمدر وجود نداشت چنان‌که ملک جهانگیر دوم پادوسبانی از شاخه آل کاووس و آخرین حاکم پادوسبانی این شاخه در نور و قلعه پولا و در بلدهٔ نور و ملک بهمن دوم در لاریجان هم‌زمان حکومت داشتند و حداقل بخشی از رستمدر در آن سوی لاریجان و فیروزکوه در دست امیرحسین کیا چلاوی معروف بود که به دست شاه اسماعیل مغلوب و کشته شد.^{۴۴} چنان‌که مرکز و پایتخت بخشی از رستمدر در این هنگام به حکمرانی امیرحسین چلاوی در نقطه‌ای دیگر از رستمدر قرار داشت و «بالجمله کشور رستمدر پایتختش فیروزکوه بود».^{۴۵} وی از خاندان کیا‌های چلاوی یا آل افراسیاب مازندران و از نوادگان کیا افراسیاب چلاوی مؤسس حکومت خاندان چلاوی بود. امیرحسین کیابن علی بن لهراسب بن حسین بن اسکندر شیخی بن افراسیاب چلاوی بر قسمتی از رستمدر حکومت نمود و در سال ۹۰۹ ق تسلیم شاه اسماعیل صفوی شد.^{۴۶}

پس از سقوط پادوسبانان در دورهٔ صفویه و به وسیلهٔ شاه عباس یکم در ۱۰۰۶ ق نام رستمدر همچون نام رویان که از قبل فراموش شده بود، به فراموشی سپرده شد و به جای آن از نام‌های کجور و نور استفاده گردید و بخش‌های دیگر رستمدر مثل طالقان، فیروزکوه، لاریجان، قصران از آن جدا شد و در واقع رستمدر تجزیه گردید و تا دورهٔ قاجاریه فقط به نور و کجور گاهی رستمدر اطلاق می‌شد.^{۴۷}

رستمدر در منابع جغرافیایی و تاریخی

رستمدر سرزمینی بود شامل کوه‌های بلند و جلگه‌های وسیع و هموار، ساحل دریا، جنگل، مراتع، رودخانه‌های فراوان و قلّه‌های بلند کوهستانی مثل دماوند، آزادکوه، علم‌کوه، شاه‌کوه و رودخانه‌های هراز، نور، چالوس و... و جلگه‌ها و دشت‌های حاصلخیز. «رستمدر شامل بلندترین قسمت‌های جبال البرز [بوده] است و قلعه‌ها و دژهای استواری از قدیم در آن حدود ساخته شده بود».^{۴۸}

حمدالله مستوفی در *نزهة القلوب* درباره رستمدر می‌نویسد: «رستمدر ولایتی است قریب سی صد پاره دیه از توابع آن است و هوایش به گرمی مایل است و بیشتر ولایات را آبش از شاهرود».^{۴۹}

ناحیه و ولایت رستمدر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.^{۵۰} قاضی نورالله شوشتری در *مجالس المؤمنین* می‌نویسد: «رستمدر ولایتی است مشتمل به آب و هوای خوشگوار و درختان میوه دارد و کوه‌های فلک‌مدار... قلعه نورش [قلعه پولادبلده] توأمان شاهی [کوه بلند] طور و حصن (قلعه) کجورش چون بیت‌المعمور، از حوادث دوران، دور و اهالی آن‌جا مانند رستم مشهور و در مذهب تشیع به غایت راسخ‌اند و محکم».^{۵۱}

احمد امین رازی در *تذکره هفت اقلیم* درباره آبادی‌ها، اقتصاد، محصولات و مردم رستمدر می‌نویسد: «رستمدر ولایتی است قریب به صد پاره ده دارد؛ ولایتش به مازندران و گیلان و دریای حزموت [دریای خزر] و کوهستانات ری متصل است. حاصلش بیشتر برنج و آهن است و قلاع معتبر بسیار دارد که هر کدام سر به تفوق (برتری) بر قلّه سما (آسمان) برافراخته و مردمش اگرچه به

کسب کمال کمتر متوجه می شود، بعضی که موفق می گردند، نهایت خوبی در دینداری دارند.»^{۵۲}

اسکندریگ منشی ترکمان مورخ عصر صفوی و منشی شاه عباس یکم و نویسنده تاریخ عالم آرای عباسی درباره رستمدر می نویسد: «... ولایت رستمدر در میانه گیلان و مازندران واقع شده و مشتمل بر دشت و جبال طوالش از حدود آمل مازندران تا تنکابن گیلان، عرض از کوه دماوند تا کنار دریای مازندران...»^{۵۳}

رابینو درباره سکنه و مردم تنکابن و کلارستاق و کجور که بخشی از رستمدر بودند، می نویسد: «سکنه کجور خواجه وندها و گیلک ها هستند که هر کدام حاکم بخصوص دارند. سکنه نواحی تنکابن و کلارستاق و کجور که سابقاً جزء رستمدر بودند خود را مازندرانی محسوب نمی دارند. مازندرانی ها نیز آن ها را گیلک می شمارند.»^{۵۴}

رستمدر در تاریخ

از اوایل قرن هفتم هجری قمری به تدریج نام ولایت رویان به نام تغییر شکل یافته و تصحیف شده رستمدر که در اصل استندار بود، تغییر یافت، بنابراین، وقایع تاریخی ولایت رویان را باید تحت عنوان نام رستمدر پی گیری نمود. این تغییر هم زمان با حمله مغولان به ایران و سقوط دولت خوارزمشاهیان بود. حمله مغولان نه تنها ماوراءالنهر، خراسان و ایران بلکه طبرستان و رویان را به تباهی و خرابی کشید. با آغاز حکومت استندار بیستون (۶۱۵-۶۱۰ ق) و کمی قبل آن در آغاز قرن هفتم هجری قمری نام رویان جای خود را به رستمدر داد.

«حضور فعال رفیقان اسماعیلی در قلمرو رستمدر و جنگ های فرساینده میان هواداران این نهضت و گاوبارگان پادوسبانی در طول

قرون پنجم و ششم هجری قمری نه تنها رویان بلکه ایران را خسته و ناامید [کرده] آماده پذیرش سیل بنیان‌کن مغول ساخته بود. زیرا در چنان هنگامه‌ای که ارکان جامعه ایرانی در داخل و چهار سوی مرزهای آن از خشم و نفرت و تفرقه و یأس و کینه‌های عمیق طبقاتی به خود می‌لرزید و مایوس از تمامی تلاش‌های انجام شده، دست روی دست گذاشته بود، مغول چون قهر الهی به این سرزمین تاخت. در حالی که پیش از آن نیز خاک و خان و مان و مال مردم رویان از دست اندازی‌های ترکان گونه‌گون مهاجم از غزنوی گرفته تا سلجوقی و خوارزمشاهی و غزان چندان آسوده و برکنار نبود.^{۵۵}

در اوایل قرن هفتم هجری قمری و در زمان استندار شرف‌الدوله بیستون بن زرین‌کمر بود که اولیاءالله آملی در تاریخ رویان واژه تحریف شده رستمدر را ثبت نمود و این تحریف عامیانه برای اولین بار مکتوب گردید، به تدریج نام رویان را از اذهان مردم روزگار و صفحات تاریخ پاک کرد و رستمدر جانشین آن گردید.^{۵۶}

با حمله چنگیز خان مغول به ایران (۶۱۷ ق) و فرار سلطان محمد خوارزمشاه، مغولان در تعقیب وی به رستمدر آمدند و سردار چنگیزخان، به نام جبه یا یمه (سوبوتای بهادر) با نیروهایش در رستمدر به تاخت و تاز پرداختند. و منطقه رستمدر و رویان را به خاک و خون کشیدند. و کشتار بی‌اندازه کردند و ویرانی‌های زیادی به بار آوردند. در فاصله سال‌های ۶۲۵-۶۱۷ ق مغولان دو بار به طبرستان و رویان و رستمدر و کجور و نور آمدند و مردم را قتل عام کردند. در این زمان استندار فخرالدوله نام‌آور دوم (۶۴۰-۶۱۰/۱۵ ق) بر رویان حکومت داشت.^{۵۷}

«سلاطین رستمدر با وجود این سیل‌های خانمان برانداز حوادث

دست از ملکداری و فرمانروایی نمی شستند و مأیوس نمی شدند و با تغییر مکان دایمی و انتقال مرکز حکومت از جایی به جای دیگر، هم چنان به فرمانروایی خویش ادامه می دادند.^{۵۸}

در زمان فرمانروایی استندار شهرآگیم (۶۷۱ - ۶۴۳ ق) دو حادثه مهم در رستمدر روی داد. اولین حادثه هجوم گیلانیان به قلمرو ساحلی رستمدر و حکومت پادوسبانی بود که با ناتوانی شهرآگیم و عقب نشینی های مکرر او توأم بود. تا این که سپاهیان گیلان در تعقیب شهرآگیم به نمک آبرود رسیدند. ولی در این جا هرچه تلاش کردند نتوانستند جلوتر بروند و پس از سه روز جنگ در سال ۶۳۳ ق با هم صلح کردند و نمک آبرود مرز رسمی و دایمی رستمدر و گیلان شد. بدین ترتیب مرزهای شرقی رستمدر و رویان سابق بسیار محدود شد و از ملات در جنوب لنگرود در هوسم (رودسر) اولیه و سخت سر (رامسر) بعدی چنان که در بحث تغییر مرزها در محدوده رویان و رستمدر گفته شد، به نمک آبرود رسید.^{۵۹} حادثه دوم مربوط به حمله مجدد مغولان به ایران و مازندران و رستمدر بوده است.

موج دوم حمله مغولان در سال ۶۵۳ ق به وسیله هولاکو خان برادر منگو قاآن، خان مرکزی مغول و در زمان استندار شهرآگیم (۶۷۱ - ۶۴۳ / ۶۴۰ ق) به ایران و رستمدر (کجور و نور) فرا رسید. استندار شهرآگیم و دامادش اسپهبد محمد شمس الملوک دوم بن اردشیر (۶۶۵ - ۶۴۷ ق) به درخواست هولاکو در محاصره قلعه گردکوه دامغان شرکت کردند. ولی بر اثر طولانی شدن محاصره و خستگی و دوری از وطن به هنگام بهار که گل های بهاری دمید، قطب رویانی شاعر معروف تبری سرا، قصیده ای شورانگیز و جذاب در وصف بهار سرود. شهرآگیم با شنیدن این بهاریه اردوی خان مغول و

محاصره را ترک گفت و دامادش اسپهبد محمد شمس الملوک، شاه مازندران به دنبالش روان شد. هولاکو از شنیدن این خبر بسیار خشمگین شد و سپاهیان ترک و مغول را به فرماندهی غازان بهادر برای دستگیری و سرکوب شهرآگیم و شمس الملوک محمد به مازندران و رستمدر فرستاد و به آن‌ها دستور کشتار و غارت و چپاول داده بود. شهرآگیم اگرچه در آغاز به پیام‌های غازان بهادر پاسخ‌های درشت داده بود ولی سرانجام تسلیم شد و در محاصره مجدد قلعه گردکوه شرکت کرد و بدین ترتیب در این مرحله با کاردانی و تدبیر او مازندران و رستمدر از بلای مغول در امان ماند. قلعه گردکوه به تدبیر شهرآگیم گشوده شد و او مورد لطف هولاکو خان و برادرش منگوقاآن قرار گرفت.^{۶۰}

آباقاخان، پسر و جانشین هولاکو خان امیری به نام قتلغ بوقا را به آمل و رستمدر فرستاد تا شهرآگیم را وادار به تسلیم کرده و یا او را دستگیر کرده و نزد خان مغول ببرند. شهرآگیم خود را مخفی نمود و پاسخ‌های سخت به امیر قتلغ بوقا داد. مغولان وقتی از تسلیم یا دستگیری شهرآگیم ناامید شدند به رویان و رستمدر (کجور و نور) هجوم آوردند و تاخت و تاز کردند. سربازان مغول بسیاری از مردم را کشته و خاندان‌های بزرگ را نابود کردند و عده بسیاری از مردم را به بردگی گرفتند و در شهرها و روستاها ویرانی‌های بسیاری به بار آوردند.

استندار شهرآگیم، پس از این واقعه و کشتار و غارت و چپاول منطقه رویان و رستمدر، تسلیم مغولان شد و منطقه رویان (کجور) را به مغولان داد و خود به رستمدر (نور) و بخش کوهستانی آن به مرکزیت قلعه پولاد یا قلعه نور در بلده امروزی شهرستان نور رفت. او

دست‌نشاندهی مغولان را پذیرفته و حاضر به پرداخت باج و خراج به آنان گردید.^{۶۱}

با گذشت حدود صد سال از فرمانروایی و استیلای مغولان در ایران هنوز برخی نواحی رستمدر فتح نشده و تسلیم مغولان نشده بود. تا این‌که سلطان محمد خدابنده اولجایتو در سال ۷۰۵ ق به تحریک یکی از سرداران خود، تصمیم به فتح این نواحی گرفت. در این زمان فرمانروای پادوسبانی استندار نصیرالدوله شهریار چهارم (۷۲۵-۷۱۷ ق) و پادشاه مازندران رکن‌الدوله شاه کیخسرو باوندی (۷۲۸-۷۱۴ ق) و فرمانروای مغولان در طبرستان و رویان و رستمدر امیر قتلغ شاه بودند.

اولجایتو در سال ۷۰۶ ق چهار دسته سپاهی از چهار سمت به سوی مناطق کلاردشت، دیلمان و گیلان گسیل داشت. وی در این میان سردارانی به نام امیر طغان و امیر مؤمن را با سپاهی مجهز به قزوین و کلاردشت فرستاد و خود با اردویی دیگر از طرف لاهیجان، گیلان را مورد هجوم قرار داد. امیر طغان و امیر مؤمن که از طرف کلاردشت و رستمدر (کجور و نورکنونی) عازم گیلان بودند به آسانی این حدود را مسخر ساختند و به لاهیجان نزد اولجایتو رفتند و او که حاکم لاهیجان را مطیع خود کرده بود، به شکرانه فتح کلاردشت و نواحی اطراف نماز گزارد.^{۶۲}

در زمان اولجایتو میان امیر قتلغ شاه، حاکم دست‌نشانده مغولان در طبرستان با رکن‌الدوله شاه کیخسرو باوندی، شاه مازندران که داماد استندار نصیرالدوله شهریار پادوسبانی بود بر سر باج دیوانی اختلاف افتاد و اسپهبد رکن‌الدوله شاه کیخسرو به استندار نصیرالدوله شهریار پناه برد و این دو به اتفاق هم دوبار با امیر قتلغ شاه جنگیدند. جنگ

اول آن‌ها در سوردان نور در رستمدر اتفاق افتاد و بی نتیجه بود. جنگ دوم در یاسمین کلاته در لیتکوه آمل روی داد که جنگ معروفی در مازندران است و استندار پادوسبانی و اسپهبد باوندی بر قتلغ شاه غلبه کردند و بسیاری از سرداران ترک و مغول در این جنگ کشته شدند.^{۶۳} در زمان نصیرالدوله شهریار، ولایت رستمدر در اوج آبادی و رفاه بود و او قصر و بازاری در گرکوی کلارستاق بنا کرد که در سال ۸۵۰ ق اقامتگاه ملک اویس بن کیومرث شد.

کمی بعد در سده هشتم هجری قمری، عنوان پادشاهان گاوباره رستمدر از استندار به ملک تغییر کرد. این تغییر و تبدیل در زمان فرمانروایی ملک تاج‌الدوله زیاربن شاه کیخسرو (۷۳۴-۷۲۵ ق) بود و او اولین فرمانروای پادوسبانی بود که لقب ملک یافت و از این زمان به بعد فرمانروایان پادوسبانی بالقب ملکان شناخته می‌شوند.^{۶۴} پس از روی کار آمدن ملک جلال‌الدوله یکم اسکندر (۷۶۱-۷۳۴ ق) و در سال ۷۴۵ ق امیر مسعود سربداری (۷۴۴-۷۳۶/۸ ق) به مازندران و آمل و رستمدر هجوم آورد ولی ملک جلال‌الدوله اسکندر به همراه ملک فخرالدوله دوم حسن (۷۵۰-۷۳۴ ق) پادشاه مازندران در جنگ دیگری که در یاسمین کلاته در لیتکوه آمل اتفاق افتاد و این دومین جنگ بزرگ مازندران در این منطقه است، وی را شکست دادند، امیر مسعود به سمت لایبج و یالرود بلده در رستمدر فرار کرد ولی دستگیر شد و به امر ملک جلال‌الدوله اسکندر کشته شد.^{۶۵}

ملک جلال‌الدوله اسکندر در سال ۷۳۶ ق سال مرگ سلطان ابوسعید بهادرخان (۷۳۶-۷۱۷ ق)، آخرین ایلخان بزرگ مغول ایران و تجزیه حکومت ایلخانان (۷۵۴-۶۵۴ ق) و پیدایش قدرت‌های

محلی، فرصتی به دست آورد تا به سمت جنوب کوه‌های البرز پیشروی کند. وی از قزوین تا سمنان را تصرف و در سمت جنوب کوه‌های البرز تا تهران، کرج و ری رسید و قلمرو پادوسبانیان و ولایت رستمدر را گسترش داد. وی شهر و قلعه کجور را که در زمان حمله مغولان ویران شده، دوباره ساخت. کجور و قلعه کلار و کلاردشت از حمله مغول تا ۷۵۰ ق ویران بود و قلعه کلار متروک مانده بود.

ملک جلال‌الدوله اسکندر، امیران مغول و ایغور را که سعی داشتند او را از ری دور کنند، در حوالی ری و در سه نقطه به نام‌های دژ ادون، دیه لاودی و دژ قوسین شکست داد و قلمرو رستمدر و پادوسبانیان را تا نزدیکی ری حفظ کرد. او بسیاری از مردم قزوین و ایل‌ها و قبایل ترک و مغول را از ری و شهریارکرج به رستمدر (نور و کجور) و نواحی اطراف آن آورد و ساکن کرد.^{۶۶}

«ملک جلال‌الدوله اسکندر، پراکندگی جمعیت و ناامنی را در حوزه رستمدر سامان داد و جهت جانشین نمودن نفوسی که در حمله مغولان از دست رفته بود، گروه فراوانی از ترک‌های اطراف قزوین را به کجور کوچاند که همین کار او سبب آمیختگی شدید بافت نژادی و قومی منطقه رستمدر گردید.^{۶۷}

با تأسیس حکومت سادات مرعشیان (۱۰۰۵ - ۷۶۰ ق) به وسیله قوام‌الدین مرعشی (۷۸۱ - ۷۶۰ ق) در ۷۶۰ ق بار دیگر ولایت رستمدر مورد تهاجم قرار گرفت. در سال ۷۸۲ ق سیدفخرالدین به رستمدر حمله کرد و ملک عضدالدوله قباد (۷۸۲ - ۷۸۰ ق) فرمانروای پادوسبانی رستمدر را مغلوب ساخت و عضدالدوله قباد پس از شکست در میراندشت آمل به کجور رفت و بار دیگر در صحرای لکتر یا لکتور^{۶۸} از سید فخرالدین شکست خورد و در این

جنگ کشته شد. و بدین ترتیب سادات مرعشی ناتل کجور و کلارستاق را فتح کردند مردم کلارستاق تسلیم شده و بخشیده شدند. و برای کلارستاق داروغه و حاکم متدینی انتخاب کرد تا ضبط و ربط امور را انجام دهد. آن‌گاه سیدفخرالدین به جلگه آمد و در نزدیکی ناتل، شهر واتاشان^{۶۹} را در همان سال ۷۸۲ ق بنا کرده و آن‌جا را مرکز حکومت خود قرار داد. در زمان تسلط سادات بر رستمدر از ظلم و ستم و فسق و فجور جلوگیری شد و رستمدر به آبادی نسبی رسید. سادات مرعشی از آمل تا رودخانه چالوس و کجور و کلارستاق را از پادوسبانان گرفتند. سپس تمام قلاع نور و کجور و لاریجان و تمام نواحی جنوب البرز را تصرف کردند که شامل قلعه نور (قلعه پولاد) در بلده نور، قلعه لار، قصران، طالقان، لواسان، لارجان = لاریجان، و قلعه‌های لوندر و کاررود در این منطقه، ولایات نمارستاق، دیلارستاق، ترتیه رستاق بود.^{۷۰} و بدین ترتیب حکومت پادوسبانان در معرض خطر سقوط و نابودی قرار گرفت اما رویداد تازه‌ای به وقوع پیوست که سبب نجات پادوسبانان و احیای قدرت و قلمرو آنان و پایداری و ماندگاری ولایت رستمدر گردید و آن ظهور امیر تیمور گورکانی (۸۰۷ - ۷۷۱ ق) و سرکوبی سادات مرعشیان به وسیله او بود.

تسلط سادات مرعشیان و سروری و سیادت آنان بر رستمدر به وسیله سیدفخرالدین مرعشی که از مرکز حکومتش واتاشان، رستمدر را اداره می‌کرد از سال ۷۸۲ تا ۷۹۵ ق حدود ۱۳ سال به طول انجامید و با ظهور تیمور و لشکرکشی او به مازندران و رستمدر حکومت سادات مرعشیان در یک مرحله برچیده شد تا این‌که با مرگ تیمور در ۸۰۷ ق بار دیگر احیا شد. در تمام مدتی که

مرعشیان بر رستمدر استیلا داشتند، جانشین عضدالدوله قباد، یعنی سعدالدوله طوس بن زیار (۸۰۷-۷۸۲ ق)، در واقع فرمانروا یا حاکم بی سرزمین و ولایت بود و تمام رستمدر در اختیار سادات مرعشی قرار داشت. وی شاید مدتی در خارج از قلمرو اصلی رستمدر و در قلاع پشتکوه رستمدر می‌زیست و البته جای ثابتی نداشت و همواره محل استقرار خویش را عوض می‌کرد تا این‌که دولت مستعجل مرعشیان در مرحله دوم حکومتشان به سر آمد و طومار حکومتشان را امیر تیمور گورکانی درهم پیچید و درهم نوردید و بیک نجات‌بخش ولایت رستمدر و پادوسبانیان شد.

«سعدالدوله توس، جانشین ملک قباد مقتول، وارث ملکی گردید که عملاً برای او وجود خارجی نداشت و در حوزه استیلای درویش مرعشی مازندران قرار داشت. ولی او ناامید نشد و در نقاط شمال و جنوب قلمرو کوهستانی رستمدر پیوسته از جایی به جایی دیگر می‌رفت و با همین تدبیر توانست فرمانروایی پادوسبانیان را بر رستمدر تا ۲۲۵ سال دیگر تضمین نماید.»^{۷۱}

حدود ۱۳ سال بعد از تأسیس حکومت سادات مرعشی مازندران در سال ۷۶۰ ق، دولت دیگری از درویشان و سادات حسنی به وسیله یکی از پیروان و مریدان سیدقوام الدین مرعشی مؤسس مرعشیان مازندران، در گیلان تأسیس گردید. این دولت به وسیله سیدکارکیا امیر کیابن حسین کیای مُلاطی در ۷۷۳ ق پدید آمد. تأسیس این حکومت که از لاهیجان و گیلان بیه پیش^{۷۲} تا نمک‌آبرود را در حوزه اقتدار خود داشتند و تا حوزه رودخانه چالوس پیش آمده و قبل از سقوط مرحله اول حکومت مرعشیان به وسیله امیر تیمور گورکانی در ۷۹۲ ق، تقریباً بیست سال همسایه و هم‌مرز با یکدیگر در عین هم‌کشی

بودند، حوادث و رویدادهای تازه‌ای را برای ولایت رستمدر و فرمانروایان پادوسبانی آن‌ها رقم زد. در واقع پادوسبانان به جز تهاجمات دولت‌های بزرگ که به آن‌ها اشاره شد در این زمان در میان دو سنگ آسیاب قدرت‌های بزرگ محلی مرعشیان مازندران و سادات کیایی (۱۰۰۵-۷۷۳ / ۶-۷۶۴ق) گیلان در حال خرد شدن و زوال تدریجی بودند. ظهور و لشکرکشی تیمور یکی از این دو سنگ آسیاب یعنی مرعشیان مازندران را از کار انداخت ولی سنگ آسیاب قدرتمند دیگر محلی به تدبیر و درایت و دلاوری‌های جانشین شایسته و لایق و بزرگ‌ترین فرمانروای پادوسبانی و صاحب طولانی‌ترین دوران حکومت این سلسله به مدت نیم قرن (۸۵۷-۸۰۷ق) که اوج قدرت و پیشرفت پادوسبانان در زمان او بود، یعنی ملک کیومرث بن بیستون از کار افتاد - یا حداقل کارایی‌اش ضعیف و محدود گردید.

با مرگ تیمور در ۸۰۷ق و روی کار آمدن شاهرخ (۸۵۰-۸۰۷ق) پسرش در ۸۰۹ق که به سادات و دراویش و تشیع‌گرایش داشت سادات مرعشی که به وسیله تیمور و با شفاعت سعدالدوله توس به ماوراءالنهر تبعید شده بودند، به مازندران و آمل بازگشتند و حکومتشان را از سر گرفتند. و بدین ترتیب بار دیگر رستمدر و پادوسبانان در میان قلمرو و قدرت همکیش سادات مرعشی مازندران و سادات کیایی گیلان واقع شد. مرز میان رستمدر و پادوسبانان با مرعشیان آلیشه‌رود در غرب آمل و مرز میان آن‌ها با سادات گیلان رودخانه چالوس و به عبارتی بهتر نمک‌آبرود، مرز غربی رستمدر و قلمرو شرقی کیاییان گیلان بود.

ملک کیومرث در اقدامی نمادین و رسمی در سال ۸۰۸ق مذهب

شیعه امامی اثنی عشری را مذهب رسمی رستمدر اعلام کرد. مردم رستمدر تا آن زمان بیشتر پیرو مذهب سنت و جماعت شافعی و اندکی حنفی و مذهب شیعه زیدی بودند و اکثریت با اهل سنت شافعی بود. تمام مردم رستمدر مذهب جدید را پذیرفتند جز مردم کدیر که با دادن ۷۰۰ رأس قاطر مجاز به حفظ مذهب تسنن شدند و تا سال ۸۸۱ ق زمان تألیف **تاریخ رویان** به وسیله اولیاء الله آملی در مذهب سنت و جماعت به سر می بردند و حتی تا دو قرن بعد از آن تاریخ، تمام مردم سنی مذهب ولایت رستمدر در کدیر اقامت داشتند.^{۷۳} این اقدام ملک کیومرث از نظر سیاسی و حکومتی و مذهبی موجب تقویت و تحکیم قدرت پادوسبانان و بیمه شدن حکومت آنان در مقابل دو قدرت شیعی مذهب مرعشیان مازندران و کیاییان گیلان و ثبات و بهبود اوضاع ولایت رستمدر گردید.

همسایگی حکومت سادات کیایی در گیلان بیه پیش (شرق سپیدرود) تا مرز نمک آبرود، رقابت ها و کشمکش های سیاسی و نظامی را میان یک نظام تازه پاگرفته علوی و حکومت کهنسال هشتصد ساله گاویارگان رویان و رستمدر، اجتناب ناپذیر نمود. وقایع الموت و خارج شدن قلعه و مضافات ملکی آن از تصرف ملک کیومرث آتش عناد و کینه را میان حکام کیایی تنکابن و رستمدر شعله ور ساخت و برخوردهای مکرر و کشتار از طرفین به ظهور رسید.^{۷۴}

ملک کیومرث از دو سوی شرق و غرب قلمرو خود رستمدر با سادات کیایی گیلان در غرب و سادات مرعشی در شرق رستمدر رقابت و اختلاف داشت و روابط میان آنها، به ویژه با کیاییان بیشتر بر خصومت و جنگ مبتنی بود. سادات مرعشی بعد از بازگشت از تبعید

در ساری و بابل و آمل به حکومت پرداختند و قلمرو قوام‌الدین مرعشی تقسیم شد و با یکدیگر اختلاف و نبرد و خونریزی را آغاز کرده و از ملک کیومرث استمداد می‌طلبیدند و آتش اختلافات آن‌ها گاهی به ولایت رستمدر می‌رسید. زیرا مرعشیان گاهی با اتحاد با کیایان گیلان و نیروهای دیگر به رستمدر می‌تاختند.

ولایت رستمدر در زمان ملک کیومرث توسعه یافت و او این توسعه و گسترش جغرافیایی رستمدر را در چند مرحله انجام داد. توسعه رستمدر پیامدهای سختی را برای ملک کیومرث و پادوسبانان و ولایت و مردم رستمدر به همراه داشت و سبب نارضایتی سادات کیایی گیلان و تهاجم آنان به رستمدر و ناخشنودی شاهرخ تیموری و اقدامات تنبیهی و لشکرکشی‌های ناتمام و جنگ‌های دست‌نشانندگان وی با ملک کیومرث گردید.

شاهرخ پسر تیمور که در ۸۰۹ ق مازندران را تسخیر کرده بود آشکارا [در آغاز] حکومتش [ملک کیومرث] را به رسمیت شناخت و بعدها بیش از پیش به حمایت او برخاست. [ملک] کیومرث طی حکومت پنجاه ساله‌اش بار دیگر نقش مهمی را که این دودمان [پادوسبانان] در حوزه دریای مازندران داشت به آن بازگرداند.^{۷۵}

ملک کیومرث پس از تثبیت حکومتش به ری حمله برد و قلعه طبرک را گرفت. آن‌گاه سمنان و دامغان و بسطام (در شاهرود امروزی) را تصرف کرد و با الیاس خواجه، حاکم قم از طرف شاهرخ و فرستاده‌اش، عبدالعلی بکاول درگیر شد و در جنگی در دژ شمیران عبدالعلی بکاول کشته و الیاس خواجه فراری شد. اقدامات تنبیهی شاهرخ در بازداشت ملک اسکندر، پسر ملک کیومرث که در هرات نزد شاهرخ بود و گسیل داشتن لشکری به فرماندهی امیرفیروز شاه که

تا دامغان رسیده بود با عذرخواهی ملک کیومرث به پایان رسید.^{۷۶} آن‌گاه ملک کیومرث با یک اقدام داهیان و زیرکانه و مبتنی بر فنون ملکداری و یا به تعبیر امروزی دیپلماتیک برای جلب دوستی و حمایت شاهرخ در سال ۸۱۷ ق به هرات مسافرت کرد که نتایج مثبتی برای او و حکومت پادوسبانان و ولایت رستمدر به همراه داشت.

در سال ۸۳۰ ق ملک کیومرث دژ الموت را تسخیر کرد. این امر سبب دشمنی شدید سادات کیایی گیلان با او شد. به ویژه این‌که او به قلمرو سادات کیایی گیلان در شرق یعنی تنکابن نیز تاخته بود. کیامحمد پسر مهدی کیای گیلانی در اقدامی متقابل در همان سال دژ الموت را گشود و آن‌را از ملک کیومرث باز پس گرفت. ملک کیومرث مجدداً حملات خود را به الموت و تنکابن از سر گرفت. سید محمد گیلانی در ۸۳۱ ق کیا محمد بن نوپاشا، سپهسالار خود را با سپاهی فراوان به رستمدر فرستاد و آنان قلمرو رستمدر در طالقان و قصران را غارت نموده، خونریزی بسیار کردند و اموال و چهارپایان بسیاری با خود بردند. ملک کیومرث در اقدامی تلافی جویانه و انتقام‌کشانه به تنکابن تاخت و تاختگاه سید داود کیا حاکم تنکابن را آتش زده و دو تن از سادات خاندان کیایی و پسرعموهای سید داود و نیز مردم بسیاری را کشت.^{۷۷} ولی در بازگشت مورد حمله مردم تنکابن و سادات گرجیان گیلان قرار گرفت و عده بسیاری از افرادش کشته شدند و خودش به زحمت جان به در برد.

بعد از واقعه تنکابن سید محمد گیلانی با سید مرتضی مرعشی (۸۳۷ - ۸۲۰ ق) حاکم ساری و الیاس خواجه حاکم شاهرخ در قم متحد شدند و از سه جانب کیاییان از غرب و مرعشیان از شرق و

الیاس خواجه از جنوب به ملک کیومرث تاختند و در چلندر در نوشهر امروزی و در جنگی به نام چلیک شار در آبادی چلک فعلی در سال ۸۳۲ ق ملک کیومرث را شکست دادند. در این جنگ برادرزاده ملک کیومرث به نام نوذر کشته شد و خود ملک کیومرث مجروح شد. سید محمد گیلانی و سپاهیان وی تمام رستمدر و قلاع آن از جمله قلعه فالیس در طالقان در قزوین فعلی، قلعه لورا و امامه و شمران (شمیران) را تصرف کردند و سید محمد قلمرو رستمدر را میان افراد دودمان پادوسبانی تقسیم کرد. ملک کیومرث از رستمدر بیرون رفت و به شاهرخ تیموری پناه برد. شاهرخ به سید محمد دستور داد به جز طالقان و قلعه فالیس بقیه قلمرو رستمدر را به ملک کیومرث بازگرداند و بدین ترتیب او دوباره به فرمانروایی بازگشت.^{۷۸}

با شروع سال ۸۴۰ ق میان سادات مرعشی اختلاف افتاد و ملک کیومرث از این اختلاف سود جسته و منطقه‌ای به نام میانرود را به تصرف خویش درآورد. در سال ۸۴۵ ق و این بار میان خاندان سادات کیایی گیلان جنگ و کشتار روی داد و ملک کیومرث توانست در این فرصت طالقان و فالیس را تصاحب کند. به سال ۸۴۶ ق ملک کیومرث تصمیم گرفت ری و دماوند را ضمیمه قلمرو حکومت خود و ولایت رستمدر نماید ولی با شنیدن خبر لشکرکشی شاهرخ با عذرخواهی به این اقدام پایان داد. ملک کیومرث در آخرین سال فرمانروایی خود در سال ۸۵۶ ق در یک اقدام دیپلماتیک موفقیت‌آمیز و برقراری روابط دوستانه با جهان‌شاه قراقویونلو طالقان را به قلمرو رستمدر ملحق کرد.^{۷۹} (نقشه شماره ۱۳) اگرچه تلاش وی برای تصرف و تصاحب آمل، به جایی نرسید ولی با تحت‌الحمایه و

دست‌نشانده کردن مرتضی آملی و به قدرت رساندن وی در آمل آن‌جا را تحت نفوذ سیاسی خود درآورد.^{۸۰}

ملک کیومرث در اواخر دوران فرمانروایی خود تمام سرزمین‌های از دست رفته رستمدر و سرزمین‌های دیگر را با درایت و توانایی باز پس گرفت و دشمنان خود را به نحوی با یکدیگر درگیر و مشغول ساخت. به گونه‌ای که دوازده سال آخر عمر و حکومت او بدون حادثه‌ای گذشت و رستمدر آباد شد و قلاع آسیب دیده و یا ویران شده، ترمیم گشت و بر سر راه‌ها و مناطق دور از آبادانی منزلگاه‌هایی ساخت. بر سر مزار بزرگان دین عمارات و بقعه‌های عالی ساخت و برای مستحقان طعام و غذا و برای فقیران سرپرستانی قرار داد. اکثر بناهای امامزادگان و مقابر و بقعه‌های آنان مربوط به نیمه اول قرن نهم هجری و زمان فرمانروایی ملک کیومرث بن بیستون است.^{۸۱}

پس از مرگ ملک کیومرث میان فرزندان او اختلاف افتاد و ملک کاووس و ملک اسکندر پسران ملک کیومرث به منازعه و ستیزه با یکدیگر بر سر ملک پدری برخاستند. در این فاصله طالقان و قزوین از دست رفت. (نقشه شماره ۱۴) ارشد پسران ملک کیومرث در آن زمان ملک کاووس بود ولی پس از حکومت چند روزه پسر دیگرش به نام ملک مظفر، کاوس به جانشینی پدرش رسید. مردم و برادران ابتدا فرمانروایی او را پذیرفتند کار کیا سید محمد دوم گیلانی از او حمایت کرد اما پس از مدتی به دلیل سوءرفتارهای او و ادعای برخی از برادران مخالف وی، با شورش برادران که در رأس آن‌ها ملک اسکندر قرار داشت مواجه شد. ملک کاووس در این هنگام در دژ پولاد در کوهستان نور به سر می‌برد. سید محمد دوم گیلانی این بار به حمایت از ملک اسکندر برخاست و این نقطه آغاز درگیری‌هایی بود که سبب

ویرانی رستمدر و ضعف و تباهی پادوسبانان گردید. در جریان این درگیری‌ها دو برادر یعنی ملک کاووس و ملک اسکندر به جهانشاه قراقویونلو (۸۷۲/۳ - ۸۴۱ ق) حاکم غرب ایران متوسل شدند. جهانشاه از ملک اسکندر حمایت و به سیدمحمد دوم گیلانی دستور پشتیبانی از ملک اسکندر را داد. ملک کاووس به نزد جهانشاه رفت و ملک اسکندر هم برادران را به اردوی جهانشاه که از استراباد گرگان به خراسان می‌رفت فرستاد. جهانشاه دستور به مصالحه بین آنان و تقسیم رستمدر داد و به سیدمحمد دوم گیلانی فرمان داد تا قلمرو پادوسبانان و ولایت رستمدر و محدوده حکومت ملک کیومرث را بین برادران قسمت کند. براساس این تقسیم که سرانجام در ۸۶۱ ق نهایی شد، خاک کجور و چالوس و نوشهر، رویان و نور جلگه‌ای امروزی به ملک اسکندر رسید و او سلسله پادوسبانان شاخه کجور یا ملکان کجور (۱۰۰۶ - ۸۶۱ ق) را به وجود آورد و دژ پولاد در کوهستان نور به ملک کاووس داده شد و کل جلگه رستمدر و شهر ناتل به ملک اسکندر رسید.^{۸۲} اگرچه بعدها بخشی از خاک جلگه نور به نام ناتل رستاق به مرکزیت شهر چمستان فعلی به ملک کاووس و پادوسبانان نور تعلق گرفت. جانشین ملک کاووس به گاوبارگان پادوسبانی ملکان نور (۱۰۰۴ - ۸۵۷ ق) معروف شدند.

ملک کاووس از این تقسیم ناراضی بود و به آن اعتراض داشت. او تقسیم و تجزیه رستمدر را نمی‌پسندید و آن را نقطه آغاز اضمحلال خاندان پادوسبانان فرض می‌کرد. وی بر مبنای حق ارشدیت تمامی رستمدر را سهم خود می‌پنداشت. بنابراین، بارها با ملک اسکندر جنگید. ملک اسکندر در این نبردها از حمایت دیگر برادران و مردم

رستمدر و پشتیبانی سیاسی و نظامی سید محمد دوم گیلانی به دستور جهانشاه قراقویونلو برخوردار بود. این جنگ‌ها رستمدر را به ویرانی و تباهی بُرد و پادوسبانیان را تضعیف کرد. در این جنگ‌ها، سید محمد دوم گیلانی بارها، سیدظهیرالدین مرعشی، مورخ معروف را به یاری ملک اسکندر به عنوان فرمانده سپاهیان گیلان به رستمدر فرستاد. سادات مرعشی مازندران هم گاهی از ضعف و اختلافات داخلی پادوسبانیان نور و کجور استفاده کرده و در امور پادوسبانیان و ولایت رستمدر و منطقه نور و کجور با همدستی سادات کیایی گیلان، دخالت می‌کردند.

تلاش ملک کاووس برای وحدت حکومت پادوسبانیان و یکپارچگی ولایت رستمدر به جایی نرسید. مرگ ملک کاووس (۸۷۱ق) این تقسیم و تجزیه را قطعی کرد. این اختلافات سیاسی و ملکی در دوره جانشینان ملک کاووس و ملک اسکندر به نحوی ادامه پیدا کرد و رؤیای یکپارچگی رستمدر تحقق نیافت. منازعات سیاسی و درگیری‌های خاندانی میان دودمان پادوسبانیان آل کاووس نور و میان خاندان آل اسکندر کجور و هم‌چنین درگیری‌های این دو خاندان با یکدیگر از یک سو و کشمکش‌های سیاسی و درگیری‌های نظامی آنان به ویژه آل کاووس نور با کیاییان گیلان و گاهی با مرعشیان مازندران نتیجه‌ای جز تفرق و پراکندگی در قلمرو پادوسبانیان نور و کجور و ولایت رستمدر و هرج و مرج سیاسی و توقف و رکود اقتصادی و اجتماعی و فشارهای معیشتی بر مردم رستمدر نداشت. در این حوادث مردم و ولایت رستمدر آسیب‌ها و لطمات بسیاری دیدند.

«پس از مرگ ملک کاووس اختلاف و نبرد میان پسرش ملک

جهانگیر (۹۰۴ - ۸۷۱ ق) و عموی او ملک اسکندر ادامه یافت. سرانجام دو طرف نزد اوزون حسن آق قویونلو (۸۸۲ - ۸۵۷ ق) فرمانروای جدید غرب ایران رفتند و او مجدداً قلمرو رستمدر را میان آنها تقسیم کرد و ملک جهانگیر بر قلعه پولاد و کوهستان نور و لواسان و ناتل رستاق به مرکزیت چمستان فعلی حاکمیت پیدا کرد و بقیه مناطق رستمدر یعنی جلگه نور، چالوس و کلارستاق و کجور و کلاردشت در اختیار ملک اسکندر قرار گرفت. با این حال چند بار میان ملک جهانگیر و ملک اسکندر بین سالهای ۸۸۰ و ۸۹۹ ق اختلاف افتاد و کار به جنگ کشیده شد و در جریان این جنگها سپاهیان سید محمد گیلانی به نور هجوم بردند و ویرانیهای بسیاری به بار آوردند. فرماندهی سپاه گیلان را ظهیرالدین به عهده داشت که حوادث و رویدادهای آن را در کتاب **تاریخ گیلان و دیلمستان** خود آورده است. ملک جهانگیر، در جنگ با سید عبدالکریم ساری (۸۶۵ - ۸۵۶ ق) و سپاهیان متحدش سید محمد گیلانی در تمشان سر (تمیشان نور) جنگید و از آنها شکست خورد و قلمرو خود را از دست داد و بعدها بازحمات و مشقات فراوان توانست قلمرو خود را باز یابد.^{۸۳}

در حمله سال ۸۹۹ ق سپاهیان گیلان به رستمدر و نور، شهر ناتل مورد هجوم قرار گرفت، و نیروهای گیلان خانههای شهر را غارت سپس آنها را آتش زدند و باغها را ویران و درختان میوه را کردند و نود (۹۰) را دستگیر کرده و کشتند. سپس سپاهیان گیلان به همراه سپاهیان کجور به نور (بلده) تاختند و آنجا را مثل ناتل غارت کرده و به آتش کشیدند. به گونه‌ای که جنگها و غارتها و کشتار مردم، آنان و اعیان و بزرگان را ناراضی کرد. آنها به ملک جهانگیر شکایت بردند

که به اختلافات و جنگ‌ها پایان بخشد و گرنه از او روی برخوانند گردانید. این نکته نشان‌دهنده عمق فاجعه و گستردگی آسیب‌های جانی و مالی به وسیله سپاهیان گیلان بود.^{۸۴}

آخرین بار ملک بیستون دوم (۹۱۳-۹۱۰ ق) با کشتن برادران خود ملک کاووس دوم (۹۴۰ ق) و ملک کیومرث دوم (۹۴۰ ق) حاکمان قبلی پادوسبانیان آل کاووس نور و عموی خود، ملک کیخسرو و پسرعموهای خود در سال ۹۱۰ ق تصمیم گرفت، تمامی رستمدر شامل کجور و نور را تصرف کند و در همین سال به کجور لشکرکشی کرد و ملک بیستون تمامی رستمدر نور و کجور و قلاع آن به جز قلعه کجور را تسخیر کرد و تا سه سال (۹۱۳ ق) در این مناطق فرمانروایی داشت ولی سرانجام به دست کنیزی کشته شد.^{۸۵} بدین ترتیب تلاش دیگر برای احیای وحدت و یکپارچگی ولایت رستمدر و قلمرو پادوسبانیان به ناکامی انجامید.

در سال ۹۱۶ ق میان ملک بهمن یکم ملک (۹۵۷-۹۱۳ ق) پادوسبانی نور و ملک کاووس سوم (۹۵۰-۹۱۳ ق) ملک پادوسبانی کجور اختلاف به وجود آمد و یک بار دیگر ملک بهمن نور تصمیم گرفت تا تمامی رستمدر (نور و کجور) را تصرف کند. ملک کاووس لشکری گرد آورد و به ناتل یورش برد و اموال مردم را تاراج و خانه‌هایشان را ویران کرد. این دو با وساطت خان احمد گیلانی اول (۹۴۳-۹۱۱ ق) صلح کردند.^{۸۶}

با این‌که تا سقوط پادوسبانیان و تجزیه کامل رستمدر هنوز حدود یک صد سال دیگر و تا ۱۰۰۶ ق باقی مانده بود ولی اکنون دیگر پادوسبانیان و ولایت رستمدر به پایان راه و کار خود نزدیک می‌شدند. و آخرین رمق‌ها و توش و توان خود را از دست می‌دادند.

آخرین شعله‌ها و پرتوهای چراغ عمرشان به شکل سوسوی ضعیفی منعکس می‌شد و نفس‌ها در سینه‌هایشان به شماره آمده و آخرین دم و بازدم حیات را تجربه می‌کردند.

از سال ۹۰۷ ق با تشکیل دولت صفوی و روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی و عزم آن دولت به از میان برداشتن کانون‌های قدرت محلی و ایجاد دولت تمرکزگرای قدرتمند، دیگر رمقی در تن دولت پادوسبانیان نمانده بود و این خاندان محلی در سرایشی سقوط افتاده بود و به پایان عمر خود نزدیک می‌شد و طومار حیات پادوسبانیان نور و کجور و ولایت رستمدر و رویان تاریخی در حال درهم پیچیده شدن بود و فیروزکوه در زمان شاه اسماعیل فتح شد. (نقشه شماره ۱۵)

ملوک آخری پادوسبانیان به‌ویژه ملکان نور نه‌تنها عزم وحدت و احیای رستمدر و تصرف کجور را نداشتند بلکه به ضعف کامل افتاده و فقط به فکر حفظ سهم ملکی خود بودند. اینان سعی در جلب حمایت و موافقت شاهان صفوی، شاه اسماعیل یکم (۹۳۰ - ۹۰۷ ق) و شاه طهماسب یکم (۹۸۴ - ۹۳۰ ق) داشتند. به همین دلیل ملک بهمن یکم در سال ۹۲۹ ق به دربار شاه اسماعیل و ملک کیومرث سوم در ۹۶۷ ق به دربار شاه طهماسب صفوی رفتند. ملک کیومرث سوم (۹۷۲ - ۹۵۷ ق) فرمانروای نور برخلاف پدر و دیگر اعضای خاندانش سودای لشکرکشی به کجور و تصرف نواحی دیگر رستمدر و کجور، به جز نور و ناتل رستاق را نداشت بلکه به همان مقدار و سرزمین و قلمرو خود در نور خرسند بود. همان‌طوری‌که گفته شد بارها به دربار شاه طهماسب یکم صفوی رفت و از مراحم و الطاف و عواطف او بهره‌مند شد.^{۸۷}

در چنین شرایط و اوضاع و احوالی بار دیگر میان حاکمان نور و کجور و جنگ درگرفت و ملک محمد (۹۸۵-۹۷۵ ق) پسر جهانگیر کجور (۹۷۵-۹۶۳ ق) در ۹۹۴ ق بر نور چیرگی یافت و ملک عزیز (۹۹۶-۹۸۶ ق) حاکم نور را با پنج پسر، برادر و برادرزاده‌اش دستگیر کرد و ملک عزیز به دست ملک سلطان محمد حاکم کجور کشته شد و این هم‌زمان با شروع قدرت‌یابی شاه عباس یکم (۱۰۳۸-۹۹۶ ق) و دوران سلطنت شاه محمد خداپنده (۹۹۶-۹۸۵ ق) پدر شاه عباس یکم است چرا که شاه عباس دو سال بعد در ۹۹۶ ق به سلطنت رسید.^{۸۸}

آخرین ملک پادوسبانی نور، ملک جهانگیر دوم (۱۰۰۳-۹۹۶ ق) در ۹۹۷ ق به خدمت شاه عباس یکم رفت و ملازم دربار و اردوی او شد. او وقتی از تصمیم شاه عباس برای تصرف رستم‌دار باخبر شد در ۱۰۰۲ ق مجدداً به دربار شاه رفت و در ۱۰۰۳ ق املاک و قلمرو خود در نور و ناتل رستاق را تسلیم کرده و حکومت پادوسبانان نور به پایان رسید.

فرمانروای پادوسبانی شاخه لاریجان نور ملک بهمن دوم (۱۰۰۶-۹۷۲ ق) در مقابل شاه عباس مقاومت کرد ولی در ۱۰۰۵ ق فرهاد خان اعتمادالدوله، سردار شاه عباس او را شکست داد و او را دستگیر کرد و به فرمان شاه کشته شد. آخرین فرمانروای پادوسبانی کجور ملک جهانگیر چهارم (۱۰۰۶-۹۸۵ ق) علیه شاه عباس شورش کرد و در ۱۰۰۶ ق دستگیر و به قتل رسید. شاخه‌های فرعی لواسانات و شمیران نیز تسلیم شاه صفوی شدند.

ملک جهانگیر دوم با تسلیم کردن املاک و قلمرو خود به شاه عباس یکم، نور و ناتل رستاق را از تهاجم و آسیب‌های ناشی از آن

مثل ویرانی و غارت و آتش زدن نجات داد ولی تسلیم بقیه رستمدر به همین سادگی نبود و نیاز به لشکرکشی پیدا کرد. ملک بهمن حاکم لاریجان پس از شورش در مقابل شاه عباس آمل را هم تسخیر کرد ولی فرهاد خان سردار شاه عباس به راحتی آمل را تصرف و قلعه لاریجان سقوط کرد. ملک جهانگیر چهارم حاکم کجور در ۱۰۰۴ ق شورش کرد. فرمانده شاه عباس، الله قلی بیگ قورچی، کجور را تصرف و قلعه آنجا را فتح کرد. ملک جهانگیر چهارم فرار کرد ولی دستگیر شده و کشته شد. به این ترتیب در سال ۱۰۰۶ ق پادوسبانیان به طور کامل سقوط کردند و تمامی قلاع کجور و نور به دستور شاه عباس ویران شدند و حکومت پادوسبانیان و ولایت رستمدر به اعماق گمنامی و فراموشی تاریخ سپرده شدند.^{۸۹}

زمینه و بستر نابودی ولایت رستمدر در واقع در ضعف و تجزیه حکومت پادوسبانیان قرار داشت. اگرچه معلوم نبود که در صورت حفظ و بقای حکومت یکپارچه پادوسبانیان، این حکومت و ولایت می توانست در مقابل تهاجمات دولت قدرتمند صفوی مقاومت کند و به نظر می رسید که حکومت پادوسبانیان به پایان عمر طبیعی هزارساله خود نزدیک شده بود. کدام حکومت و دولت است که خود برآید و سرانجام برنیفتد. و کدام حکومت است سرانجام زوال نیابد. اما تجزیه و تقسیم رستمدر نه تنها سقوط آن را در مقابل صفویان آسان تر کرد بلکه این تقسیم و تجزیه به نفع دولت های محلی و همسایه پادوسبانیان مثل مرعشیان مازندران و حکومت های رقیب مجاور آنان مثل کیاییان گیلان بود.

«تقسیم و تجزیه رستمدر به نور و کجور اتفاقی بود که در راستای مصالح سیاسی و ملکی حکام کیایی گیلان بیه پیش اتفاق افتاد. آنان

چه در دمیدن آتش نفاق میان جانشینان ملک کیومرث و چه زمانی که ملک کاووس فرمانروای نور جهت متحد نمودن مجدد نور و کجور با برادرش ملک اسکندر می جنگید، رندانه مانع از یکپارچه شدن ولایت رستمدر شدند. در این راه ظهیرالدین مرعشی مورخ و سردار کیایی و سپهسالار گرجیان بسیار کوشید زیرا مصلحت سادات در تجزیه ولایت رستمدر بود و از همسایگی با یک رستمدر یکپارچه و نیرومند هراس داشتند. تجزیه خاک رستمدر جنگ‌های خانگی فرساینده میان ملکان نور و کجور، مجادلات مرزی و گرفت و گیرهای سیاسی با سادات کیایی تنکابن و گیلان و مهم‌تر از همه فساد عارض (بروز پیدا کرده) بر پیکر یک خاندان حکومتگر هزار ساله سبب شد که به تدریج به ضعف و سستی مفرط (زیاد) دچار شوند و سرانجام سقوط کنند.^{۹۰}

با سقوط پادوسبانان نور و کجور و لاریجان، تجزیه ولایت رستمدر که در واقع تقسیم آن بعد از مرگ ملک کیومرث در ۸۵۷ ق آغاز و در سال ۸۶۱ ق تکمیل شده بود، روند شتاب‌آلودی گرفت و تمامی قلمرو حکومت گاویارگان پادوسبانی یا همان ولایت باستانی رویان و رستمدر بزرگ در مناطق جلگه‌ای و کوهستانی و نیمه شمالی و جنوبی البرز تکه پاره شد و هر کدام از این بخش‌های جدا شده هویت جغرافیایی تازه‌ای گرفته و در تقسیمات سیاسی و اداری جدیدی در زیر تسلط حکومت‌های مرکزی صفوی و بعدها افشاریه و زندیه و قاجار، قرار گرفتند. رستمدر عملاً از سال ۱۰۰۶ ق، سال سقوط پادوسبانان به وسیله شاه عباس یکم صفوی، از صفحه تاریخ و عرصه جغرافیا محو شد.

«پس از آن‌که حکومت طولانی گاویارگان به دست شاه عباس اول

صفوی نابود شد ولایت رستمدر تجزیه گشت و به دو بخش عمده نور یا رستمدر و کجور یا رویان و مناطق متعدد کوچکتر تقسیم شد (نقشه شماره ۱۶) و نام این قلمرو پادشاهی برای همیشه از زبان، قلم و سخن افتاد و جزء دولت‌های معدومه (نابود شده) به تاریخ پیوست. رستمدر یا رویان باستانی (نقشه شماره ۱۷) به تگه‌هایی چند در راستای مناطق کوهستانی و ساحل خزر و رودبارهای جنوب البرز که زمانی قلمرو رویان را تشکیل می‌داد، (نقشه شماره ۱۸) تقسیم شد. رودبارهای قصران، لورا، ارنگه، طالقان و الموت قطعات جدا افتاده این پادشاهی هزار ساله ایرانی می‌باشند. مناطق موجود میان رودهای آمل (هراز) و چالوس و کرانه‌های غربی آن در بخش‌های دشت (جلگه) و کوه با نام‌های جدید نور و کجور و کلارستاق حیات دیگری را آغاز نمودند.^{۹۱}

یادداشت‌ها

۱. ستوده، مقدمه تاریخ رویان، ص ۱۴؛ مهجوری، ص ۵۵.
۲. همان.
۳. یوسفی، ص ۸۸.
۴. همان، ص ۸۹-۹۰.
۵. شمس طالقانی: ص ۲۳.
۶. حکیمیان، ص ۲۴۱.
۷. ستوده، از آستارا تا استارباد، ج ۳، ص ۸؛ آملی، ص ۳۶.
۸. اعظمی سنگسری، ص ۶.
۹. مرعشی، مقدمه تاریخ طبرستان و...، ص ۱۱۲؛ اعظمی سنگسری، ص ۵۷.
۱۰. آملی، ص ۱۵۲؛ مرعشی، ص ۳۰.

۱۱. سلطانی لرگانی، ص ۳۲؛ ستوده، مقدمه تاریخ رویان، ص ۱۵.
۱۲. اعظمی سنگسری، ص ۵۶.
۱۳. آملی، ص ۳۶.
۱۴. همان، ص ۴۴.
۱۵. سلطانی لرگانی، ص ۵۶.
۱۶. اعظمی سنگسری، ص ۵۶.
۱۷. ستوده، مقدمه تاریخ رویان، ص ۱۴.
۱۸. شمس طالقانی، ص ۱۹-۲۰.
۱۹. یوسفی، «پی‌اسپرس در تاریخ»، نشریه سودار، نور، ص ۵؛ رابینو، ص ۲۳۳.
۲۰. رابینو، ص ۱۷۰.
۲۱. ستوده، همان.
۲۲. شمس طالقانی، ص ۱۹؛ ستوده، از آستارا تا استارباد، ج ۳، ص ۸.
۲۳. سلطانی لرگانی، ص ۳۲.
۲۴. مشکور، مقدمه تاریخ طبرستان و...، ص ۱۷؛ رابینو، ص ۲۴.
۲۵. مهرآبادی، تاریخ خاندان‌های حکومت‌گر در ایران باستان، ص ۸۰؛ یوسفی، سیر تحولات شهر نور در بستر تاریخ، ص ۴۵.
۲۶. یوسفی، رویان و رستمدر، ص ۸۸؛ مرعشی، بخش مقدمه، ص ۱۱۲؛ ابن‌اسفندیار، ج ۱، ص ۱۵۲؛ آملی، ص ۱۱۹-۱۲۱؛ برزگر، ج ۱، ص ۸۰.
۲۷. مرعشی، همان، ص ۱۱۲؛ یوسفی، رویان و رستمدر، ص ۸۹-۸۸.
۲۸. یوسفی، ص ۹۰.
۲۹. همان.
۳۰. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۳۹۹-۴۰۰.
۳۱. مجتهدزاده، ص ۱۳۲.
۳۲. ستوده، مقدمه تاریخ رویان، ص ۱۶-۱۵.
۳۳. بارتولد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ص ۲۴۱-۳۴۰.
۳۴. ستوده، از آستارا تا استارباد، ج ۳، ص ۱۱.
۳۵. مرعشی، ص ۱۱۱-۱۱۲.

فصل دوم: جغرافیای تاریخی ولایت رستمدر ■ ۱۱۵

۳۶. یوسفی، رویان و رستمدر، ص ۹۱.
۳۷. رابینو، ص ۲۴؛ اعتمادالسلطنه آتش‌رود را ارش‌رود نوشته و آن‌را حد شرقی رستمدر می‌داند.
- التدوین فی احوال جبال شروین...، ص ۸۰.
۳۸. همان، ص ۵۷، ۶۳ و ۲۱۷.
۳۹. ظفری، ص ۱۲.
۴۰. آملی، ص ۱۶۰-۱۵۹؛ مرعشی، بخش مقدمه، ص ۱۱۲-۱۱۱؛ یوسفی، رویان و رستمدر، ص ۹۲.
۴۱. مستوفی، ص ۱۶۰.
۴۲. یوسفی، «سیر تحولات شهر نور در بستر تاریخ»، ص ۱۴۵؛ همو، «جغرافیای تاریخی شهرستان نور»، ص ۲۱۷.
۴۳. رحیم‌زاده صفوی، شرح جنگ‌ها و تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی، ص ۱۵۷.
۴۴. در واقع به‌دستور شاه اسماعیل وی را در قفس آهنی محبوس ساختند و او خودکشی کرد. (ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ص ۳۰).
۴۵. رحیم‌زاده صفوی، ص ۱۵۸.
۴۶. رابینو، ص ۲۱۴.
۴۷. خورموجی، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۶۰ و ۲۳۸.
۴۸. رحیم‌زاده صفوی، ص ۱۶۴.
۴۹. مستوفی، ص ۱۶۰.
۵۰. یوسفی، رویان و رستمدر، ص ۹۰.
۵۱. شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۱۰۱.
۵۲. امین رازی، هفت اقلیم، ج ۲، به‌کوشش سید محمد طاهری شهاب، ص ۱۲۸ و به‌کوشش جواد قاضی، ص ۱۲۰.
۵۳. ترکمان، ج ۲، به‌کوشش ایرج افشار، ص ۵۳۴ و به‌کوشش محمد اسماعیل رضوانی، ص ۸۵۲.
۵۴. رابینو، ص ۶۳.
۵۵. سلطانی لرگانی، ص ۴۱.
۵۶. همان، ص ۴۲.
۵۷. مهجوری، ص ۲۹۳ و ۲۹۹.

۵۸. سلطانی لرگانی، ص ۴۱.
۵۹. املی، ص ۱۶۰-۱۵۹؛ مرعشی، بخش مقدمه، ص ۱۱۴-۱۱۱؛ یوسفی، رویان و رستمدر، ص ۹۲؛ سلطانی لرگانی، ص ۴۱.
۶۰. املی، ص ۱۶۴-۱۶۱؛ مرعشی، ص ۳۵-۳۴؛ اعتمادالسلطنه، ص ۲۰۵؛ برزگر، ص ۴۰۷؛ مهجوری، ص ۳۰۴-۳۰۵؛ اعظمی سنگسری، ص ۶۳-۶۱.
۶۱. املی، ص ۱۶۶؛ مرعشی، ص ۳۶؛ برزگر، ج ۲، ص ۱۰۹-۴۰۴؛ مهجوری، ص ۳۰۵؛ اعظمی سنگسری، ص ۶۴.
۶۲. اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، ج ۱، ص ۳۱۳-۳۱۱.
۶۳. املی، چ خلیلی، ص ۱۱۸-۱۱۷ و چ ستوده، ص ۱۷۳-۱۷۱؛ مرعشی، ص ۳۹-۳۷؛ گیلانی، ص ۸۴؛ غفاری قزوینی، ص ۱۸۵؛ مادلونگ، پادوسبانیان، ص ۱۴۹؛ لین پول، ص ۱۹۵؛ اعظمی سنگسری، ص ۷۱-۷۲؛ برزگر، ج ۲، ص ۴۱۳-۴۱۲؛ زامباور، ص ۲۸۷ و ۲۹۱.
۶۴. سلطانی لرگانی، ص ۴۲ و ۴۴.
۶۵. املی، چ ستوده، ص ۱۹۱-۱۸۰؛ مرعشی، ص ۴۴-۴۱؛ برزگر، ج ۲، ص ۴۱۶-۴۱۳؛ اعظمی سنگسری، ص ۸۱-۷۴؛ آژند، قیام شیعی سریداران، ص ۱۷۵-۱۷۴؛ همچنین کتاب‌های آژند، قیام سریداران؛ بطروشفسکی، سریداران خراسان؛ حقیقت، نهضت سریداران خراسان؛ ماسون اسمیت، خروج و عروج سریداران.
۶۶. املی، چ ستوده، ص ۱۹۲ و چ خلیلی، ص ۱۳۰؛ مرعشی، ص ۴۵-۴۴ و ۴۸-۴۷ و ۱۷۲؛ مادلونگ، ص ۱۵۰؛ برزگر، ج ۲، ص ۴۲۲.
۶۷. سلطانی لرگانی، ص ۴۲.
۶۸. لکتر یا لکتور همان لکتور خُمن در شمال آبادی لرگان کجور است. سلطانی لرگانی، حاشیه ص ۴۵.
۶۹. شهری در ولایت رستمدر در بخش جلگه‌ای آن و نزدیک شهر ناتل، مرکز دشت رستمدر که آثار آن به صورت دو تپه در بین نور و چمستان باقی مانده است. این شهر به دست تیمور ویران شد.
۷۰. املی، چ ستوده، ص ۱۷۷-۱۷۶؛ مرعشی، ص ۴۹-۴۷ و ۱۵۹ و ۲۰۶-۲۲۷ و ۲۲۴-۲۲۷؛ غفاری قزوینی، ص ۱۸۶؛ رابینو، ص ۲۱۹؛ اعتمادالسلطنه، ص ۲۰۶؛ گیلانی، ص ۸۴؛ اعظمی سنگسری، ص ۹۸-۱۱۳؛ مادلونگ، ص ۱۵۰؛ زامباور، ص ۲۹۴-۲۹۱؛ برزگر، ص ۴۲۴-۴۲۳؛ لین پل، ص ۲۳۹-۲۳۶.

۷۱. سلطانی لرگانی، ص ۴۶.
۷۲. بیه پیش در مقابل بیه پس قرار داشت. سرزمین های شرقی سفیدرود و لاهیجان را بیه پیش و سرزمین های آن سوی سفیدرود و رشت و فومن را بیه پس می خواند.
۷۳. مرعشی، ص ۵۱؛ اعتمادالسلطنه، ص ۲۰۸.
۷۴. سلطانی لرگانی، ص ۴۷.
۷۵. مادلونگ، ص ۱۵۱.
۷۶. مرعشی، ص ۵۲-۵۱.
۷۷. مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۱۲۳؛ مادلونگ، ص ۵۱؛ اعظمی سنگسری، ص ۱۳۲-۱۲۷.
۷۸. مرعشی، تاریخ طبرستان و...، ص ۵۳-۵۲ و ۲۸۷-۲۸۴؛ همو، تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۱۶۰؛ مادلونگ، ص ۱۵۲-۱۵۱؛ اعظمی سنگسری، ص ۱۳۲-۱۲۷.
۷۹. روملو، احسن التواریخ، ص ۱۹۵-۱۹۴ و ۲۴۷؛ مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۲۷۶؛ اعظمی سنگسری، ص ۱۳۶-۱۳۵.
۸۰. مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۳۰۲-۳۰۱؛ ظفری، ص ۶۷.
۸۱. همان، ص ۲۹۷.
۸۲. همان، تاریخ طبرستان و...، ص ۵۵-۵۳؛ همو، تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۲۸۵-۲۷۷؛ اعتمادالسلطنه، ص ۲۰۹-۲۰۸.
۸۳. همان، تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۳۶۰-۳۵۸ و ۴۵۲-۴۵۱ و ۴۵۸-۴۵۷ و ۴۶۸-۴۵۹؛ مادلونگ، ص ۱۵۳.
۸۴. لاهیجی، تاریخ خانی، ص ۸۷-۸۲؛ مادلونگ، ص ۱۵۳ و ۱۵۶؛ مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان: ص ۳۲۵ و ۳۵۸؛ همو، تاریخ طبرستان و...، ص ۵۸ و ۳۱۳-۳۱۲؛ غفاری قزوینی، ص ۸۷؛ زامباور، ص ۲۹۲ و ۳۸۳؛ گیلانی، ص ۸۶؛ اعتمادالسلطنه، ص ۲۰۹-۲۱۰؛ اعظمی سنگسری، ص ۱۶۷-۱۵۹.
۸۵. همان، ص ۹۱-۹۳ و ۳۰۸-۳۱۱ و ۳۸۷؛ غفار قزوینی، ص ۱۸۷؛ گیلانی، ص ۸۶؛ مادلونگ، ص ۱۵۶؛ اعظمی سنگسری، ص ۱۶۸-۱۶۷.
۸۶. گیلانی ص ۸۶؛ لاهیجی، ص ۳۴۲-۳۴۱ و ۳۸۹؛ غفاری قزوینی، ص ۱۸۷؛ مادلونگ، ص ۱۵۷-۱۵۶؛ اعظمی سنگسری، ص ۱۶۸.

۱۱۸ ■ جغرافیای تاریخی ولایت رویان و رستمدر

۸۷. مادلونگ، ص ۱۵۷؛ اعظمی سنگسری، ص ۱۶۹-۱۶۸.
۸۸. ترکمان، ص ۱۱۰ و ۵۰۳ و ۵۲۱ و ۵۳۴؛ فومنی، ص ۶۴۶۷؛ لین پُل، ص ۲۳۱؛ غفاری قزوینی، ص ۱۸۷؛ زامباور، ص ۲۹۵-۲۹۲؛ مادلونگ، ص ۱۵۷؛ اعظمی سنگسری، ص ۱۷۱.
۸۹. منجم، تاریخ عباسی، ص ۱۵۵-۱۵۳؛ حسینی استرآبادی، از شیخ صفی تا شاه صفی از تاریخ سلطانی، ص ۱۴۴؛ وحید قزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ص ۳۹؛ افوشته‌ای نطنزی، نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار در تاریخ صفویه، ص ۴۰۵-۴۰۲.
۹۰. سلطانی لرگانی، ص ۴۸.
۹۱. همان.

سخن پایانی

ولایت رویان و رستم‌دار باستانی و تاریخی یکی از ولایت‌های مهم منطقه شمال ایران در طول تاریخ محسوب می‌شد، از اعصار داستانی و باستانی و تاریخی حائز اهمیتی اساسی و درخور اعتنا و قابل توجه بوده و شأن و جایگاه شایسته و ویژه‌ای داشته است.

رویان و نام بعدی آن رستم‌دار در دوران وسعت و گسترده‌گی خود منطقه وسیعی از رودسر تا آمل را شامل می‌شده است. بدیهی است که در این پهنه نسبتاً وسیع در طول تاریخ شهرها و آبادی‌های بسیاری پدید آمده‌اند که بسیاری از آن‌ها از بین رفته‌اند و برخی از آن‌ها باقی مانده‌اند. حوادث و رویدادهای تاریخی و سیاسی و نظامی بسیاری در این ولایت به وقوع پیوسته است. و اقوام و قبایل و طوایف و گروه‌های اجتماعی و قومی و عناصر نژادی گوناگونی نیز از عصر اساطیری و حماسی و پهلوانی تا دوران تاریخی قبل و بعد از اسلام تا دوران جدید یعنی صفویه در آن زیسته‌اند و روزگار سپری کرده‌اند و

رجال و شخصیت‌های سیاسی و نظامی علمی، فرهنگی بسیاری در آن پدید آمده‌اند و تأثیرات بسیاری از خود برجای گذاشته‌اند. سرزمین رویان و رستمدر از آغاز تا شروع قرن یازدهم هجری و زوال سلسله صفویه و روی کار آمدن شاه عباس، تحولات و دگرگونی‌های بسیاری را شاهد بوده است. بخشی از این تحولات در عرصه جغرافیای تاریخی و به‌ویژه پیدایش و فراموشی و یا استمرار و تداوم آبادی‌ها و شهرها را شامل می‌شده است. این تأثیرات هنوز هم به‌نحوی، ماندگاری و مانایی خود را در پیکره فرهنگ و تمدن، شهرها و آبادی‌های مناطقی که جزء رویان و رستمدر بوده‌اند، حفظ کرده است و به‌مانند میراثی پرارزش خود را باز می‌نماید و باز می‌تاباند.

منابع و مأخذ

۱. آژند، یعقوب، قیام شیعی سریداران، تهران، نشر گستره، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۲. _____، قیام مرعشیان، تهران، کتاب‌های شکوفه، ۱۳۶۵.
۳. آملی، اولیاء الله: تاریخ رویان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
۴. _____، _____، به کوشش عباس خلیلی، تهران، کتابخانه اقبال، ۱۳۱۳.
۵. ابن اثیر، عزالدین علی: الکامل فی التاریخ، جلد ۴، ترجمه محمدحسین روحانی، تهران، اساطیر، بی تا.
۶. _____، _____، جلد ۸، ترجمه عباس خلیلی، به کوشش مهیار خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی، بی تا.
۷. ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد بن حسین، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال، تهران، کلاله (پدیده) خاور، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
۸. ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، صورة الارض، به کوشش جعفر شعار، تهران، بنیاد و فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
۹. ابن خردادبه، المسالك و الممالك، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران، نشر نو، چاپ اول، ۱۳۷۰.

۱۰. ابن خلدون، ولی الدین عبدالرحمان، *العبر و...*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
۱۱. ابوالفداء، الملك المؤید عمادالدین، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
۱۲. اصطخری، ابوالاسحق ابراهیم، *مسالك و ممالك*، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
۱۳. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، *التدوین فی احوال جبال شروین تاریخ سوادکوه مازندران*، به کوشش مصطفی احمدزاده، تهران، فکر روز، چاپ اول، ۱۳۷۳.
۱۴. _____، *مرآة البلدان*، به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
۱۵. اعظمی سنگسری، چراغعلی، *گاو بارگان پادوسبانی بازماندگان ساسانیان در رویان ۲۲ تا ۱۰۰۶ هجری*، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۶. افوشته‌ای نطنزی، محمودبن هدایت‌الله، *نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار در تاریخ صفویه*، به کوشش احسان اشراقی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
۱۷. اقبال آشتیانی، عباس و پیرنیا، حسن، *تاریخ ایران*، تهران، خیم، ۱۳۷۰.
۱۸. امین رازی، احمد، *تذکره هفت اقلیم*، به کوشش جواد فاضل، تهران، بی نا، بی تا، و به کوشش سیدمحمد طاهری شهاب، تهران، سروش، ۱۳۷۸.
۱۹. اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران، مروارید، ۱۳۵۵.
۲۰. _____، ترجمه هاشم رضی، تهران، فروهر، ۱۳۶۳.
۲۱. اوشیدری، جهانگیر، *دانشنامه مزدیسنا*، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۲۲. بارتولد، واسیلی ولادیمیریچ، *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمه حمزه سردادور، تهران، توس، چاپ دوم، ۱۳۵۸.
۲۳. برزگر، اردشیر، *تاریخ تبرستان*، به کوشش محمد شکری فومشی، تهران، رسانش، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۲۴. بلاذری، احمدبن یحیی، *فتوح البلدان*، بخش مربوط به ایران، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

۲۵. بیرونی، ابوریحان، *آثارالباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، سپهر، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
۲۶. بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین، *تاریخ بیهقی*، به کوشش علی اکبر فیاض، تهران، نشر علم، ۱۳۷۱.
۲۷. _____، _____، به کوشش خلیل خطیب رهبر، نشر مهتاب، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
۲۸. پروین گنابادی، محمد (مترجم)، *برگزیده مشترک باقوت حموی*، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
۲۹. پیرنیا، حسن، *ایران باستان* (یک جلدی)، تهران، دنیای کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.
۳۰. _____، *ایران قبل از اسلام* (ایران قدیم)، تهران، نشر نامک، چاپ اول، ۱۳۴۸.
۳۱. _____، *ایران باستان*، دوره سه جلدی، تهران، دنیای کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.
۳۲. _____ و اقبال آشتیانی، عباس و عاقلی، باقر، *تاریخ ایران*، تهران، نشر نامک، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
۳۳. _____، _____، به کوشش محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۳۴. ترکمنی آذر، پروین، *دیلمیان در گستره تاریخ ایران (حکومت‌های محلی آل زیار، آل بویه)*، تهران، سمت، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۳۵. جیحانی، ابوالقاسم ابن احمد، *اشکال العالم*، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، به کوشش فیروز منصوری، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۸.
۳۶. حجازی کناری، سیدحسن، *پژوهشی در زمینه نام‌های باستانی مازندران*، تهران، انتشارات روشنگران، چاپ اول، ۱۳۷۲.
۳۷. *حدودالعالم من المشرق الى المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.

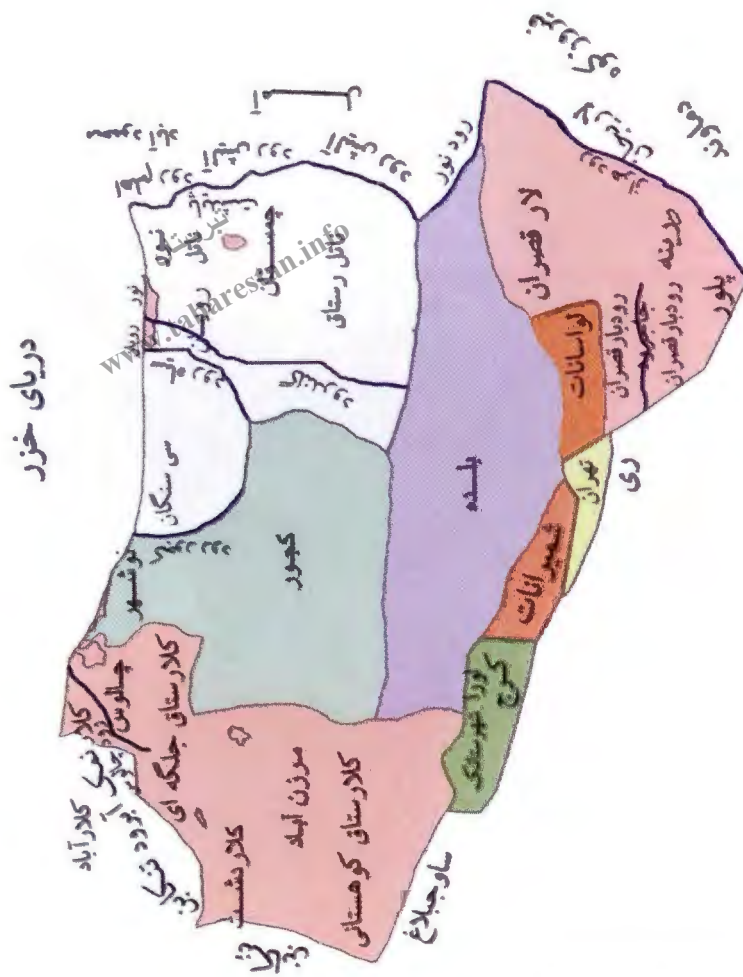
۳۸. حسینی استرآبادی، سیدحسن بن مرتضی، از شیخ صفی تا شاه صفی از تاریخ سلطانی، به کوشش احسان اشراقی، تهران، علمی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
۳۹. حقیقت، عبدالرفیع، فرهنگ تاریخی و جغرافیایی شهرستان‌های ایران، تهران، انتشارات کومش، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۴۰. حکیم، محمدتقی خان، جغرافیای تاریخی شهرهای ایران، به کوشش محمدعلی صوتی و جمشیدکیان‌فر، بی‌جا، چاپ اول، ۱۳۶۶.
۴۱. حکیمیان، ابوالفتح، علویان طبرستان، تهران، الهام، ۱۳۶۳.
۴۲. خلعت‌بری لیماکی، مصطفی، سیری در تاریخ علویان غرب مازندران، تهران، رسانش، ۱۳۸۲.
۴۳. خواند امیر، خواجه غیاث‌الدین ابن همام الدین الحسینی، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، خیام، چاپ چهارم، ۱۳۸۰.
۴۴. خورموجی، محمدجعفر، حقایق‌الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوچم، تهران، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
۴۵. دانای علمی، جهانگیر، «آرش یاسیوارتیر»، مجله اباختر ۲، زیر نظر سیروس مهدوی، ساری، پژوهش‌های فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۴۶. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، حرف پ، به کوشش محمد معین، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
۴۷. دینوری، احمدابن ابی داود، اخبارالطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
۴۸. رابینو، هیائینت لویی (هل)، مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۵.
۴۹. _____، ولایات دارالمرزگیلان، ترجمه جعفر خممامی‌زاده، رشت، انتشارات طاعتی، چاپ سوم، ۱۳۶۶.
۵۰. _____، دودمان علویان در مازندران، ترجمه سیدمحمد طاهری شهاب‌بی‌جا، مطبعة ارمغان، ۱۳۱۹.

۵۱. رحیم‌زاده صفوی، شرح جنگ‌ها و تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی، تهران، خیام، ۱۳۴۱.
۵۲. روملو، حسن بیگ، احسن‌التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
۵۳. _____، _____، تهران، انتشارات بابک، ۱۳۵۷.
۵۴. زامباور، معجم‌الانساب و الاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی، بی‌جا، بی‌نا، ۱۹۵۱ م.
۵۵. _____، نسب‌نامه خلفا و شهریاران، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۳.
۵۶. ستوده، منوچهر، از آستارا تا استارباد، جلد ۳، آثار و بناهای تاریخی مازندران غربی، تهران، انجمن آثار و مفاخر ملی ایران، ۱۳۵۵.
۵۷. _____، مقدمه تاریخ رویان از اولیاءالله آملی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
۵۸. _____، قلاع اسماعیلیه در رشته‌کوه‌های البرز، تهران، طهوری، ۱۳۶۲.
۵۹. سلطانی لرگانی، محمود، کجور، تهران، نشر آرون، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۶۰. شمس طالقانی، سیدعلی، جغرافیای تاریخی ولایت باستانی رویان و رستمدر، تهران، انتشارات کلار، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۶۱. شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المؤمنین، جلد ۱، تهران. کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۵.
۶۲. صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۶۳. _____، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۶۴. _____، خلاصه تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.
۶۵. طبری، محمدبن جریر، تاریخ‌الرسول و الملوک یا تاریخ طبری، جلد ۱۳، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، بی‌تا.
۶۶. ظفری، داود، تاریخ ناتل، محمودآباد، ناشر مؤلف، چاپ عرفان، چاپ اول، ۱۳۷۹.

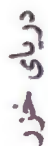
۶۷. غفاری قزوینی، قاضی احمد، تاریخ جهان‌آرا، به کوشش مجتبی مینوی، تهران، بی‌نا، چاپخانه نیکپور، ۱۳۴۲.
۶۸. _____، بی‌جا، انتشارات حافظ، چاپ اول، ۱۳۳۹.
۶۹. فروزانی، سیدابوالقاسم، غزنویان از پیدایش تا فروپاشی، تهران، سمت، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
۷۰. فومنی، ملاعبدالفتاح، تاریخ گیلان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹.
۷۱. کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۷.
۷۲. کریمان، حسین، ری باستان، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۵ و ۱۳۴۹.
۷۳. _____، قصران، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۶۵.
۷۴. کسرائی، سیاوش، گزیده اشعار، تهران، مروارید، چاپ سوم، ۱۳۸۶.
۷۵. گیلانی، ملاشیخعلی، تاریخ مازندران، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
۷۶. لاهیجی، علی بن شمس‌الدین بن حاجی حسین، تاریخ خانی، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
۷۷. لسترنج، گی، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
۷۸. لین پول، استانی، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، ۱۳۱۲.
۷۹. _____ و بارتولد، واسیلی ولادیمیریچ، تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان‌های حکومتگر، مترجمان، احمد سعید سلیمان، خلیل ادهم و صادق سجادی، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۸۰. مادلونگ، ویلفرد، «بادوسپانیان»، ترجمه سودابه مهدوی، مجله اباختر ۲، زیر نظر سیروس مهدوی، ساری، پژوهش‌های فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۸۱. مارکوارت، یوزف، ایرانشهر، بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۸۲. ماسون، اسمیت، جان، *خروج و عروج سربداران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی، ۱۳۶۱.
۸۳. مستوفی، حمدالله، *نزهة القلوب*، به کوشش گی لسترنج، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۲.
۸۴. مشکور، محمدجواد، *مقدمه تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، از *ظهیرالدین مرعشی*، به کوشش محمدحسین تسییحی، تهران، شرق، ۱۳۶۸.
۸۵. _____، *ایران در عهد باستان*، تهران، اشراقی، چاپ پنجم، ۱۳۷۵.
۸۶. _____، *جغرافیای تاریخی ایران قدیم*، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۸۷. مفرد، محمدعلی، *ظهور و سقوط آل زیار*، تهران، رسانش، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۸۸. مقدسی، ابو عبدالله محمدبن احمد، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان، چاپ اول، ۱۳۶۱.
۸۹. مقدسی، مطهر بن طاهر، *آفرینش و تاریخ (البدأ و التاریخ)*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، نشر آگه، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۹۰. منجم، ملاجلال، *تاریخ عباسی*، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران، انتشارات وحید، چاپ اول، ۱۳۳۶.
۹۱. مهجوری، اسماعیل، *تاریخ مازندران*، جلد ۱، تهران، توس، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۹۲. مهرآبادی، میترا، *تاریخ سلسله زیاری*، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۹۳. میرخواند، محمدبن خاوند شاه بلخی، *روضه الصفی*، به کوشش عباس زریاب خویی، تهران، علمی، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۹۴. نفیسی، سعید، *تاریخ تمدن ایران ساسانی*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۴.
۹۵. وحید قزوینی، میرزا محمد طاهر، *عباسنامه*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۹.
۹۶. همدانی، ابوبکر احمدبن اسحاق (ابن الفقیه)، *مختصر البلدان*، ترجمه ح. مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.

۹۷. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۷۴.
۹۸. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح)، *البلدان*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
۹۹. یوسفی، صفر، *رویان و رستمدار*، پژوهشی درباره معنا، مفهوم و محدوده جغرافیایی، *فرهنگ مازندران*، دفتر دوم، نشریه دبیرخانه شورای پژوهشی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی مازندران، تهران، زمستان، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۱۰۰. یوسفی نیا، علی اصغر، *تاریخ تنکابن*، تهران، نشر قطره، چاپ دوم، ۱۳۷۱.



۱. محدوده اولیه و اصلی ولایت رویان



۲. ولایت دیلم خاصه که از سمت غرب به ولایت رویان اضافه شد.



۳. دهانه رودخانه رودسر که از سمت غرب به ولایت رویان اضافه شد.



۴. محدودهای که از سمت شرق به ولایت رویان اضافه شد.



۵. ولایت رویان در وسیع‌ترین محدوده آن



۶. ولایت رویان در محدودترین وسعتش



۷. خاک اصلی و ثابت و دائمی رویان



۸. رستم‌دار اصلی از ملاط لنگرود و هوسم (رودسر) تا سی‌سنگان



۹. محدوده ابتدایی رستمدار از رودسر در غرب تا پایدشت در شرق



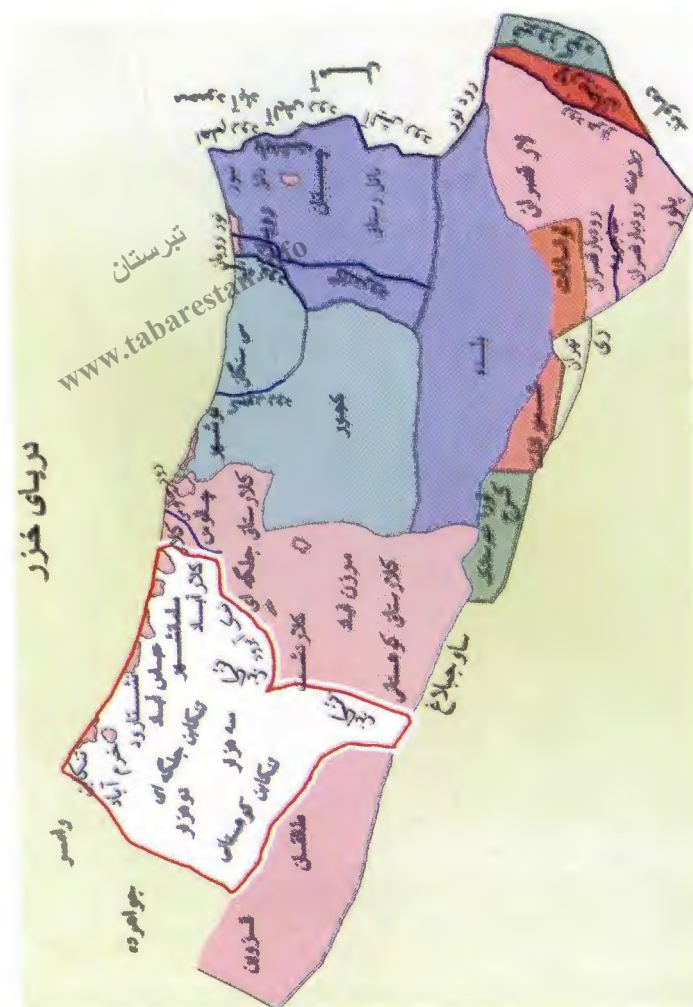
۱۰. محدوده موقتی ولایت رستم‌دار از ملاط لنگرود و رودسر تا پایدشت ناتل رستاق



۱۱. ولایت رستمدر از وسیع ترین محدوده اش ملاط تا آلیش رود



۱۲. جانشین سختسر (رامسر) از رستم‌دار



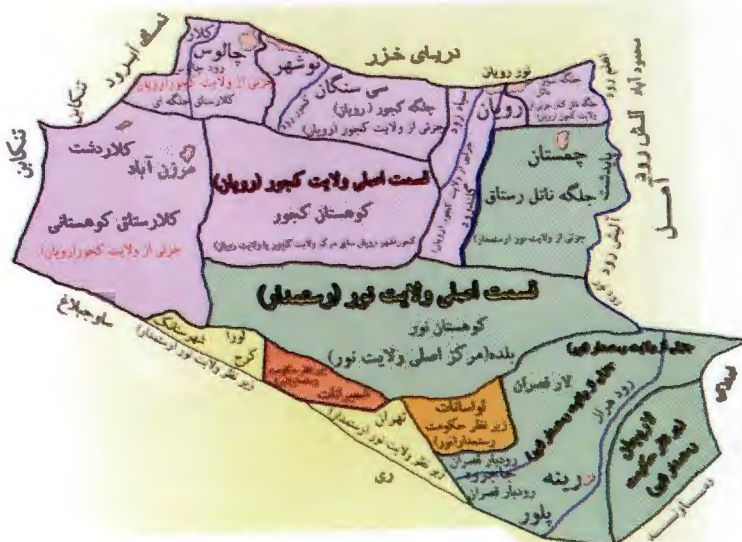
۱۳. محدود شدن رستمدار از غرب به نمک‌آبرود با جداشدن تنکابن تا آلیش رود در شرق



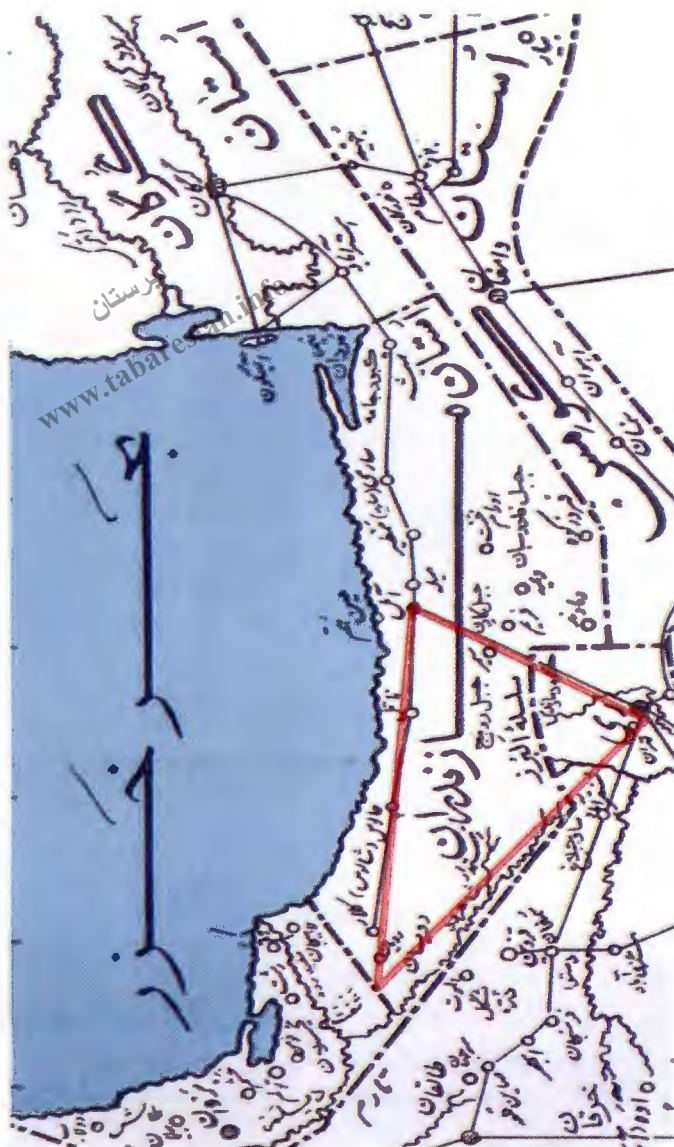
۱۴. ولایت رستمدر پس از جدا شدن طالقان و قزوین از آن



۱۵. ولایت رستمدر پس از جدا شدن فیروزکوه از آن



۱۶. ولایت رستمدر بعد از تجزیه آن به مناطق مختلف



۱۷. موقعیت ولایت رویان و رستمدر در نقشه کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی از گی (گای) لسترنج که در محدوده داخلی یک مثلث می‌توان آن را نشان داد.



۱۸. موقعیت ولایت دیلم، دیلم خاصه، رویان و طبرستان از کتاب صورالاقالیم از ابوزید احمد بن سهل بلخی برگرفته از کتاب مسالک و ممالک ابوالاسحق ابراهیم اصطخری

نمایه

۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۹۶،	آباقاخان، ۹۳
۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۱،	آذرولاش، ۳۲، ۴۳، ۵۱
۱۱۳، ۱۱۹	آرش رازی (کمانگیر) آرش شوارتیر،
	۲۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸
ابن اسفندیار، ۲۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷،	آسپی ریز اسپه روز (قلعه)، ۴۸، ۷۸،
۱۱۴، ۱۲۱	۷۹
ابن حوقل، ۲۰، ۴۱، ۶۲، ۶۷	آفریدون بن قارن، ۵۵
ابن رُسته، ۲۰، ۶۲	آل اسکندر، ۱۰۶
ابن فقیه همدانی، ۲۰، ۳۴	آل افراسیاب، ۸۸
ابوالعباس طوسی، ۵۳	آل بویه، ۵۶، ۵۷، ۷۰، ۱۲۳
ابوالفدا، ۲۱، ۶۲، ۱۲۲	آل زیار، ۵۶، ۷۰، ۱۲۳، ۱۲۷
ابوریحان بیرونی، ۲۵، ۴۸	آل کاووس، ۷۵، ۸۸، ۱۰۶، ۱۰۸
اِرْخَش (آرش رازی)، ۲۵	آلیش رود آلیشه رود، ۳۶، ۴۵، ۸۲
اردشیر بابکان، ۳۱، ۵۰، ۶۳	۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۹
اردشیر بن الحسن پادشاه مازندران،	آمل، ۱۳، ۱۴، ۲۸، ۳۲، ۳۳، ۳۶،
۳۷	۴۱، ۴۴، ۴۵، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۹

- اردشیر بن حسن باوندی، ۶۱
 اردشیر (هخامنش)، ۴۹
 ارنگه، ۱۱۳
 ارنگه بزرگ، ۱۴، ۴۱
 ارنگه رودبار، ۳۴
 ارنگه کوچک، ۱۴، ۴۱
 اروم = روم، ۲۲
 اسپهبدان باوندی، ۳۷، ۵۸، ۵۹
 اسپهبد خورشید، ۴۴، ۵۲
 اسپهبد رکن الدوله، ۹۴
 اسپهبد فرخان، ۵۲
 اسپهبد کلار، ۵۶
 اسپهبد محمد شمس الملوک، ۹۲، ۹۳
 استراباد، ۱۰۵
 استندار اردشیر یکم، ۵۸
 استندار شرف الدوله، ۷۶، ۹۱
 استندار شرف الدوله بیستون بن
 زرین کمر، ۹۱
 استندار شهرآگیم، ۸۵، ۹۲، ۹۳
 استندار شهرآگیم بن نماور، ۳۷، ۴۴
 استندار فخرالدوله نام آور دوم، ۶۰، ۹۱
 استندار قباد پادوسبانی، ۵۷
 استندار کیکاووس، ۳۷، ۵۹، ۶۰
 استندار نصیرالدوله شهریار، ۹۴
 استندار هروندان، ۴۳
 استندار هزاراسب، ۳۷، ۶۱
 استندریه، ۶۵، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۹
 اسفارین شیرویه، ۵۶
 اسکندریگ منشی ترکمان، ۹۰
 اسکندر مقدونی، ۳۱، ۴۹
 اسماعیلیه، ۳۷، ۳۸، ۶۰، ۶۱، ۸۴، ۲۵
 اشکانیان، ۳۰، ۳۱، ۴۹، ۶۴
 اشک پنجم، ۴۹
 اصطخری (ابوالاسحق ابراهیم)، ۲۰، ۲۱، ۳۴، ۳۹، ۴۲
 اصفهان، ۲۰
 افراسیاب تورانی، ۴۶، ۴۷
 افشاریه، ۱۱۲
 البرز، ۲۵، ۲۷، ۳۹، ۴۰، ۶۰، ۶۳، ۷۹، ۸۷، ۸۹، ۹۶، ۹۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۵
 الئائر بالله علوی، ۵۷
 الرویان (رویانی)، ۱۹، ۲۱
 الله قلی بیگ قورچی، ۱۱۱
 المده، علمده، ۸۲
 الموت، ۶۰، ۶۱، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۳
 الیاس خواجه، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳
 امامه، ۱۰۳
 امیر اسماعیل سامانی، ۵۶
 امیران مغول، ۹۶
 امیر تیمور گورکانی، ۹۷، ۹۸

- امیرحسین کیاین علی بن لهراسب بن
حسین بن اسکندر شیخی بن
افراسیاب چلاوی، ۸۸
امیرحسین کیا چلاوی، ۸۸
امیر طغان، ۹۴
امیرفیروز شاه، ۱۰۱
امیر قتلغ، ۹۳، ۹۴
امیر مسعود سربداری، ۹۵
امیر مؤمن، ۹۴
امین رازی، احمد، ۸۹
اوزرود، ۴۰
اوزون حسن آق قویونلو، ۱۰۷
اولجایتو، ۹۴
اولیاء اللہ آملی، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۳۶،
۴۰، ۶۳، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۹۱،
۱۰۰، ۱۲۵
اهورا مزدا، ۲۶
ایران، ۲۲، ۳۱، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸،
۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۷۸،
۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۷،
۱۱۹
ایران شهر، ۲۳، ۶۲، ۱۲۶
ایرج (پسر فریدون)، ۲۳، ۴۶
ایغور، ۹۶
بابل، ۲۸، ۵۶، ۸۲، ۱۰۱
بارتولد، ۶۷، ۸۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۶
بارفروش ده (بابل)، ۲۸، ۵۶، ۸۲
باکالیجار، ۵۸
بامیان، ۲۵
باو (پسر شاهپور)، ۵۰
بجنورد، ۳۸
بزم موشا، ۳۹
بسطام، ۱۰۱
بغداد، ۵۷
بلادزی، ۲۱
بلخ، ۲۵
بلده، ۳۳، ۴۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۳،
۹۵، ۹۷، ۱۰۷
بندی، ۴۰
بنی اسکندر، ۷۶
بورآباد، ۵۶
بهرامه ده، ۳۹
بیرون بشم، ۴۰
بیستون اول، ۷۶
بیه پیش، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۷
پادوسبان (پسر گیل گاوباره)، ۵۲
پادوسبان دوم، ۴۴
پادوسبان سوم، ۵۵، ۵۶
پادوسبان یکم، ۵۱، ۵۲، ۷۵
پاذکوست پان، ۵۱
پاذگسبان، ۳۱، ۵۱، ۶۶

پارمین (سردار اسکندر مقدونی)،	تورانیا، ۲۲، ۶۳
۴۹	تور (پسر فریدون)، ۲۲، ۲۳، ۴۶
پاویاباو، ۵۰	تهران، ۲۰، ۲۸، ۴۶، ۷۴، ۹۶
پایدشت، ۹، ۱۴، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰،	جاجرم، ۳۸
۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۹، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷	چاماسب، ۳۲، ۴۳، ۵۱
پتسخوارگر، ۲۲، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۴۹،	جبال پدشخوارگر، ۵۰
۵۰، ۶۳	جبه یمه (سویولای بهادر)، ۹۱
پس قلعه، ۴۱	جَرشاهیان، ۲۸
پشتکوه، ۴۱، ۷۴، ۹۸	جشنسف شاهیان، ۴۹، ۵۰
پنجک رستاق، ۴۰	جشنسف گشنسب، ۳۱، ۶۵
پی اسپرس، ۶۸، ۷۸، ۷۹، ۱۱۴	جلال الدوله کیومرث یکم، ۷۵
قاج الملوک مرداویج، ۳۶، ۵۸	جهانشاه قراقویونلو، ۱۰۳، ۱۰۵،
تبرستان، ۲۸، ۵۰، ۶۳، ۱۲۲	۱۰۶
تته رستاق، ۴۰	جیحون، ۲۵
ترتیه رستاق، ۹۷	چالوس، ۱۴، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۳،
ترکان ماوراءالنهر، ۵۰، ۷۹	۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۵۳، ۵۴، ۵۵،
ترکستان، ۲۲، ۵۸	۵۶، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶،
تمشان سر، ۱۰۷	۸۷، ۸۹، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۷،
تمنکا، ۵۶	۱۱۳
تمیشه تمیشان، ۲۲، ۲۳، ۴۶، ۴۷،	چلک، ۱۰۳
۱۰۷	چلندر، ۴۰، ۴۷، ۴۸، ۷۹، ۱۰۳
تنسر، ۲۲، ۳۱، ۵۰، ۶۳، ۶۵، ۶۸	چلیک شار، ۱۰۳
تنکابن، ۹، ۱۴، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۶۹،	چمستان، ۱۴، ۳۷، ۳۸، ۴۴، ۴۵،
۸۲، ۸۴، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۲،	۴۶، ۴۷، ۵۹، ۶۶، ۶۷، ۸۴، ۱۰۵،
۱۲۸	۱۰۷، ۱۱۶
توچال، ۳۸، ۳۹	

- چنگیز خان مغول، ۹۱
- خسروالدوله اردشیر، ۵۹
- خسروالدوله اردشیر، ۵۹
- حسن بن زید علوی، ۵۴، ۵۵
- حسن بن قاسم (داعی صغیر)، ۵۷
- حسن رکن‌الدوله، ۵۷
- حسن صباح، ۶۰
- حسن فیروزان، ۵۶، ۵۷
- خاتون بارگاه، ۴۱
- خان احمد گیلانی، ۱۰۸
- خراسان، ۳۲، ۵۰، ۵۵، ۶۵، ۹۰
- ۱۰۵، ۱۱۶
- خرسنگ (کوه)، ۴۱
- خزران، ۲۹
- خسروآباد (خسروهاباد)، ۴۷
- خسرو انوشیروان (خسرو اول)، ۳۱
- ۳۲، ۴۲، ۵۰
- خسرو دوم، ۵۰
- خَشَوْتُ (کوه)، ۲۵، ۲۶
- خواجه وندها، ۹۰
- خوارزمشاهیان، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۹۰
- خوراکس، ۵۰
- خورتاب، ۴۰
- خورتاب رودبار، ۲۴
- خورشید رستاق، ۴۰، ۴۷
- خَوْتُوت (کوه)، ۲۵
- خیرودکنار، ۴۰
- ۵ ابویه، ۴۳، ۵۲
- دارمستتر، ۲۵
- داریوش (هخامنش)، ۴۹
- داعی، داعیان علوی، ۵۶
- دامغان، ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۲
- دراویش مرعشی، ۹۸
- دَری (از فرماندهان مازیار)، ۵۴
- دریای حضرموت، ۸۹
- دریای خزر، ۳۵، ۳۹، ۸۹
- دریای مازندران، ۳۸، ۹۰، ۱۰۱
- دژ ادون، ۹۶
- دژ پولاد، ۱۰۴، ۱۰۵
- دژ شمیران، ۱۰۱
- دژ قوسین، ۹۶
- دماوند، ۲۵، ۳۱، ۳۳، ۳۹، ۴۷، ۴۸
- ۵۰، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۱۰۳
- دوآب شهرستانک، ۴۱، ۶۶
- دولاب تهران، ۴۶
- دهخدا، ۲۲، ۶۳، ۱۲۴
- دیلا رستاق، ۹۷
- دیلم (دیلمان) خاصه، ۲۱، ۲۷، ۲۹
- ۳۰، ۳۳، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۵۶، ۸۱
- دیو سپید مازندران، ۴۶، ۴۸، ۷۹
- دیه لاودی، ۹۶

روبان، روزان، رَوَن، رویانج، (رویان)، ۱۹، ۲۱، ۲۶، ۳۰، ۳۴، ۳۹، ۴۲	وابینو، ۶۸، ۹۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۴
رویان (در بیشتر صفحات) روین روینج (رویان)، ۱۹، ۲۱، ۲۵، ری، ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۶، ۵۴، ۵۶، ۸۹، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۳	رافع بن هرثمه، ۵۵ رامسر، ۹، ۱۳، ۱۴، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۲ رستاق، ۱۹، ۲۰ رستاق اشتاد، ۲۰ رستمدر، رستمدریه، رستمدریان، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۸، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۶۰، ۶۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۰ رستم دستان، ۷۷، ۷۸ روان (رویان)، ۱۹، ۲۱ رودان (رویان)، ۱۹، ۲۱، ۲۶، ۳۰، ۴۲ رودبار، ۲۸، ۳۳، ۳۴ رودبار علیا، ۴۰ رودبار قصران، ۱۴، ۴۱، ۱۱۳ رودبار محمد زمان خانی، ۳۴ رودسر، ۱۳، ۱۴، ۲۸، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۹۲، ۱۱۹
سادات کیایی، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۲ سادات گرجیان، ۱۰۲ سادات مرعشی، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۶ ساری، ۲۳، ۲۵، ۴۷، ۴۸، ۵۴، ۶۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۲۴، ۱۲۶ ساسانیان، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۵۰، ۶۳، ۶۵، ۸۱، ۱۲۲، ۱۲۶ سالم (شیطان) فرغانی، ۵۳ سامانیان، ۵۵، ۵۶	

- سخت‌سر (رامسر)، ۱۳، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۲
- سراج‌الدین قایماز، ۶۱
- سعدالدوله توس، ۹۸، ۹۹
- سعدالدوله طوس بن زیار، ۹۸
- سعیدآباد، ۳۸، ۵۳
- سعید بن العاص، ۳۳
- سفیدرود، ۸۲، ۸۳، ۱۱۷
- سَلّام (سیاه مرد)، ۵۳
- سلطان ابوسعید بهادرخان، ۹۵
- سلطان سنجر سلجوقی، ۳۶، ۵۹
- سلطان محمد خدابنده اولجایتو، ۹۴
- سلطان محمد خوارزمشاه، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۹۱
- سلطان مسعود غزنوی، ۵۷
- سلم (پسر فریدون)، ۲۲، ۲۳، ۴۶
- سلوکیان، ۳۰، ۴۹
- سلیمان بن عبدالله طاهری، ۵۴
- سمنان، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱
- سوردار (کوه)، ۴۸، ۹۵
- سهراب (پسر رستم)، ۴۶، ۴۸، ۷۸، ۷۹
- سیاه‌رود، ۳۶، ۵۹، ۶۷
- سیدابض (سفید)، ۵۷
- سید داودکیا، ۱۰۲
- سید ظهیرالدین مرعشی، ۷۴، ۸۱
- ۸۳، ۸۴، ۱۰۶، ۱۱۲
- سید عبدالکریم، ۱۰۷
- سید فخرالدین مرعشی، ۹۶
- سید قوام‌الدین مرعشی، ۹۶، ۱۰۱
- سید کارکیا امیر کیابن حسین کیای
- مُلاطی، ۹۸
- سید محمد دوم گیلانی، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶
- سید محمد کیا دبیر صالحانی، ۵۴
- سید محمد گیلانی، ۱۰۲
- سید مرتضی مرعشی، ۱۰۲
- سی سنگان، ۱۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۵۹، ۶۷، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷
- شمارستان، ۲۰، ۶۲
- شالوس (چالوس)، ۴۰
- شانجان، ۳۲
- شاه اسماعیل، ۸۸، ۱۰۹
- شاهپور پسر کیوس، ۵۰
- شاهرخ تیموری (پسر تیمور)، ۱۰۱
- شاه طهماسب یکم صفوی، ۱۰۹
- شاه عباس یکم صفوی، ۳۲، ۷۴، ۸۸، ۹۰، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۰
- شاه غازی رستم باوندی، ۳۶، ۳۷
- شاه غازی رستم بن علی، ۵۸، ۵۹
- شاه کیخسرو، ۷۵، ۹۴، ۹۵

- شاه محمد خدابنده، ۱۱۰
شرف‌الملک علاءالدوله حسن، ۳۷
شروین باوندی، ۵۳
شمس‌الدین علی لاهیجی، ۷۴
شمس‌الملوک رستم، ۵۹
شمیران، ۱۴، ۴۱، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۰
شهرنوش بن هزاراسف، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۴
شهریار چهارم، ۷۵، ۹۴
شهریار دوم، ۵۵، ۵۶
شهریار کرج، ۹۶
شهریار یکم پادوسبانی، ۵۳
شیرجان، ۳۲
شیرو، ۳۲
صمدام (صُرام)، ۵۳
صفر یوسفی، ۱۱
طالقان، ۱۴، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۴۵، ۶۰
طاهر، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۷، ۱۰۲
طاهری، طاهریان، ۵۴
طبرستان، ۱۰، ۲۲، ۲۷، ۲۹، ۳۰
طبرستان، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹
طبرستان، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳
طبرستان، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴
طبرستان، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۸۱، ۸۲، ۸۳
۹۰، ۹۱، ۹۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷
۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷
طغرل سوم سلجوقی، ۶۱
ظہیرالدین مرعشی، ۶۳، ۶۵، ۶۶
۷۴، ۱۲۷
عبدالحمید مضروب، ۵۳
عبدالله بکاول، ۱۰۱
عبدالله بن حازم، ۵۳
عبدالله بن طاهر، ۵۴
عبدالله بن وندا امید، ۵۴
عثمان (خلیفه)، ۵۲
عضدالدوله قباد، ۹۶، ۹۸
علاءالدوله حسن، ۳۷، ۵۹
علی بن بویه، ۵۷
عمر بن العلاء، ۴۰
عمرولیث، ۵۵
غمازان بهادر، ۹۳
غزنویان، ۵۷، ۵۸، ۷۰، ۱۲۶
فالیس، ۱۰۳
فخرالدوله نام‌آور، ۶۰، ۹۱
فخرالدین اسعدگرگانی، ۴۸
فرادات (فرهاد) تیدری (تیوری)، ۴۹
فراشه، ۵۳
فردوسی، ۲۲، ۷۷

قصران، ۱۴، ۲۸، ۳۳، ۴۱، ۴۵، ۶۴،
۷۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۷، ۱۰۲،
۱۱۳، ۱۲۶

قطب رویانی، ۹۲

قفقاز، ۳۲، ۶۵

قلعه پولاد، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۷، ۱۰۷

قلعه کلار، ۶۵، ۹۶

قلعه لار، ۹۷، ۱۱۱

قلعه طبرک، ۴۶، ۱۰۱

قلعه فالیس، ۱۰۳

قلعه کجور، ۹۶، ۱۰۸

قلعه گردکوه، ۹۲، ۹۳

قلعه نور، ۹۳، ۹۷

قم، ۱۰۱، ۱۰۲

کاسی‌ها، کاسیت‌ها، کاسپی‌ها، ۴۹

کالج، ۴۰، ۴۸

کتل امام‌زاده هاشم، ۳۹

کجور، ۱۴، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷

۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹

۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۶۵، ۶۷، ۷۴، ۷۶

۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹

۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰

۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۵

کجه، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۰

کچه رستاق، ۴۰

فرشوادگر، ۲۷، ۶۳

فرغانه، ۲۵

فرهاد خان اعتمادالدوله، ۳۲

فرهاد خان سردار شاه عباس، ۱۱۱

فرهاد یکم، ۴۹

فریدون پیشدادی (پادشاه افسانه‌ای)،

۲۲، ۲۳، ۴۶

فومن، ۴۳، ۵۱، ۱۱۷

فیروز ساسانی، ۵۰

فیروزکلا، ۴۰

فیروزکوه، ۹، ۴۵، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸

۱۰۹

قابوس بن وشمگیر زیاری، ۵۸

قاجار، قاجاریه، ۸۸، ۱۱۲

قارن کاوه، ۴۶

قاضی نورالله شوشتری، ۸۹

قباد، ۳۲، ۴۲، ۴۳، ۴۶

قباد اول، ۷۵، ۷۶، ۷۹

قباد پادوسبانی، ۵۷

قباد پسر پیروز، ۵۰

قباد ساسانی، ۵۱

قتلغ بوقا، ۹۳

قتلغ شاه، ۹۴، ۹۵

قراطادان، ۳۹

قزوین، ۹، ۱۴، ۲۸، ۳۳، ۳۹، ۷۴

۸۲، ۹۴، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۴

- کچھ (کجور)، ۲۸
کدیر، ۱۰۰
کراتر (سردار اسکندر مقدونی)، ۴۹
کرج، ۱۴، ۳۸، ۴۵، ۹۶
کرج رود، ۳۹، ۴۱
کرمان، ۲۰
کرمانشاه، ۲۰
کلار، ۳۰، ۳۴، ۳۸، ۵۶، ۶۱، ۹۶
کلاردشت، ۱۴، ۳۰، ۴۰، ۴۳، ۴۵
۶۵، ۸۶، ۹۴، ۹۶، ۱۰۷
کلارستاق، ۱۴، ۲۸، ۳۴، ۴۰، ۶۱
۷۴، ۸۴، ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۱۰۷، ۱۱۳
کلرودپی، ۴۰
کمبرجیه، ۴۹
کمرود، ۴۰
کنس کندسان، ۳۷، ۴۷
کورش (هخامنش)، ۴۹
کورشید رستاق (خورشید رستاق)، ۴۷
کیافراسیاب چلاوی، ۸۸
کیا محمد بن نوپاشا، ۱۰۲
کیا محمد پسر مهدی کیای گیلانی، ۱۰۲
کیاهای چلاوی، ۸۸
کیایان، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲
۱۰۶، ۱۱۱
کیکاوس بن هزاراسب، ۳۶، ۳۷
۴۴
کیوس ترکان، ۵۰
گازر، ۵۶
گاوبارگان، ۴۴، ۵۲، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۵
۱۲۲، ۱۹۲
گته ارنکه، ۴۱، ۶۶
گرجیان، ۱۰۲، ۱۱۲
گرکو (کلارستاق)، ۹۵
گرگان، ۲۵، ۴۶، ۴۷، ۵۶، ۵۸، ۱۰۵
گرمسار، ۵۰
گشنسب شاهیان، ۴۳
گیلان، ۱۳، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۵
۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۷
۶۰، ۶۳، ۶۶، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵
۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۶
گیلانباد، ۳۹
گیل بن گیلانشاه، ۴۳، ۵۱
گیلک‌ها، ۹۰
گیل گیلانشاه، گیل گاوباره، ۳۲، ۴۳
۵۱، ۵۲
لار قصران، ۱۴، ۴۵
لاریجان (لارجان)، ۱۴، ۳۴، ۳۹

- مانهیر (کجور رود)، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۳، ۴۷، ۵۹، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷
- ماوراءالنهر، ۲۵، ۵۰، ۵۸، ۷۹، ۹۰، ۹۹
- ماه گشنسب، ۴۹، ۶۵
- محمد بن اوس، ۵۴
- محمد بن زید، ۵۵، ۵۶
- محمد بن صعلوک، ۵۶
- محمد بن نوح، ۵۶
- محمد بن هارون، ۵۵
- محمد یکم پسر شهریار سوم، ۷۵
- مداین، ۵۰
- مرتضی آملی، ۱۰۴
- مرداویج، ۳۶
- مرداویج بن زیار، ۵۶، ۵۷
- مردها، آماردها، ۴۵، ۴۹
- مرزن آباد، ۱۴، ۵۳
- مرعشیان، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۲۱
- مرو، ۴۸
- مَرُو، ۵۴
- مسعود غزنوی، ۵۷، ۵۸
- مسمغان (مسمغان) ولاش، ۵۳
- مصقلة بن هبيرة شيباني، ۵۲
- مظفر (پسر شاه کیخسرو)، ۷۵
- معاویه، ۵۲
- معتصم خلیفه عباسی، ۵۴
- ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۷۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲
- لسترنج، ۱۰، ۶۲، ۶۵، ۸۲، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۲۷
- لکتر لکتور، ۹۶
- لنگرود، ۹، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۸۵، ۸۷، ۹۲
- لواسان، لواسانات، ۴۱، ۴۵، ۹۷، ۱۰۷
- لورا (شمیران)، ۱۴، ۳۴، ۴۱، ۴۵، ۶۶، ۱۰۳، ۱۱۳
- لیتکوه، ۹۵
- لیث بن فنه، ۵۵
- لیکش، ۴۸، ۷۸، ۷۹
- مازندران، ۱۳، ۱۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸
- مازیار، ۵۳، ۵۴، ۶۹
- ماکان بن کاکي، ۵۶
- مامطیر (بابل)، ۲۸

مغولان، ۵۸، ۶۴، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۸۴.	ملک کاووس دوم، ۱۰۸
۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶	ملک کاووس سوم، ۱۰۸
مقدس، ۲۰	ملک کیخسرو، ۱۰۸
مُلاط (روستا)، ۱۳، ۱۴، ۳۳، ۳۴.	ملک کیومرث، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲
۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۸۳.	۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۲
۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۲	ملک کیومرث بن بیستون، ۹۹، ۱۰۴
ملک اردشیر بن الحسن باوندی، ۶۱	ملک کیومرث دوم، ۸۷، ۱۰۸
ملک اسکندر، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵.	ملک کیومرث سوم، ۱۰۹
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲	ملک محمد پسر جهانگیر، ۱۱۰
ملک اویس بن کیومرث، ۹۵	ملک مظفر، ۱۰۴
ملک بهمن، ۱۱۱	ملوک پادوسبانی، ۷۷
ملک بهمن دوم، ۸۸	منصور خلیفه عباسی، ۵۳
ملک بهمن یکم، ۱۰۸، ۱۰۹	منگو قآن، ۹۲
ملک بیستون دوم، ۱۰۸	منوچهر (پسرایرج)، ۲۳، ۴۶، ۴۷
ملک تاج الدوله زیار، ۹۵	منوچهر ستوده، ۸۳
ملک جلال الدوله اسکندر، ۹۵، ۹۶	موز (مانهیر)، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۳، ۴۷.
ملک جهانگیر، ۱۰۷	۵۹
ملک جهانگیر چهارم، ۱۱۰، ۱۱۱	موسی خورنی، ۲۱، ۶۲، ۱۲۶
ملک جهانگیر دوم، ۱۱۰	مهدی خلیفه عباسی، ۵۳
ملک جهانگیر دوم پادوسبانی، ۸۸	میان بشم، ۴۰
ملک سلطان محمد، ۱۱۰	میانرود، ۱۰۳
ملک عزیز حاکم نور، ۱۱۰	میترا، ۲۶
ملک عضدالدوله قباد، ۹۶	میخ ساز رستاق، ۴۰
ملک فخرالدوله، ۹۵	میراندشت، ۹۶
ملک قباد، ۹۸	میرخواند، ۴۷، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۱۲۷
ملک کاووس، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶.	فنائیج، ۴۰
۱۰۸، ۱۱۲	

- ناتل، ۹، ۲۸، ۳۰، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸،
 ۳۹، ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹،
 ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۸۷، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۷،
 ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۵
- ناتل رستاق، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۶،
 ۵۹، ۸۷، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰
- ناتل کنار، ۴۱، ۶۷
- ناصرکبیر (علی الاطروش)، ۴۳
- نصیرالدوله شهریار، ۹۴، ۹۵
- نمارستاق، ۴۰، ۹۷
- نمک آبرود، نمک آوه رود، نمکاوه
 رود، ۱۴، ۳۳، ۳۸، ۴۴، ۸۲، ۸۳، ۸۴،
 ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
- نوذر (برادرزاده ملک کیومرث)، ۱۰۳
- نورالدین خداوند محمد دوم
 اسماعیلی، ۶۱
- نور (در بیشتر صفحات)
- نوشهر، ۱۴، ۳۸، ۴۸، ۶۷، ۷۹، ۸۷،
 ۱۰۳، ۱۰۵
- واتاشان، ۹۷
- ورامین، ۵۰، ۸۷
- ولاشجرد، ۳۹
- ونداد هرمز سوخرایی، ۵۳
- ونوشه ده (ونوش)، ۴۷
- هارون الرشید، ۴۲، ۵۳
- هخامنشی، هخامنشیان، ۳۰، ۴۵،
 ۴۹
- هرات، ۱۰۱، ۱۰۲
- هراز (رودخانه)، ۲۸، ۳۳، ۳۸، ۳۹،
 ۴۱، ۴۳، ۸۹، ۱۱۳
- هروندان پسر تیدا، ۴۳، ۵۷، ۷۶
- هژبرالدین خورشید، ۶۱
- هوسَم (رودسر)، ۱۳، ۱۴، ۲۸، ۳۳،
 ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۸۳، ۸۴،
 ۸۵، ۸۷، ۹۲
- هولاگوخان، ۶۰، ۹۲، ۹۳
- یاسمین کلاته، ۹۵
- یاقوت حموی، ۲۱، ۳۴
- یالورود، ۴۰
- یزدگرد سوم، ۳۲، ۴۲، ۵۰، ۵۱
- یزید بن مهلب، ۳۳
- یعقوب لیث صفاری، ۵۵

تبرستان
www.tabarestan.info

از همین نویسندگان منتشر خواهد شد:

۱. تاریخ نور
۲. چمستان (از گذشته تا امروز)
۳. نور پایتخت ساحلی ایران
۴. رویان شهر رویایی
۵. چمستان شهر دیدنی
۶. فرهنگ و آداب رسوم نور
۷. تمیشان (تمیشه)
۸. لاویج (بهشت گمشده کوچک ایران)
۹. رستم رود (از گذشته تا حال)
۱۰. جغرافیای تاریخی ناقل
۱۱. بلده (جغرافیای تاریخی و تاریخ)

از همین نویسنده منتشر شده است:

